هذا کتاب نخب
الانساب و بحر المضاب
در نسب دوازده امام
و سادات و امام
زادگان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لخالق البرایا والشکر لواهب العطایا والصلوٰة والسلام علی النبی والوصی والبتول والسبطین والسجاد والباقر والصادق والکاظم والرضا والتقی والنقی والعسکری والمهدی الهادی صاحب الزمان صلوٰة الله علیه وعلیهم اجمعین اما بعد در توصیف وتعریف ائمه هدی علیهم السلام چنین گوید مصنف این کتاب ابومخنف بن لوط بن یحیی خزاعی علیه الرحمه واین کتاب را کنز الانساب وبحر المصاب نام کرده وکاتب این کتاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است که بدست مبارک خود نوشته بودند بعضی بخط حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بوده واین کتاب شریف مدتی روزگار در مسجد اقصی بماند از هجرت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم ششصد وپنجاه وشش سال رسیده بود که حضرت سید ابوطاهر بن جعفر بن عمران بن موسی بن حضرت امام محمد تقی علیه السلام این کتاب شریف را از مسجد اقصی بولایت عجم آورد ... روزگار گذشت که حضرت سید ابوطاهر

سلیم و حکیم و حلیم اما محمد بن حسن بن حضرت امام حسن ع را نه فرزند بود بدین اسامی
لقمان و نعمان و یزدان و برهان و عمران و کنعان و طالوت و جالوت و سلام
اما یعقوب بن حسن بن حضرت امام حسن را هشت فرزند بود بدین اسامی
ایوب و عزیز و عیسی و کامل و زاهد و عابد و واحد و غفار اما یونس بن حسن بن
حضرت امام حسن ع را چهار فرزند بود بدین اسامی مالک و ملک جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل اما حارث بن حسن بن حضرت امام حسن علیه السلام را پنج
فرزند بود مالک و ملک موسی و رزاق و رحیم تا زمانیکه هشام بن عبدالملک
مروان حضرت امام محمد باقر ع را زهر داد و شهید کرد و قصد اولاد ائمه نمود
جمله امام زادگان روی باطراف و جوانب نمودند اما محمد بن زید بن حضرت
امام حسن ع را دو فرزند یوسف و یونس در زمان مسیب در شهر دمشق شهید
کردند علی و اسحق را در جزایر شهید کردند اما حسن بن حضرت امام حسن ع را
دو فرزند در زمان عبدالملک مروان از بغداد روی بولایت ری نهادند
چون بشهر ری رسیدند حسن بن حضرت امام حسن علیه السلام را با یک فرزند
احمد نام در مسجد ری شهید کردند وی را بالقاب حسن مثنی خواندند و باقی فرزندان متفرق
شدند بعضی بولایت مازندران رفتند اما یحیی و یونس را در ولایت ورامین شهید
کردند و در سوخیج ایوانکی اما محمود و یعقوب و جعفر فرزندان محمد بن حسن بن حضرت
امام حسن ع را لقمان و نعمان و یزدان و برهان و عمران و کنعان و طالوت و جالوت
آن هشت تن را در دماوند سوخیج فیلکاه شهید کردند و تنهای مبارک ایشان را
که در میان خاک و خون افتاده بود کس را زهره آن نبود که خاک نماید چون
شب درآمد یحیی بن شجاع الدین ابولؤلؤ انصاری با فرزندان امامزادگان را

دفن کردند و انکه یحیی با فرزندان گفت یا با جهد کنید تا خارجیان واقف نشوند از این
سبب القاب آن طایفه بابا جهد بماند اما حارث بها دی به مدینه موسی افتاد
و ایشانرا شهید کردند و با شهم بسیار جراحت رسیده بود چون بمکه موسی رسیدند
بجوار رحمت حق پیوست اما مرتضی و ابوتراب بولایت دار المرز با زندران
افتاده وطن ساختند و نتایات ایشان بسیار شد بالقاب مرتضی اما سپهسالار
با فرزندان از شهر ری بولایت دار المرز آوردند و مدتی روزگار در شعب جبل
بسر بردند و بعد از آن روی بولایت قم نهادند چون بشهر قم رسیدند ایشانرا
شهید کردند اما سپهسالار ری زید بن حضرت امام حسن ع را با دو فرزند اسلام
کنعان در شهر قم شهید کردند اما قاسم بن عبد الله حضرت امام حسن علیه السلام
در ولایت دماوند بموضع گل خندان شهید کردند معصوم و مظلوم بن عبد الله
در ولایت ورامین شهید کردند بموضع آب باریک اما عون و سالم و سعید
بن عبد الله در ولایت ورامین بموضع خاره شهید کردند اما خضر و الیاس
بن ابراهیم را در ولایت طالقان بموضع مرجان شهید کردند اما عبد مناف
و عبد المطلب بن ابراهیم بن زید بن حضرت امام حسن ع را در شهر رستاق شهید
کردند اما عبد المجید بن ابراهیم بن زید بن حضرت امام حسن ع را در شهر سمنان شهید
کردند اما عبد الله و زکریا و ادهم را در شهر ورامین شهید کردند اما سپاه انگیز
بن ابراهیم بن زید بن حضرت امام حسن علیه السلام را از بغداد در دی بولایت
دار المرز جیلان کشادند و مدتی روزگار در شعب جبال بسر بردند و وی را سپاه
سپاه انگیز میگفتند از جهت آنکه با هشام بن عبد الملک مروان بسیار مجادله
نموده بود آخر الامر روی بدار المرز نهاده بموضع کوه پایه وطن ساخت و ذریات

وی بسیار شد تا زمان خلفای بنی عباس و آن ملعون حکم کرده بود که سید صحیح النسب را
بکشند و بسوزانند چون خلفای بنی عباس بکوه پایه مازندران بموضع رستاق رسیدند
سیدان رستاق را زجر و سیاست کردند وانکه مردمان ولایت رستاق نزد
آن ملعون آمدند و قسم یاد کردند که اینها در دیه رستاق میباشند شیخند و سید
نیستند چون آن منافقین این سخنان بشنیدند دست از کشتن سادات باز داشتند
و از آن زمان القاب ایشان بشیخ مذکور است و سیادت مخفی بماند اما فضل
ابن زید بن حضرت امام حسن ع را در زمان عبد الملک مروان روی بسبزوار نهاد
و جمله فرزندان در عقب وی می رفتند و چون بشهر دامغان رسیدند فضل را
با دو فرزند دیگر عبد الموالی و عبد المعالی در شهر دامغان شهید کردند و عبد
الباقی و عبد الفضل در شهر سبزوار رسیدند وطن ساختند و ذریت ایشان
بسیار شد بالقاب حسینی بماند اما عبد اللطیف بن فضل بن زید بن حضرت امام
حسن ع را بکوه پایه وندکان شهید کردند اما طیب بن حسن بن حضرت امام حسن ع را
در توابع شهر شمران بموضع ادلی شهید کردند اما سام و جالوت در ولایت منسه
افتادند چون بیابان قلعهٔ منسه رسیدند ایشانرا شهید کردند اما سلیم و حکیم و حلیم
در ولایت شیروان افتادند چون بشهر شماقی رسیدند ایشانرا شهید کردند اما
حمید بن حسن بن حضرت امام حسن ع را در توابع شمران در موضع سمانک طایفه
کاوسواران شهید کردند اما فرزندان یعقوب بن حسن بن امام حسن علیه السلام
در زمان هشام بن عبد الملک مروان روی بولایت لاریجان نهادند
آنجا شهید کردند اما ایوب و عیسی و کامل و عزیز و زاهد و عابد و غفار بشهر
رستاق رسیدند مردمان مروانک و حسن سونا و علی سونا مقدمهٔ لشکر ضلالت

بودند در عقب شاهزادگان رفتند و بسیار مجادله کردند و آخر الامر آن هشت نفر
امامزادگان را در موضع شهرستاق حسن سونا و علی سونای مذکور شهید کردند اما
فرزندان یونان بن حسن بن حضرت امام حسن ع را در ولایت یزد افتادند و نام
ایشان جبرئیل و میکائیل و عزرائیل بود چون بشهر یزد رسیدند ایشانرا شهید
کردند اما فرزندان حارث بن حسن بن امام حسن ع مالک و موسی را در آذربایجان
شهید کردند مالک و ازرق و رحیم بولایت خراسان افتادند و وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شدند بالقاب حسینی اما ابوتراب بن حسن بن امام
حسن ع را شش فرزند بود بدین اسامی سلیم و مسلم و عابد و صالح و ادریس و محمد
اما سلیم و مسلم و محمد در ولایت استرآباد افتادند و در موضع کلپاد وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی فصلی دیگر از حکایت قاسم بن امام
حسن ع هست در این مجلس ذکر میشود

در ذکر عدد اولاد حضرت امام حسین علیه السلام و احوال ایشان

در اخبار وارد است که حضرت امام حسین ع را شش فرزند بود بدین اسامی حضرت
امام زین العابدین و علی اکبر و عبدالله و محسن و دختران زبیده خاتون و فاطمه
اما علی اکبر و عبدالله را در زمین کربلا شهید کردند اما حضرت امام زین العابدین ع
و محسن و فاطمه را در دمشق بردند و محسن شش ماهه بود در بین راه بجوار حق پیوسته
و باقی اسیران را بدمشق بردند اما خواهران حضرت امام حسین ع سه تن بودند
زینب و رقیه و ام کلثوم بروایتی چون بشام رسیدند محسن بن حضرت امام
حسین ع آنجا قربان یافت اما از سلمان بن عبدالله شیرازی منقول است

چون اسیران اهل بیت حضرت محمد مصطفی ص و مرتضی ع را بدمشق آوردند من آنجا
بودم که ایشان را به نزدیک حرم یزید جا دادند و مردی بود نزد یزید که او را طاهر بن
حارث میگفتند و اشقائی بود طاهر روایت کرده که من آنشب نزد یزید بودم
او را خواب در گرفت و گفت یا طاهر بیا تا سر خود را در دامن تو نهم آنگاه من
نشستم و یزید سر خود را بدامن من نهاده در خواب رفت و سر مبارک حضرت امام
حسین ع را در طشت زرین نهاده بودند چون ساعتی از شب گذشت دیدم که یکبار
فریاد از پردگیان حضرت امام ع برآمد ناگاه دیدم که سر مبارک آنحضرت از
ی برخاست و بر سر آن طشت بقدر چهار ارش ایستاد و مانند ابر بهاری
ک میبارید و میزارید و میفرمود که اللهم هذا اولادنا و اهلنا چون من آن
دم ترسیدم و گریه و ناله آغاز کردم و بیخبر جامه بر تن چاک زدم و باواز بلند گفتم که ای
بیت مظلومان شما را چه افتاده است پردگیان گفتند که از حضرت شهید
لا دختری ماند فاطمه نام و طفل است اکنون در خواب بود بیدار گشته فریاد
ورد که پدر را در خواب دیدم مرا پیش پدر برید که دیدن پدر آرزو دارم
و برآورد چون وی را چنان دیدیم ما را طاقت نماند وی را حضرت امام حسین ع
بار دوست میداشت چون من از پردگیان این سخن بشنیدم فریاد برآوردم
نکه یزید از خواب بیدار شد و دید که سر مبارک همچنان ایستاده بود یزید
واست از من احوال پرسید که بقدرت خدا تعالی سر مبارک روی بیزید
د و گفت ای پسر معویه من در حق تو چه بد کردم که تو با من چنین بیداد کردی
نهای ما را در زمین کربلا انداختی و سرهای ما را آوردی و پردگیان ما را
نفت ما را اسیر کردی و خانمان ما را غارت نمودی و نداشتی و در قرآن

نخواهی که بسبب آفرینش انس وجن وجمیع موجودات حضرت مصطفی صلعم و اولاد
دست چگونه روا داشتی که گوشواران عرش رحمانی را به تیغ بیدریغ شهید
گردانیدی و فردا رسول خدا صلعم و علی مرتضی ع را چه جواب خواهی داد و بعد
از آن بقدرت خدا تعالی باواز فصیح فرمود بار خدایا سزای عذاب آخرت را
تو دانی اما سزای عذاب دنیا را صبر بجا عاجلاً بدو بنمائی و طمع دنیا را از او باز
گیری اما در کتب معتبره مذکور است که بعد از شهادت حضرت امام حسین ع
بچهل روز یزید را با تابعان و ظالمان کربلا هلاک کردند مع آنها که متابعت جنگ
با شهید کربلا نموده بودند و چون یزید این سخن شنید لرزه بر اندامش افتاد و انگ
گشت تا سر مبارک افتاد و دیگر باره احوالات کربلا تازه کرد و پیچیده خروش
برآوردند که بلا وا علی رسید و زبان بفریاد یا محمدا و اعلیا و احسنا و احسینا
بگشادند چون فاطمه را چشم بر سر مبارک پدر افتاد فریاد برکشید و آن سر خون
آلود را بوسه داد و میگفت ای جان پدر این چه حالتست که ترا افتاده که با من
سخن نمیگوئی و مرا در بر نمیگیری و احوالات اهلبیت را نمیپرسی و آن خون آلود را
بر روی خود میمالید و مینالید و زاری کنان جان بحق تسلیم کرد انا لله و انا
الیه راجعون مردمان چون این حال بدیدند جامها چاک کردند و دیگر بار
مصیبت کربلا بر ایشان تازه شد و در روایت آمده که حضرت امام زین
العابدین ع در آن وقت هفده ساله بود و کم و زیاد نیز گفته اند و در کوه لبنان
در بند یزید بود تا زمانی که مسیب بن قعقاع خزاعی خروج نمود و دمار از قاتلان
حضرت امام حسین ع برآورد و در روایت دیگر آمده که حضرت امام زین العابدین ع
را با التماس زینب خاتون بند نکرده بودند بلکه بیکی از مقربان خود سپرده بود که او را

ستم نکنند و رعایت کنند تا وقت طلب و بعد از آنکه مسیب خروج نمود محمد بن زید بن
حضرت امام حسن ع خبر رسید لشکر جمع کرده روی بر آن مخالفان نهاده و
چون خبر بمسیب رسید خوش حال شده با جمله سپاه باستقبال محمد بن
زید بن حضرت امام حسن ع بیرون رفتند و چون بمحمد رسیدند پیاده شده با جمله سپاه
قدم محمد بن زید را بوسیدند و آنکه مسیب او را باعزاز و اکرام تمام بمنزل خود آوردند
و مدتی که درگذشت باتفاق دمار از مخالفان بر آوردند و بعد از آن روی
بدمشق نهادند و مدت دو ماه بقولی چهل روز دمشق را خراب کردند و تمامی
سپاه دمشق را بقتل در آوردند و عمر عاص و مروان حکم و خالد بن ولید پیش یزید
برفتند با چندین از مخالفان بکوه لبنان و کوه را پناه کردند و بعد از آن یزید
کاغذی نوشت پیش امیر مسیب و محمد بن زید که مقصود شما چیست مسیب گفت
ما را مطلب این است که حضرت امام زین العابدین را از بند خلاص دهیم نه از
برای سلطنت است و پادشاهی والبته میباید فرستاد آنگاه یزید قاصدی پیش
مسیب فرستاد و قسم یاد نمود که عهد تازه کردم و بعد از آن بگفت تا حضرت
امام زین العابدین ع با جمله خدم و اسیران روانه سازند چون خبر بمسیب رسید
که حضرت با تمامی اهلبیت میآیند با جمله امیران و بزرگان باستقبال شاهزادگان
بیرون رفتند چون بنزدیک حضرت رسیدند همگی پیاده شدند و جمله سپاه سر و پای
برهنه در دست و پای حضرت افتادند و ماتم حضرت امام حسین ع را از سر
گرفتند فریاد و واویلا و حسرتا بر آوردند چنانکه ناله سپاه بفلک رسید بعد از آن
مسیب بفرمود تا از برای امام ع جامه و اسب خوب آوردند و سوار گردانیدند
و پردگیان را یکایک جامه پوشانیدند و چون مدت دو هفته بگذشت محمد بن

زید بن امام حسن ع همشیره خود را بعقد حضرت ع در آورد و تا در بیان اخبار قاسم
بن امام حسن ع روایت میکنند لوط بن یحیی خزاعی علیه الرحمه که در زمانیکه یزید قصد
اولاد امیر المومنین ع کرد و خاندان نبوت را خراب نمود و شجرهٔ نبوت را
بی بهره گردانید و علم شوم سیاه بدر خانه خویش افراشت و خانه کعبه را به آه
و نالهٔ اهلبیت خراب کرد بروایت درست آمده که کسانیکه تابع این ظلم و بغی شدند
و مرتکب این امر گردیده چهار کس بودند اول پسر زیاد و عمر و سنان بن انس
و شیث ربعی که مقدمه لشکر ضلالت بودند و بیعت رسول خدا را شکستند و کمر
عداوت آل محمد ص بر میان بستند تا آن روز که بزمین کربلا رسیدند و پردهٔ عصمت
محمد مصطفی ص و علی مرتضی ع را دریدند و طمع خود را از آخرت بریدند وای بر آن قوم
که دعوی بندگی خدا و امتی محمد مصطفی کردند و چنان ظلم و جفا بر خاندان آل عبا روا داشتند
اما راوی روایت میکند که در آن زمان که مختار بن ابو عبیده ثقفی خروج کرد و کشندگان
حضرت امام حسین ع که در کوفه بودند دمار از آن مخالفان بر آوردند و چند هزار خوارج
که کینهٔ آل محمد ص کمر عداوت بر میان بسته بودند و زبان شوم بناسزا گشوده
بتوفیق الله تعالی دمار از یکان یکان بر آوردند و در بعضی کتب مذکور است که اول
کسیکه با قاتلان حضرت امام حسین ع حرب کرد علقمه بود و مسیب و بعد از آن
مختار اما اشعث که برادرزادهٔ سعد ازرق بود از زیر تیغ مختار روی بهزیمت
نهاد و در کوه پایه استندار در بالای دربندک رود بار علیا وطن ساخت تا زمانیکه
یوسف بن یعقوب بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع از ظلم خارجیان متلق
در شام یعقوب بسر برد و بعد از آن روی در دهات نهاد چون در کوه پایه استندار
افتاد در بالای دربند رود بار بده اسناکیوک رسید و او نادهمان خوارج که عبدالله

بن امام حسین ع را در زمین کربلا تیر زده بود دیگر امام زاده یوسف در آمد و شفقت تیر
بتن مبارک امام زاده زدند آنا امامزاده مینالید و میگفت الله اکبر بد تیری بود که
بر من زدند پس امامزاده دست بدعا بر آورد و گفت الهی این قوم بد تیر بمانند تا روز
قیامت بامر خالق کبیر آن طایفه هم چنان بد تیر بمانند تا در آن زمان که ملکشاه غازی
که کهترین فرزندان یزدجرد بن شهریار بود خروج کرد و ملکشاه غازی را چهار پسر بود ملک
اشرف و ملک بهمن و ملک قباد و ملک کیخسرو اما چون ولایت دار المرز بملک کیخسرو
قرار گرفت بفرمود تا آن طایفه را که اسم ایشان بد تیر بود بیاوردند و بعضی را بکشتند و
بعضی را بسوختند و بعضی را خرج و تکالیف که بود بر گردن ایشان نهاد و هر سالی
هزار دینار زر سرخ از ایشان جریمه میگرفت چرا که ایشان از نسل سعد ازرق بودند و چون
بعد از مدتی اقتدار یافتند بجدیت طغرل مستعد گشته ظلم و ستم بجد باهلبیت میرسانیدند روایت
میکند ابو مخنف بن لوط بن یحیی خزاعی که چون حضرت امام حسین ع و برادران و برادرزادگان
جمله را شهید کردند حضرت امام زین العابدین بیمار و خارجیان بدرون خیمه در آمدند
و اهلبیت را اسیر ساختند و شخصی که نام وی نافل بن نعمان بود میخواست که حضرت
امام زین العابدین ع را شهید کند مردی بود در میان لشکر کفار که محاسن سفید
داشت عصائی در دست و نام وی حبیب بن محمد کیش بود گفت برادران این
نعمان او را بکشید آخر از خدا شرم بدارید و از روز قیامت بیندیشید که جواب رسول
خدا ص چگونه خواهید داد و حال این کودک بیگناه را میخواهید بکشید و چنان فریاد بر آورد
که عمر سعد بشنید و بانگ بر سپاه زد و گفت دست از اهلبیت باز دارید و هر چیز
از غارت آورده اید باز دهید و حضرت امام زین العابدین ع را میازارید آنگه
دست باز داشتند و بعد از آن سرهای مبارک اهلبیت رسول خدا را جدا کردند

با سر مبارک حضرت امام حسین ع و فرزندان و برادران و برادرزادگان و عم زادگان
از جمله اهلبیت هجده تن بودند که سر مبارک ایشان را از تن جدا کردند و بسر نیزه کرده بجانب
کوفه بردند و آنگاه پسر زیاد بفرمود تا منادی کردند و بزبان تعرض بمردمان کوفه
گفتند که ای مردمان اگر خواهید که امام خود را ببینید باستقبال بیرون روید آورده اند
که شیعیان بدر خانهٔ سلیمان صرد خزاعی آمده برو جمع شدند و ایشان را قصد
چنان بود که بر پسر زیاد خروج کنند چون ازین حکایت بشنیدند و بگوش آن رسید
بفرمود تا آن شب سرهای مبارک اهل بیت را از شهر بیرون بردند و سپهسالار عمر سعد و
شمر ذی الجوشن بودند و دو منزل راه برفتند و آنگاه حصین بن نمیر کندی که سپهسالار
لشکر عجم بود در روی بعمر سعد کرد و گفت یا امیر شش ماه است که من درین ولایت
مانده ام اگر صلاح دانید ما را باز گردانید که خبر از خانهٔ خود ندارم آنگاه عمر سعد
امر کرد تا او را خلعت شاهی و اسب گرانمایه دادند و روانه گردانید پس زمین خدمت
ببوسید و گفت یا امیر ازین سرهای ابوترابی یکی را بمن ده تا در مکان خود برم و یاران
و دوستان من نیز شادی کنند پس عمر سعد امر کرد که سر مبارک حضرت امامزاده قاسم
بوی دادند خوشحال گردیده روی براه نهاد روز و شب میراند و بهر دهی
که میرسیدی ویرا اعزاز و اکرام کردندی تا مردمان قزوین و همدان و درگزین پیشتر زر
و مال نثار کردند و چون بشهریار رسید خبر بری فرستاد که تمام بزرگان و امیران ری و خوا
ورامین و دماوند و کوه پایه جمله باستقبال او آمدند و زر و مال بسیار نثار او کردندی
گفتند که روح ابوسفیان از شما شاد باد و طغرل که حاکم ری بود امر کرد تا سر امامزاده
قاسم را بمیدان فرستادند و چوگان بازی کردند و شرم از مصطفی ع و مرتضی ع نداشتند
تا در شاه میران سفلانی بود از نسل جابر بن عبد الله الانصاری و جاریه خانهٔ

نام وی بود و در آن ده مقام ساخته بود آنگاه سر مبارک امامزاده قاسم را بخانه آن برسم
امانت سپرده و آن پیره زن کیفیت آن سر ندانست که از کیست و هر روز آن
سر مبارک را بجانب میدان میبردند و چوگان میزدند و باز میآوردند و بآن پیره زن
میسپردند تا شب جمعه رسید ناگاه پیره زن در خانه رفت دید که آن خانه پر نور است
و هیچ احتیاج بشمع و چراغ نیست متحیر مانده گفت خدایا مگر این سر از اهلبیت رسول
خداست وگرنه از سر هیچ بنی آدمی چنین کرامت ظاهر نشود و چون پیره زن آن تجلی
از آن سر بدید از جای برخواست و آن سر خون آلود را بمشک و گلاب بشست و نوحه
بسر شاهزاده قاسم میکرد و میگفت ؛ روی چگونه روی مانند آفتابی ؛ موی
چگونه موی هر حلقه پیچ و تابی ؛ آنگاه پیره زن زار زار بگریست و گفت نذر کرده‌ام
که امشب چهار شمع روشن کنم و نزدیک این سر بزرگوار بگذارم و دیده را از خواب
غفلت باز دارم شاید که بر من ظاهر شود که این سر مبارک از کیست چون شب
درآمد پیره زن چهار شمع روشن کرد و نزدیک آن سر بزرگوار بر زمین نهاد گاه بتلاوت
مشغول شد و گاه ذکر حق سبحانه و تعالی بر زبان میراندی و گاه بمصیبت آن سر بگریست
تا نصفی از شب درگذشت ناگاه پیره زن دید که شش زن آمدند اول فاطمه زهرا
دختر حضرت محمد مصطفی صلعم دوم فاطمه بنت اسد که مادر حضرت مرتضی علی ع است
سیم آمنه خاتون که مادر حضرت پیغمبر است چهارم خدیجه خاتون مادر حضرت فاطمه
پنجم آسیه خاتون زن فرعون ششم مریم مادر عیسی ع و همه با جامهای سیاه و نهیای
کبود و همه نزدیک سر مبارک قاسم نشستند و آنگاه سر مبارک شاهزاده قاسم بامر
خدای عزوجل از جای برخواست و برایشان سلام کرد و گفت بنگرید بحال نو دامادی
من و سر از تن جدا چگونه‌ام از کیفیت حال و باواز فصیح خواند که ام حسبتم ان اصحاب

الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا الان بنگر بدین حال ما که تنهای ما را در کربلا انداختند و سرهای ما را باطراف وجوانب بردند و سر مرا هر روز چوگان میزنند و اهلبیت را اسیر و بشام بردند و از بیدادی با شهیدان کربلا چگویم چون حضرت فاطمه ع از آن سر بریده اینچنان بشنید جامه چاک زد و چندان بگریست که فرشتگان هفت آسمان و زمین بگریه در آمدند و خروش از آن زنان برخواست و آنگاه حضرت فاطمه آنسر را برداشت و بسینه خود میمالید و میزارید و این ابیات جگرسوز میگفت ❊ حسن را نور دیده جان مادر ❊ حسین را سر بریده جان مادر ❊ سگان در کربلا کشتند سیراب تو یکدم ناچشیده جان مادر ❊ و از این نوع مرثیه میخواندند و آنگاه گفت الهی فرزند عزیز من فردای قیامت چون در آیدم عمامه خون آغشته جدت علی مرتضی ع را بر گردن اندازم و جامه زهر آلوده پدرت حسن مجتبی را بر دوش راست افکنم و پیراهن خون آلود امام حسین مظلوم شهید کربلا را بر دوش چپ افکنم و مرکب جراحت بسیار رسیده کربلا را سوار شوم و از همه مقدم تر در عرصهٔ قیامت بگردم و واحسنا و واحسینا و واشهیدا و وامحمدا و واعلیا گویم و داد شما را از ظالمان بیدین بستانم و گروه گروه را بدوزخ فرستم آنگاه آن پیره زن دست دراز کرده و دامن حضرت فاطمه را بگرفت و گفت یا سیدة النساء العالمین تو میدانی که من کمینه شیعهٔ آل محمد و کمترین کنیزان تو را کنیزم خدا را بر تو گواه میگیرم که شکوه مرا پیش پدرت نگوئی که مرا حقیقت اینحال معلوم نبود و نیز مرا بعنف سپرده اند آه و اویلا که فردا از شرمساری روز قیامت چکنم و از روسیاهی نزد خاتون قیامت چه عذر آورم و سر و روی میخراشید و مینالید پس سیدة النساء چون پیره زن را بدانحال دید دست مبارک بجانب پیره زن دراز کرد و گریبان او را بگرفت و گفت ای

زن بیچاره چرا چنین مضطرب شده من میدانم که ترا گناهی نیست مترس که ترا کاغذی
مشتمل بر آزادی تو از آتش دوزخ خواهم داد پس سیدة النساء بدست مبارک
خود نامه نوشته بدان پیره زن داد و گفت ای جاریه بخدائی که خالق فاطمه و خالق
جمیع اشیاست این کاغذ را بنشان من نگاهدار که فردای قیامت بتو دهم در بهشت
نهم پیره زن کاغذ را بستاند و خوشحال گردید و آنگاه بقدرت خدای تعالی فاطمه
با زنان دیگر از چشم پیره زن غایب شدند و چون بامداد شد آن ظالمان بدین
آمدند تا سر مبارک امامزاده قاسم را باز بشهرری برند و چوگان زنند و بروایت
صحیح آمده که پیره زن را پسری بود عبدالله نام مادرش گفت ای جان فرزند امروز می
بینی که شجرهای نبوت را بریده اند و شاخها را درهم شکسته و میوها بر زمین افتاده
یعنی سر فرزندزادهٔ محمد مصطفی صلعم و نور دیدهٔ علی مرتضی ع و یادگار حسن مجتبی ع و میوهٔ
دل فاطمه زهرا یعنی قاسم بن الحسن را در زمین کربلا شهید کرده اند و سر مبارک
وی را بدیار ری آورده چوگان بازی میکنند و شرم از خدا و رسول خدا ندارند
و آنگاه پیره زن گفت ای فرزند عزیز اگر خواهی شیری که از پستان من خورده بتو حلال
کنم و نزد خدا و رسول آزادی تو گویم بیا تا سر ترا ببرم و بعوض سر امامزاده قاسم بدان
ظالمان دهم که دیگر باره مرا طاقت آن نیست که سر فرزندزادهٔ رسول صلعم را بدان
ظالمان دهم پسر گفت ای جان مادر نزد التحقیق هست که این سر که در خانهٔ ماست
مبارک شاهزاده قاسم است آنگاه مادر جمیع قصه را بفرزند عرض نمود پس گفت
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم الحمد لله الذی هدینا لهذا و الحمد لله الذی یحیی
الموتی و سر سوی آسمان کرد و گفت خدایا گواه باش که مرا یکی است اگر هزار
جان دارم فدای خاندان نبوت و ولایت کرده ام و خندان گردید گفت ای مادر

بدآنکه غلامان را از توقت جان بکار آید که خواجه زادکان بسلامت باشند اکنون تعجیل
نمای که این ظالمان تا رسیده سر مرا از تن جدا کنی و بعوض سر مبارک شاهزاده قاسم
بدست این کافران دهی که من بجان خود را فدای شاهزاده قاسم نموده ام چون مادر
این سخن از پسر بشنید شاد شد و کاردی برکشید سر فرزند خود را ببرید و از تن جدا
کرد و گفت ای جان مادر من از تو خوشنود شدم خدا نیز از تو خوشنود باد و در این فکر
بود که ناگاه در رسیدند و سر مبارک شاهزاده قاسم را طلبیدند پیره زن سر فرزند
خود را بیرون آورد و بدیشان داد آنها آن سر را بردند چون بمیدان ری رسیدند
و چند دست بازی کردند آن سر پاره پاره شد دانستند که سر شاهزاده نیست همه
بیکبار روی بدان پیره زن آوردند و پیره زن را پسر دیگر بود اسمعیل نام بر در خانه
ایستاده بود از دور بدید که سواران و پیادگان بتقاضای یکدیگر میآیند مادر خود را
خبر کرد چون پیره زن از آمدن مخالفان خبر یافت بنالید و گفت بارخدایا تو
میدانی که من این همه بلاها بدوستی محمد مصطفی صلعم و علی مرتضی ع و اولاد ایشان
کشیده ام مرا بدست این ظالمان هلاک مگردان و اجل معهوده مرا برسان که مرا
که تاب آزار این سگان ندارم در روایت آمده که چون پیره زن این دعا کرد بلقدر
خدا تعالی جان بحق تسلیم کرد انا لله و انا الیه راجعون راوی روایت کرده که فرزندان
عمار یاسر که در ولایت رود بار بودند بشنیدند که سر مبارک شاهزاده قاسم را
بری آوردند و بشمران بردند ابراهیم بن محمد بن عمار یاسر با بنی عمان خویش
روی بشهر شمران نهادند و با ظالمان مجادله بسیار کردند و تنی چند از مخالفان را
بکشتند و سر مبارک شاهزاده قاسم را با پیره زن و تن پسر وی در موضع
در سید علیا دفن کردند و در شب دوشنبه بیست و نهم شهر صفر ختم بالخیر و الظفر

بود تا بر علما و فضلا و علمای آل عبا پوشیده نباشد آورده اند که در زمانیکه حضرت
امام حسین ع و فرزندان و برادرزادگان و عم زادگان تمامی را در کربلا شهید کردند
پیش از آن حضرت امام حسن ع برادر خویش حضرت امام حسین ع را وصیت چنین کرده
بود که دختر خود زبیده خاتون را بعقد فرزندم قاسم در آوری اما حضرت امام حسین ع را
مقصود چنین بود که چون بکوفه شاهزاده قاسم را کدخدا سازد چون یزید بن معویه
کینهٔ حضرت امام حسین ع در دل گرفت و لشکر بی اندازه جمع کرده بجنگ حضرت
امام حسین ع فرستاد و سر راه حضرت را بگرفتند و نگذاشتند که بکوفه رود و چون
اهلبیت مصطفی و مرتضی ع را در کربلا شهید کردند و نوبت بقاسم بن الحسن رسید
حضرت امام حسین ع قاسم را در بر گرفت و گفت ای نور دیدهٔ عم تو از برادرم امام
حسن مجتبی ع یادگار ماندهٔ و برادرم امام حسن ع مرا وصیت کرده بود که دختر خود
زبیده خاتون را بعقد تو در آورم اکنون ای جان عم زمانی باش تا برویم و وصیت پدرت را
بجا آوریم تا فردای قیامت شکایت پیش جدت نکنی آنگاه قاسم بن حسن ع گفت ای عم بزرگوار امروز
نه روز عروسی است و نه جای دامادی زیرا که امروز روز سربازی است نه جای
دلنوازی امروز روز فراقست نه روز وصال امروز روز سفر است نه روز حضر ای
یادگار علی مرتضی و حسن مجتبی امروز روز نیست که فراق تو جویم و بوصال جد و پدر روم
خاطر مبارکت را جمع دار و محنت دامادی بر من روا مدار که دامادی من به قیامت
افتاده است حضرت امام حسین ع چون کلمات جانسوز دلگداز از شاهزاده بشنید
آب در دیده بگردانید و زار زار بگریست چنانکه پردگیان سرادق عصمت و طهارت
بجای اشک خون باریدند بعد از آن حضرت امام حسین گفت ای قاسم صابر باش
تا وصیت پدرت بجای آرم فی الحال حضرت امام حسین ع رفت و زبیده خاتون را

زینت عروسان داده دست ویرا گرفته بدست قاسم داد و گفت ای قاسم اگر رضای
من خواهی امروز با عروس باش که ترا رخصت جنگ نیست ونمیگذارم که بجنگ
روی شاهزاده قاسم قول عم بزرگوار را قبول نموده بقول اکثر راوی با زبیده خاتون
خلوت نموده در حرم خویش بماند بتقدیر خدا تعالی نطفه در رحم قرار گرفت بعض دیگر
از راویان چنان روایت کرده اند که در کربلا امام مظلوم زبیده خاتون را بقاسم
تسلیم نمود تا شاهزاده قاسم بدو نرسیده بود اما قول اصح قول امام جعفر صادق
علیه السلام است وکاتب این کتاب نیز حضرت امام ع است چنانکه مذکور شد
القصه چون حضرت امام حسین ع را با اولاد واصحاب او شهید کردند روایت
صحیح چنانست که شهربانو و زبیده خاتون اسب حضرت امام حسین ع را سوار
شدند روی بولایت ری نهادند وآن اسب میمونه نام داشت و در روایت
دیگر آمده که هرگاه مخالفان در عقب شهربانو و زبیده خاتون میآمدند تا ایشان را
باز گردانند اسب ایشان بقدرت خدا تعالی سیر بمنال مرغ کوچون مخالفان دور
افتادندی از هوا فرود آمدی ویراه روان شدی تا بولایت ری افتادند چون
بشهر ری رسیدند در حوالی شهر ری غاری بود شهربانو و زبیده خاتون روی بدان
غار نهادند چون نزدیک آن غار رسیدند شهربانو بنالید و گفت الها ملکا پروردگارا
تو میدانی که بعد از حضرت امام حسین ع دیگر زندگی نمیخواهم توقع و استدعا بکرم
عمیم آنکه چشم مخالفان برمن نیفتد ومرا در میان این غار جای ده در ساعت آن غار
شکافته شد و دری پدید آمد آنکه شهربانو خواست که در غار رود زبیده خاتون
دامن مادر را بگرفت ای مادر مرا بکه میگذاری آخر رحم مادری و دختری بکجا رفت
گفت ای جان مادر تو امانت دار قاسمی ترا رخصت نیست که همراه من بیائی آنکه

شهربانو دختر خود را در کنار گرفت و زار زار بگریست و هر دو یکدیگر را وداع کردند
و گفت ای دختر بخدا راضی باش که ترا زنی خدمت میکند همچو مادر مهربان و آنگاه شهربانو
متوجه غار شد و زبیده خاتون تنها بماند آورده اند که در آنکه رود بار ری بود
از نسل عمار یاسر و نام آنزن رابعه بود چون بشنید که دختر حضرت امام حسین ع
بولایت ری وطن ساخته است در خدمت زبیده خاتون آمده چندان بماند
که فرزند متولد شد و نام او را قاسم ثانی گذاردند ابا ملک شاه غازی بن یزد
جرد بن شهریار ملک عجم بود قاسم ثانی را بقلعه شمران بردند و بسیار گرامی کردند
تا زمانیکه حجاج بن یوسف خروج کرد و قصد اولاد ائمه کرد و چون بولایت ری
رسید از اولاد ائمه خبر پرسید سعد بن ابو هریره از مشایخ ری بود بحجاج گفت که در ولایت
شمران جماعت ملوکانند و از فرزندزادگان حضرت امام حسین ع که قاسم ثانی
نام دارد پیش ایشانست چون حجاج این سخن بشنید شاد شد و همه یکبار روی
بشمران نهادند و چون نزدیک قلعه رسیدند و ملوکان خبردار شدند از آمدن مخالفان
بیرون آمدند و با دشمنان مجادله عظیم کردند و بسیار مخالفان را کشتند آنکه مخالفان
زیاده شدند چندین از ملوکان را شهید کردند و قاسم ثانی را از دست ملوکان گرفتند
و شهید کردند چون خارجیان بازگشتند ملوکان قاسم ثانی را بموضع دربند علیا بردند
و خواستند که دفن کنند سر مبارک قاسم بن حسن ع که پدر او بود آواز داد که حبیب را
نزد حبیب آرید پس قاسم ثانی را نزد سر پدر دفن کردند والله اعلم

دربیان ذکر اولاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام

بدانکه آنحضرت را چهارده فرزند بود بدین اسامی حضرت امام محمد باقر ع و حسین

ومحسن وزید وعلی وجعفر وحسن وموسی واظهر وافطر وهادی ومهدی وابوتراب وطیب
اما حسین بن حضرت امام زین العابدین ع را ده فرزند بود بدین اسامی محمد وقاسم
وعبدالله وحمزه وسلیمان وابراهیم وسعید وداود وایوب ویوسف اما محسن
بن حضرت امام زین العابدین ع را سه فرزند بود بدین اسامی تقی ونقی وعسکری
اما زید بن حضرت امام زین العابدین ع را شش فرزند بود بدین اسامی عین وغین وامان
وحیدر وحنانه ومالک وعلی اما علی بن حضرت امام زین العابدین ع را شش فرزند بود
بدین اسامی طیب وطاهر وشبر وشبیر وعین وصالح اما جعفر بن حضرت امام زین
العابدین ع را پنج فرزند بود بدین اسامی لام ورضا واشرف ویعقوب واحلام اما
حسن بن حضرت امام زین العابدین ع را چهار فرزند بود بدین اسامی نعمت واحمد
وهیبت وعابد اما موسی بن حضرت امام زین العابدین ع را نه فرزند بود بدین اسامی
شیث واسحق واسمعیل وایوب ویوشع وهابیل وقابیل وروحیل وادهم اما افطر بن
حضرت امام زین العابدین ع را ده فرزند بود بدین اسامی قیدار وعلمدار وهابیت
وتمیم وشمس وخضر والیاس وایلیا وهارون اما اظهر بن حضرت امام زین العابدین را
هشت فرزند بود بدین اسامی ابرار ومختار وکرار وحوت ونوح ولوط وهاشم ومحتشم
اما هادی بن حضرت امام زین العابدین ع را شش فرزند بود بدین اسامی محمد
وزفیر وعبدالله وعقیل ومسلم وابراهیم وحامد اما ذکر اولاد مهدی بن حضرت امام
زین العابدین ع در مجلس چهارم گفته خواهد شد اما یوسف بن حضرت امام زین
العابدین ع را چهارده فرزند بود بدین اسامی غالب وطالب ومطلب وعلی وزید
ومحسن واهل وسهل وابرار ومختار وعلمدار واسلام وکنعان اما سعید بن حسین
بن حضرت امام زین العابدین ع را ده فرزند بود بدین اسامی مالک ومحسن و[illegible]

و یاسر و دانیال و صالح و حافظ و قادر و ادریس و باقی اولاد حسین بن امام
زین العابدین در همین مجلس ذکر خواهد شد اما تقی بن محسن بن امام زین العابدین ع
را چهار فرزند بود بدین اسامی طیب و طاهر و فضل و حارث اما نقی بن محسن بن
حضرت امام زین العابدین ع را چهار فرزند بود بدین اسامی محمد و یعقوب و
حسن و حسین اما عسکر بن محسن بن امام زین العابدین ع پانچ فرزند بود بدین اسامی
طاهر و مطهر و یوسف و یونس و سعید اما علی بن زید بن حضرت امام زین العابدین
علیه السلام را شش فرزند بود بدین اسامی اکمل و جمشید و قوام الدین و قطب
الدین و زین الدین و سیف الدین اما امان بن زید بن حضرت امام زین العابدین
علیه السلام را نه فرزند بود بدین اسامی سیف الله و خطاب الله و حباب الله
و اسد الله و عنایة الله و هدایت الله و نعمت الله اما حمید بن زید بن حضرت
امام زین العابدین ع را سه فرزند بود بدین اسامی جمشید و مزید و مجید اما خانه بن زید بن
حضرت امام زین العابدین ع را چهار فرزند بود بدین اسامی حبیب الله لطف الله
و حبیب الله و عباد الله اما مالک بن زید بن حضرت امام زین العابدین ع را دو
فرزند بود امین الدین و محیی الدین اما طیب بن علی بن حضرت امام زین العابدین ع را
سه فرزند بود ابو طاهر و ابو تراب و ابو سعید اما عیسی بن علی بن حضرت امام زین
العابدین ع را چهار فرزند بود بدین اسامی محمد و جعفر و سلیمان و جبار اما رضای
بن جعفر بن حضرت امام زین العابدین ع را هشت فرزند بود بدین اسامی
ایوب و ذکریا و هاشم و هارون و مامون و زیتون و حمزه و لمزه و طاها اما احمد
بن حسن بن حضرت امام زین العابدین را هشت فرزند بود بدین اسامی
اولیا و افضل و معصوم و سالم و صایم و طاهر و اشرف و فردوس

اما عقیل بن هادی بن حضرت امام زین العابدین ع را پنج فرزند بود بدین اسامی
مالک و سلیمان و ذاکر و اسمعیل و نوح و روز بروز اولاد ائمه زیاد میشدند تا زمان
هشام بن عبد الملک مروان که حضرت امام محمد باقر ع را زهر داده شهید کرد
و قصد اولاد ائمه کرد پس جمله امامزادگان روی باطراف و جوانب نهادند اما حسین
و محسن و علی بن امام زین العابدین ع را در حله شهید کردند و زید روی بولایت
مدینه نهاد و جعفر و موسی و داود و اظهر و هادی و مهدی و ابوتراب و جمله اصحاب
و اولاد حضرت امام زین العابدین ع از شهر حله روی بولایت ری نهادند
و بهر شهر و دهی که میرسیدند خارجیان در عقب ایشان میآمدند و یکان یکان را
شهید میکردند اما فرزندان حسین بن حضرت امام زین العابدین ع متفرق شدند
از آن جمله عبد الله و حمزه را در توابع بغداد بموضع یاقبه شهید کردند و قاسم در آن
هزیمت بدار المرز نهاد و در موضع دروازه او را شهید کردند اما سلیمان
و ابراهیم در آن هزیمت روی بمنجیل و خرزویل نهادند و چون بمنجیل و خرزویل
رسیدند مدتی بسر بردند و مردم منجیل سلیمان را گنبدا ساختند و او را
دوازده فرزند بود بدین اسامی طاهر و مطهر و مظفر و فضل و هرون و کنانه
و خالد و علی و ادهم و سالم و قایم و حاتم اما ابراهیم نیز در خرزویل کدخدا شد
و او را نیز ده فرزند بود بدین اسامی حسام الدین و نظام الدین و شرف الدین
و جلال الدین و غیاث الدین و ابوتراب و عباس و عدنان و جعفر اما
محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع در آن هزیمت روی باصفهان نهادند
چون بشهر اصفهان رسیدند در محله سرخ فرود آمدند اما حسن بن محمد بن علی بن هاشم
بن محمد بن زید بن امام حسن ع را در اصفهان منزل بود و دختری داشت سکینه

امام و پیر العقد محمد و را آوردند و محمد را شش فرزند بود بدین اسامی جدان و بربان و قاسم
و خثیعم و اقطر و اظهر اما اسد و یوسف مدنی در اصفهان بسر بردند و باز روی بسبزوار
نهادند و اسد را که خدا ساختند و اسد را ده فرزند شد بدین اسامی محمود و مسعود و داود
و یحیی و زکریا و یاسر و لوط و شعیب و یوسف و اسحق اما فرزندان یوسف پیش
ازین ذکر شد در سبزوار مسکن ساختند و ذکر شهادت حسین بن حضرت امام زین
العابدین در آخر این مجلس بیان خواهد شد اما فرزندان محسن بن حضرت زین العابدین
تقی و نقی و عسکری را در ولایت ساوخ بلاغ بموضع اجن و چنین شهید کردند اما
فرزندان زید بن حضرت امام زین العابدین ع عیثن و غیثن بولایت عیشوا افتادند چون
بموضع بهمن آباد رسیدند مردم آنجا شهید کردند حیدر و رضا بن زید بولایت ساوه
افتادند چون بشهر ساوه رسیدند ایشان را شهید کردند اما طیب و طاهر را
در موضع کلاک شهید کردند اما جعفر بن حضرت امام زین العابدین ع را در ساوخ
بلاغ بموضع خرد شهید کردند اما فرزندان یحیی بن جعفر بن حضرت امام زین العابدین
علیه السلام روی بولایت مازندران نهادند چون بموضع سوادکوه رسیدند سام
و لام را شهید کردند اما رضا و اشرف در سمنان در محله زاغان افتادند و وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما یعقوب و اسلام در ولایت ساوه
افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزندان
حسن بن حضرت امام زین العابدین ع احمد و نعمت و سبیت و عابد بولایت اردبیل
افتادند چون بشهر اردبیل رسیدند نعمت و سبیت و عابد را شهید کردند و احمد روی
بری آوردند اما موسی بن حضرت امام زین العابدین ع اسحق و اسمعیل و ایوب و یوشع
و هابیل و قابیل را در ولایت پاره دیار افتادند اسحق و اسمعیل را در موضع ما

شهید کردند اما فرزندان هادی بن حضرت امام زین العابدین ع محمد و زفر و عبدالله
بولایت ماهه افتادند و ایشانرا در آنجا شهید کردند اما اظهر بن حضرت امام زین العابدین
علیه السلام را در شهر درگزین شهید کردند اما زوجیل و ادهم بن موسی بن حضرت امام
زین العابدین ع را در ولایت پاروبهن رودخانه شهید کردند اما فرزندان
افطر بن حضرت امام زین العابدین ع قیدار و علیدار و وهاب و تمیم و شمس روی
بمیان تیره کوه نهادند ایشانرا درمیان تیره کوه شهید کردند اما حضرت الیاس
و عباس و هارون و هیبا بولایت الموت افتادند چون بموضع ابه دشت رسیدند
جماعت دزد بریشان خبر یافتند و گرد امامزادها در آمدند و ایشان بسیار دلیرانه
جنگ کردند و آخر الامر آن پنج تن را در موضع آبه دشت شهید کردند اما فرزندان
اظهر بن حضرت امام زین العابدین ع را ابرار و مختار و لوط و هاشم و محتشم در ولایت
طالش افتادند ابرار و مختار و کرار را در موضع رحمت آباد شهید کردند و حوت
و نوح را در موضع ماتینه دشت شهید کردند و هاشم و محتشم را در موضع سیوه زن
پوشی شهید کردند اما عقیل و ابراهیم و حابدر را در ولایت پنجاه هزار شهید کردند
اندرود و میان دورود اما فرزندان تقی بن محسن بن حضرت امام زین العابدین
علیه السلام در ولایت ارنکه رودبار افتادند حسین را در موضع کوراب زین شهلا
شهید کردند اما فرزندان تقی بن محسن بن حضرت امام زین العابدین ع طاهر و مطهر
و فضل و هرون در ولایت قندهار افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزندان عسکری بن محسن بن حضرت امام زین العابدین
علیه السلام یعقوب و یوسف و طیب در ولایت تولم افتادند و ایشانرا در آنجا
شهید کردند اما فرزندان علی بن زید بن حضرت امام زین العابدین ع را در ولایت

سا وخ بلاغ در موضع اشتهاره و شهید کردند اما فرزندان حسین بن زید بن حضرت امام
زین العابدین ع احکل و جنید و قوام الدین و قطب الدین و زید در ولایت مازندران
افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب سربزرگ اما سیف
الدین بن حضرت امام زین العابدین ع بکوه پایه مازندران بموضع جیلا شهید کردند
اما فرزندان امان بن حضرت امام زین العابدین ع سیف الله و کتاب الله و حسنات
الله و عطاء الله و اسد الله و عنایت الله و هدایت الله و نعمت الله در ولایت
بدخشان وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما امان بن
زید بن حضرت امام زین العابدین ع را در ولایت بشو در موضع پیچن شهید کردند اما
فرزندان حیدر بن زید بن حضرت امام زین العابدین ع حمید و مجید و مزید در ولایت
بسطام افتاده و ایشان را شهید کردند اما حیدر بن زید بن حضرت امام زین العابدین
علیه السلام را در توابع ری بموضع کلاک شهید کردند اما فرزندان حنان بن
زید بن حضرت امام زین العابدین ع غیب الله و لطف الله و عین الله و عبد الله
در ولایت قزوین افتادند چون بولایت قزوین رسیدند وطن ساختند و ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب مرعشی اما فرزندان مالک بن زید بن حضرت امام زین العابدین
علیه السلام روی بولایت ری نهادند و چون بموضع بریانک رسیدند مالک را
با دو فرزند او یحیی الدین و امین الدین شهید کردند اما فرزند طیب بن حضرت
امام زین العابدین ع ابوطاهر و ابوتراب و ابوسعید در دیار کردستان افتادند
و وطن کردند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما طیب بن علی بن
حضرت امام زین العابدین ع را در ولایت ابهر شهید کردند اما فرزندان عیسی بن علی
بن حضرت امام زین العابدین ع محمد و جعفر و سلیمان و یحیی بولایت ارتکه رود بار افتادند

محمد را در ولایت سنگان شهید کردند و جعفر را در دیه ارنگ رود بار شهید کردند و سلیمان را
در موضع ابرقاباد شهید کردند و یحیی را در موضع عزیزکلایه شهید کردند اما فرزندان عیصا
بن جعفر بن حضرت امام زین العابدین ع ایوب و ذکریا در ولایت دار المرز افتادند
چون بموضع اوج علیا رسیدند ایشان را شهید کردند و مامون و زیتون و حمزه را
در ولایت ترخان افتادند و ایشان را شهید کردند اما فرزندان احمد بن حسن بن حضرت
امام زین العابدین ع الیاس و افضل و معصوم در ولایت ری افتادند چون بموضع
وسکنا رود رسیدند ایشان را شهید کردند و ابراهیم و سالم و اشرف و فردوس و زاهد در
ولایت فیروزکوه افتادند چون بموضع ارکند رسیدند ایشان را شهید کردند اما محمد بن
حسن بن حضرت امام زین العابدین ع را در موضع دارنه وودی شهید کردند اما فرزندان
عقیل بن هادی بن حضرت امام زین العابدین ع و ملک و سلیمان و ذکریا و اسمعیل
و نوح در ولایت ری افتادند و ایشان را شهید کردند بموضع کاوان و ملک و سلیمان را
در موضع سلفا شهید کردند و ذکریا و اسمعیل در ولایت لفر بموضع پارو رسیدند و مردم
پارو با امامزادگان در آمدند و جدال بسیار کردند آخر الامر امامزادگان را شهید کردند
اما نوح بن هادی بن حضرت امام زین العابدین ع در ولایت شیراز افتاد مدتی بسر برد
و بعد از آن مردم شیراز نوح را کدخدا کردند و او را هشت فرزند بود بدین اسامی
یعقوب و ادهم و ابراهیم و موسی و یونس و زید و جعفر و مالک اما مهدی بن حضرت
امام زین العابدین ع را چهار فرزند بود بدین اسامی طاهر و مطهر و منتظم و عبدالله
اما موسی بن جعفر بن حضرت امام زین العابدین علیه السلام را شش فرزند بدین اسامی بود
ابوطالب و حسین و رحیم و ثابت و سالم و صالح اما جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی
بن حضرت امام زین العابدین ع را ده فرزند بود بدین اسامی عباس و رزاق

و هیبت الله و عطا و لقمان و خاقان و عبید الله و علاء الدین و عماد الدین و دختر
زبیده خاتون اما عماد الدین را هشت فرزند بود بدین اسامی قاسم و ادمان و
حمزه و کنعان و یوسف و داود و عقیل و حافظ و کامل اما قاسم بن عماد الدین بن
جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام زین العابدین ع را نه فرزند بود بدین
اسامی محمد و حسن و حسین و عبد الرحمن و محمد و عبد المجید و عبد الحمید و عبد الواسع و عبد الکریم اما عبد
الواسع را چهار فرزند بود بدین اسامی روح الله و عین الله و نور الله و عماد الدین
اما روح الله بن عبد الواسع بن قاسم بن عماد الدین بن جعفر بن نوح بن عقیل بن
هادی بن حضرت امام زین العابدین ع را دو فرزند بود بدین اسامی قوام الدین
و رکن الدین اما رکن الدین را سه فرزند بود بدین اسامی قاضی عبید الله و
قاضی یحیی و قاضی سیف الدین تا زمان متوکل حضرت امام علی نقی را زهر داده
شهید کرد و قصد اولاد ائمه کرد و لشکر بی اندازه جمع کرده روی باطراف و جوانب
نهاد و هفده ساله باطراف و جوانب گردید و هرکاه که یکی از اولاد ائمه بود بدست
آوردی و امان نداده شهید کردی روایت صحیح آمده که متوکل دوازده هزار اولاد
ائمه را شهید کرده است از مرد و زن و پیر و جوان و طفل و هیچکدام را امان نمیداد و
آنگاه نامه باطراف و جوانب فرستاد بدین عبارت که چون نامه من بشما رسد باید
که دمار از ابوترابیان برآرید چون نامه باطراف و جوانب رسید دیگرباره آن
ظالمان خروج کردند و جمله اولاد ائمه را بقتل رسانیدند و باقی اولاد ائمه روی
باطراف و جوانب نهادند اما یعقوب و ابراهیم و موسی و یونس و زید و جعفر
و مالک از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بولایت ری رسیدند ابلق
سواران کینه خبر یافته روی بامامزادها نهادند و بسیار جهاد کردند و آخر الامر

ایشانرا شهید کردند و در موضع قلعهٔ حی امّا زید بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت
امام زین العابدین عم را در موضع وسفنارود رئیس سپرک و برادران شهید کردند
امّا فرزندان محمدی بن حضرت امام زین العابدین عم از حلّه روی بولایت ری نهادند
چون بموضع حویزه رسیدند ایشانرا شهید کردند امّا طاهر و مطهر و مطهر رئیس ابو الخیر و فرزندان ایشانرا
شهید کردند امّا فرزندان شیث بن حضرت امام زین العابدین عم ابو طالب و حسین
و رحیم و ثابت و صالح و سالم از بغداد در روی بولایت ری نهادند چون بموضع
کنند رسیدند ابلق سواران کنند خبر یافته روی بایشان نهادند آخر الامر ابو طالب و
حسین و رحیم را در موضع فیروز بهرام شهید کردند و صالح و ثابت روی بولایت پیشو
نهادند چون بموضع نزبانک رسیدند محمود آب باره با جمله یاران ایشانرا شهید
کردند امّا فرزندان جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام زین العابدین عم
عباس و رزاق و حبیب و لقمان از حلّه روی بولایت ری نهادند چون به بیابان خرم آباد
رسیدند کاوسواران لویزان خبر یافته سر راه ایشان گرفته آمدند و بسیار جنگ و مجادله
کردند و آخر الامر ایشانرا شهید کردند امّا عبد الله با یک همشیره زبیده خاتون نام از
بغداد روی بولایت ری نهادند چون بموضع خود هران رسیدند ایشانرا شهید کردند
امّا عماد الدین و علاء الدین و جلال الدین را پستکان شهید کردند امّا فرزندان
عماد الدین جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام زین العابدین عم قاسم
و حمزه و داود تان و عمران و کنعان و یوسف و عقیل و داود و حافظ و کامل از سامره
روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند خارجیان در عقب ایشان کافران
در آمدند بعد از مجادله بسیار قاسم و حمزه و داود را در ولایت شهریار شهید کردند
امّا عمران و کنعان از شهریار روی بولایت خار نهادند چون بولایت خار رسیدند

ایشانرا شهید کردند اما داود و عقیل در توابع سولقان افتادند و اورا در موضع ثنیه گاه
شهید کردند و عقیل را در موضع کشارود شهید کردند اما حافظ و کامل در ولایت ساوخ
بلاغ افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزندان
جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام زین العابدین ع محمود و محسن در
زمان متوکل روی بولایت کشمیر نهادند چون بشهر کشمیر رسیدند در آنجا پیری
سال خورده و زاهد و عابد آن پیر را خدمت کردند و آن پیر چهل هزار مرید داشت
و نام وی شیخ مسیح الدین بن شیخ حسام الدین بن شیخ ابراهیم بن شیخ یعقوب
بن شیخ صهیب رومی که خادم حضرت محمد مصطفی ص بود و محسن در کشمیر بجوار
رحمت حق پیوست اما محمد بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام
زین العابدین ع دست اخوت بشیخ مسیح الدین داد و مرید وی شد و تا مدت
پنجاه سال ریاضت کشید و خدمت پیر کرد تا آنکه زید بن ابراهیم بن داود بن علی
بن حضرت امام محمد باقر ع را دختری بود زبیده خاتون نام بعقد محمد در آورد و
محمد را سه فرزند بود قاسم و قوام الدین و صالح الدین و محمد همیشه بذکر خدا تعالی
مشغول بود تا چهاردهم بهمن ماه قدیم و هشتم شهر رمضان المبارک شب پنجشنبه بود که
ندا آمد از جانب آسمان که هم نام حضرت سید المرسلین و یا محمد نوربخش از آن
سبب آن طایفه نوربخش بماندند و این نسب صحیح از بحر الانساب مذکور شد بجا
حضرت امام حسن عسکری بود سید محمد بن سید جعفر سید نوح بن سید عقیل بن سید
هادی بن حضرت امام زین العابدین ع علی حسین در ولایت عربستان بماندند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب گونه اما عبد الله و عبد المجید و عبد الواسع
و عبد الکریم از سامره روی بولایت تبریز نهادند چون بشهر تبریز رسیدند ایشانرا

شهید کردند امّا فرزندان عبدالواسع بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت
امام زین العابدین ع روح اللّه و نور اللّه و عباد اللّه روی بولایت اخرجه نهادند
چون بشهر اخرجه رسیدند ایشان را شهید کردند امّا فرزندان روح اللّه بن عبدالواسع بن
قاسم بن عمادالدین بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام زین العابدین
علیه السّلام رکن الدّین و قوام الدّین از مکّه روی بولایت خارزم نهادند چون بشهر
خوارزم رسیدند ایشان را شهید کردند امّا فرزندان رکن الدّین بن روح اللّه بن عبد
الواسع قاسم بن عمادالدین بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام زین
العابدین ع قاضی یحیی و قاضی عبداللّه و قاضی سیف الدین از مکّه روی بولایت ری نهادند
چون بشهر ری رسیدند مدّتی بسر بردند بعد از آن روی بلشتر نهادند چون بموضع گلاپه رسیدند
وطن ساختند و ذرّیات ایشان بسیار شد بالقاب قاضی و ایشان نیز از دست نوربخش
ارشاد یافته من بعد لقب ایشان هم نوربخش بماند ذکر اولاد حسین بن امام زین العابدین ع
امّا در زمانیکه حضرت امام جعفر صادق ع را معتصم زهر داده شهید کرد منصور دوانقی خروج
کرد و نامه باطراف و جوانب فرستاد بدین عبارت که ای هواخواهان آل ابوسفیان چون
نامهٔ من بشما رسید باید که دمار از ابوتراببان برآورید چون نامه باطراف و جوانب رسید
رسید دیگر باره آن ظالمان خروج کردند و قصد اولاد محمّد کردند امّا سلیمان بن
حسین بن امام زین العابدین ع را در منجیل شهید کردند و باقی فرزندان روی بهزیمت
نهادند فضل و هارون و کنانه را در لمشر در دره دو شاب شهید کردند و طاهر و مطهّر
و مظفّر در ساوخ بلاغ بموضع پشندک شهید کردند و خالد و علی را در منجیل پیش پدر
شهید کردند و ادهم و سالم و قایم و افخم را در شهر قم شهید کردند و حاتم را در سلطانیه
شهید کردند امّا از اولاد ابراهیم بن حسن بن حضرت امام زین العابدین ع ابراهیم

و حسام الدین و نظام الدین در آن هرکیست روی ببغداد نهادند چون بهار و شبه رسیدند ایشانرا
شهید کردند و باقی فرزندان متفرق شدند و شرف الدین و علاء الدین روی بطالقان
نهادند در موضع اورازان وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی
اما جلال الدین و غیاث الدین در کوه پایه ساوخ بلاغ وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب خواندی اما ابوتراب و عباس در میان کرد و اشتام افتادند و وطن
ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب الکالی اما عدنان جعفر را در ساوه شهید
کردند اما محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع از هیبت منصور دوانقی از اصفهان
روی بهمدان نهاد در میدان صفهان او را شهید کردند ضیغم و افطر در ولایت دماوند افتادند
چون بشهر شلمه رسیدند ایشانرا شهید کردند اما اشرف بن محمد بن حسین بن حضرت امام
زین العابدین ع را شهریار در موضع درک شهید کردند که پائین فشاپویه است اما بدر بن
و افقم مدتی بهمدان بسر بردند و بعد از آن روی بقزوین نهادند چون بولایت قزوین
رسیدند ده کلالی بود که نام آن ده ترک بود چهار صد کدخدای نامی در آن ده بودند
امامزاده افقم در آن ده وطن ساخت و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی
و سید کل حسب و نسب از ذریه حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است اما برهان
بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع در قزوین بخانه کمال الدین افتاد و مدت بیست
روز بماند و بعد از آن روی بولایت اشکور نهاد چون بشهری رسید که آنرا لیان و
کل مجان گویند و آن شهر عظیم بود و تمامی آنجا شیعه و غلام حضرت امیر المومنین ع بودند
و امامزاده را بسیار رعایت کردند و بر اکدخدا ساختند و او را چهارده فرزند بود
بدین اسامی سپهسالار کیا و ابوالحسن و قاسم و یحیی و رضا کیا و ولیکیا و ناصر کیا و
حسینکیا و حمید کیا و اسد کیا و خلیل کیا و شیر کیا و علی کیا و خلالی کیا اما برهان

در همان موضع بجوار رحمت حق پیوست تا زمانیکه خلفای بنی عباس حضرت امام موسی
کاظم ع را در بغداد شهید کردند و قصد اولاد ائمه کردند و آنگاه سپاه بی اندازه
جمع کرده روی باطراف وجوانب نهاد و هرکجا که یکی از اولاد ائمه بدست
آوردی همان لحظه شهید کردی تا بولایت اشکور رسیدند و جاسوس بهر جا فرستادند
تا معلوم کنند اما ده بده و خانه بخانه و منزل بمنزل می گشتند تا بدیلمان و کلیجان
رسیدند یکی از کسان عباس مضارب که در کوفه بودند از زیر تیغ مختار گریخته در ده
لیمان و کلیجان وطن ساخته بود و آن ز امام رنجیده بود و نزدیک خلفای بنی عباس
رفت و گفت اینجا فرزندان ابوتراب بسیارند آنگاه خلفای بنی عباس کس
فرستاده رئیس و مهتر ده را آورده زجر و سیاست بسیار کردند و گفت چرا شما
فرزندان برهان بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع را پنهان کرده اید
دیالمه چنین گویند که در آن ده مردی شیرازی و مالدار و توانگر بود و ویرا فرزند و فرزند
زادگان صد نفر بودند آن مرد مؤمن صد و سی سال عمر داشت و بسیار خدمت امیر المؤمنین
علیه السلام و فرزندان او کرده بود و شیعه و دوستدار اهلبیت رسول بود و با خلفای
بنی عباس مجادله عظیم کرد و چون شب درآمد امامزادگان روی بهزیمت نهادند
بعضی در کوهپایها و بعضی بدار المرحیلان افتادند اما کیا ابوالحسین و یحیی و قاسم روی
به دهات هزاره نهادند و قاسم و یحیی را بولایت دو هزار بالای انیس شهید کردند
و کیا ابوالحسین بن برهان بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع را در
ولایت لنگا شهید کردند اما رضا کیا و بالیکیا و خالی کیا در ولایت لاهیجان افتادند
و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاسم کیا مشهور است اما ناصر
کیا و حسینکیا و وحید کیا در ولایت تنکابن افتادند و وطن ساختند و ذریات

ایشان بسیار شد بالقاب کیا آقا اسد و خلیل در ولایت کردستان افتادند و
چون در سعدآباد رسیدند ایشان را شهید کردند آقا شیرزاد کیا و علی کیا روی بولایت
کوکه نهادند چون بکوکه رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
کیا آقا سپهسالار بن برهان بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع را
هشت فرزند بود بدین اسامی ابراهیم و اسمعیل و محمود و قاسم و حسن و حمید و مجید
و محمد آقا سپهسالار و فرزندان از خوف خلفای بنی عباس از اشکور روی بولایت
الموت نهادند و چون برودبار الموت رسیدند فرزندان وی روی باطراف و
جوانب نهادند آقا حمید و مجید را در ولایت شهریار بموضع جاده شهید کردند آقا اسمعیل
بن سپهسالار بن برهان بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع با برادر دیگر
بن محمود نام در ولایت رودبار الموت ماندند چند روز که گذشت روی از کوه پای
الموت نهادند و بموضعی رسیدند که آنرا آقابابه درگویند چون باقابه در رسیدند
وطن ساختند آقا سپهسالار با یکی از فرزندان که نام وی محمد بود روی بولایت
ازنگرود نهادند و چون بولایت ازنگرود رسیدند از آنجا بولایت
آتبیر آمده قرار گرفتند و هر روزه مردم آن ولایت بزیارت وی آمدندی و چهار چیال
الموت تیری بر پیشانی وی زده بودند و از آن جراحتی که داشت خود را پنهان کرده
راوی گوید که بالای آتبیر موضعی بود که جماعت صحرانشینان وطن ساخته بودند
رمهٔ گوسفندی روی بدانکوه نهاده و در آن موضع که امامزاده غایب شده بود دیناً
آورد و امامزاده بطاعت حق‌تعالی مشغول بود قضا را خداوند گوسفند در عقب
گوسفند میگشت و بدان موضع گوسفند خود را دید و گفت سبحان الله هر سال
گوسفند من کم میشد پس معلوم شد که تو دزد دیده میخوردهٔ و قصد کرد بیازارد امامزاده را

هر دو دستش خشک شد بقدرت حق تعالی گفت ای بزرگوار تو چه کسی که من ترا نشناختم
امامزاده گفت برو که آتش درخانه خود زدی آنمرد گوسفند را پیش انداخت و روی
بجای نهاد و بقدرت خدای تعالی آن گوسفند در راه گرگ شد صاحب خود را بخورد و مردم
آنجا این قسم غرایب و عجایب بسیار دیدند پس ملک رستمدار را خبر کردند و ملک چند
ده وقف آن امامزاده کرد اول شهرستان کمت چهار دانگ و کل باج و خراج و گوسفند
و نیک در باغ و دربها و پنج بالی که آنرا شهر امام گویند و در ولایت رستمدار در نافله رستاق
و هست که آنرا باغ گویند مجموع اینها را وقف آنحضرت کرد و این سند مشهور است چنانکه
ملک گفت که لعنت خدای بر من و اولاد من اگر وقف امامزاده را تغییر دهیم و امامزاده
سپهسالار بن برهان بن محمد بن حضرت امام زین العابدین ع را در لشندک شهید کردند در اخبار
آورده اند که الموت رودبار را ملک عجم داشت و حاکم ملک اشرف بن ملک قباد
بن ملک بیجن بن ملک کاوس بن ملک کیخسرو بن ملک شاه غازی بن ملک یزدجرد بن شهریار
بود که دوستدار خاندان حضرت امیرالمؤمنین ع بودند جمشید بن محمد بن جعفر بن سلیمان
بن ابراهیم بن محمد بن عمار یاسر در ولایت الموت رودبار بود و در آن زمان که اسمعیل
بن سپهسالار بن برهان بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع در کوه پایه الموت
در موضع آفتابه در افتادند و در آنجا وطن ساختند با فرزندان و برادران جمله بدیدن
شاهزاده اسمعیل و محمود آمدند و نذور و علوفه بسیار آوردند و دست و پای شاهزادگان را
بوسیدند و تا مدت سه ماه در خدمت شاهزادگان بودند و بعد از سه ماه جمشید
همشیره خود را که فاطمه نام داشت بعقد امامزاده اسمعیل در آورده و بعد از آن چند
روز جمشید روی بولایت رستمدار نهاد و چون بشهر رودبان رسید و چند روزی
گذشت ملک اشرف بجمشید گفت که از اطراف و جوانب چه خبر داری جمشید

از جای برخواست وگفت ای ملک ملک و دولت مستدام باد بدان که اسمعیل
بن سپهسالار بن برهان بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع با یک
برادر خود محمود نام در کوه پایه الموت بموضع افتابه در وطن ساخته اند ملک چون
این سخن بشنید شاد شد و آنکه بفرمود تا زر و مال بسیار بر جمشید نثار کردند و خلعت
ملوکانه بروی پوشانیدند و آنکه ملک کس فرستاد و فضل بن یحیی بن اسد بن مسیب
بن قعقاع خزاعی را بخواند چون فضل ببارگاه ملک اندر آمد زمین خدمت ببوسید و شرط ادب
بجای آورد و معصوم زاده مطهر نیز از نسل امیر المؤمنین ع اما مزاده اسمعیل و محمود هر دورا
زیارت کن و دست و پای ایشان را ببوس و نیازمندی فقیر را بدرگاه آن دو شاهزاده
بزرگوار برسان و ایشان را با عزاز و اکرام هر چه تمامتر بسوی من بیاور و آنکه فضل سر
فرود آورده روی براه نهاد و روز و شب میرفت تا بکوه پایه الموت رسید بموضعی
که آنرا افتابه درگویند از آمدن قاصد شاهزادگان را خبر کردند شاهزادها بیرون
آمدند چون فضل را چشم بر رخسار مبارک آن دوستان خدا افتاده سلام کرد
و دست و پای شاهزادگان را ببوسید و پیغام بجوبلی ادا کرده آنکه در رکاب سعادت
مآب امامزادگان روانه ولایت رستمدار گردید و چون بموضع رود بار علیای رسید
رسیدند ملک را از آمدن شاهزادها خبر کردند چون خبر بملک رسید شاد شد و سوار
گردیده با تمامی امیران و اخیار و اشراف و مهتران و سرهنگان و علما و فضلا و صلحا
باستقبال امامزادها بیرون آمدند و نزدیک شاهزادها رسیدند و ملک اشرف با تمام
سپاه پیاده و دست و قدم امامزادها ببوسیدند و ملک بفرمود تا زر و مال بسیار
بدیشان نثار کردند و ایشان را با عزاز و اکرام بشهر رویان در آوردند و از مرد و زن و صغیر
و کبیر بالای بامها بتماشا و تفرج بیرون آمدند و بعد از آن ملک اشرف امامزادها را

بقلعه برد و مدت ششماه نگاه داشت و آنگاه کس بالموت فرستاد و مردم ترکان
وجولادک وشورستان را بیاورد و گفت ای یاران بلا اکراه هات خود را مین بفروشید
و هرچه از من طلب میکنید بشما میدهم و مرا مقصود آنست که آن دهات را از شما بخرم
و تسلیم امامزاده ها بکنم در راه رضای خدا تعالی آنکه جمله مردم راضی گشتند و گفتند
ای ملک هزار جان ما فدای راه امامزادگان باد پس ملک زر نقد حاضر کرده
بیع شرعی نمود و بخط شیخ عبد الله بن شیخ حبیب الله بن شیخ عزیز الله بن شیخ جابر انصاری
رحمة الله بدین عبارت که آفتابه در و ترکان وجولادک وشورستان تسلیم امامزادها
کردم و امامزادها ملک را وداع کرده روی بالموت نهادند و ملک بطریق مشایعه
با لشکر صغار و کبار در خدمت امامزادها بود تا بیرون آمدند تا بولایت طالقان
بموضع شهرستانک آمدند و دست بوسیده وداع کردند و ملک بولایت رستمدار
باز رفت و شاهزادگان نیز در الموت بمقام خود رسیدند اما اسمعیل را شش فرزند
بود بدین اسامی شمس الدین و سیف الدین و علاء الدین و ناصر الدین و نظام
الدین و حسام الدین اما سیف الدین را دو فرزند بود بدین اسامی علی و بایزید
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی تا در آن زمان که حضرت امام علی النقی ع
را متوکل زهر داده شهید کرد و آنگاه حکم کرد که هرجا سید صحیح النسب باشد بکشند
و بسوزانند پس از ظلم و جور آنها جمله بترسیدند و نسب نامه خود را پنهان کردند و
بسیار سید عالی مخفی النسب بماندند و چون متوکل با لشکر بولایت الموت بموضع شهرک
رسیدند فرود آمدند اما عباس بن سعید بن رحیم بن رشید بن وهاب بن خالد بن
ولید را خانه در الموت رود بار بود در موضع شهرک متوکل گفت که در کوه پایه
الموت بموضع آفتابه در فرزندان اسمعیل بن سپهسالار بن برهان بن محمد بن حسین

بن حضرت امام زین العابدین ع وطن ساخته اند و نسب نامه نیز دارند چون متوکل این
سخن از آن بشنید شاد شد و میخواست که شبیخون بر سر ایشان برد آورده اند که فرزندان
مالک اشتر در الموت رودبار در موضع کیل آباد وطن ساخته بودند چون خبر با ایشان
رسید بگریه وزاری در آمدند اما محمد بن عبد الله بن هارون بن علی بن جعفر بن مالک اشتر
که غلام خاصه حضرت امیر المومنین ع بود روی با فتابه در نهادند اما امامزادها را از
آن باخبر کرد چون شاهزادگان این خبر بشنیدند پریشان شدند آنشب نسب نامه
خود را در آب انداختند چون روز شد مخالفان با فتابه در رسیدند و با امامزادگان مباحثه
می کردند و آخر الامر ترکان و جولادک و شورستان و تمام مردم کوه پایه آمدند و قسم
خوردند که در اینجا سید صحیح النسب نیستند آنگاه متوکل از کشتن آن سیدان دست باز داشت
و از آن زمان سادات افتابه در مختفی النسب ماندند تا در آن محلی که از هجرت حضرت پیغمبر ص
سال ششصد رسیده بود این حکایت درست بر علما و فضلا معلوم باشد که از ذریت
امامیه است و بخط حضرت امام جعفر صادق ع است و در روایت آمده که چون متوکل
باطراف و جوانب نامه فرستاد بحکم خود که دمار از روزگار اولاد اشعر برآرند چون نامه باطراف
و جوانب رسید دیگر باره ظالمان خروج کردند اما ابراهیم بن حسین بن حضرت امام زین
العابدین ع را با فرزندان در شهر تبریز شهید کردند و باقی فرزندان روی بهزیمت نهادند
اما علی اکبر بن ابراهیم بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع را در ده شیر انور خانه عبید الله
یونس رسید امامزاده را دشنام داد و گفت ای ابوتراب زاده بمنزل من چرا آمدی
فی الحال در رسیده بیلی محکم بر پیشانی مبارک علی اکبر زده وی را شهید کرد مالک
و محسن از شمران روی بدار المرز مازندران نهادند چون ببارفروش ده رسیدند
ایشان را شهید کردند تا دانیال و صالح روی بولایت طالش نهادند چون بولایت

جرجان رسیدند ایشان را شهید کردند اما ادریس بن ابراهیم بن حسین بن حضرت
امام زین العابدین ع بولایت ری افتادند چون بموضع زهران رسیدند وی را
شهید کردند اما حافظ بن ابراهیم بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع را در
ولایت شیراز شهید کردند اما فرزندان اسد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین
علیه السلام چون از هزیمت متوکل روی باطراف وجوانب نهادند بعضی بولایت
نیشابور افتادند و بعضی بولایت استراباد اما اسد بن حسین حضرت امام زین العابدین
علیه السلام را در شهر سبزوار شهید کردند اما محمود و مسعود بولایت نیشابور افتادند
چون بشهر نیشابور رسیدند ایشان را شهید کردند اما اسحق و اسد و یحیی و ذکریا
بولایت استراباد متوجه شدند چون بشهر ابراهیم آباد رسیدند ایشانرا شهید
کردند اما اسحق و یونس بولایت هزار جریب افتاده وطن ساختند و ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما جواد و لوط و شعیب در ولایت مازندران
افتادند چون بشهر ساری رسیدند ایشانرا شهید کردند اما اولاد یوسف بن
حسین بن حضرت امام زین العابدین ع که در زمان متوکل روی باطراف وجوانب
نهادند اما یوسف با فرزندان در آن هزیمت از شهر سبزوار روی بولایت ری
نهادند و چون بشهر ری رسیدند یوسف و طالب و ابا غالب را در شهر ری شهید
کردند اما مخلب و مطلب در شهر قم افتادند و وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب حسینی اما ابرار و مختار بولایت ساوه افتادند چون بشهر ساوه
رسیدند ایشانرا شهید کردند اما علمدار و اسلام و کنعان در ولایت کاشان
رسیدند و وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما ابراهیم
بن سپهسالار بن برهان بن محمد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع را در ولایت

رستمدار شهید کردند بموضع و نمده ختم شد تمام شد ذکر اولاد حضرت امام زین العابدین ع

ذکر اولاد حضرت امام محمد باقر علیہ السلام

آوردہ اند کہ بعد از وفات حضرت امام زین العابدین ع حجاج بن یوسف خروج
کرد و قصد اولاد ائمہ نمود و دوازدہ ہزار اولاد ائمہ را شہید کرد از مرد و زن
و پیر و جوان و طفل شیرخوارہ آوردہ اند کہ در بغداد مردی بود شیعہ و دوستدار
حضرت پیغمبر ص و حضرت امیر المومنین ع و اہلبیت ع تا در آن محل کہ حجاج بر
اہلبیت غضب کرد حضرت امام محمد باقر ع ہشت سالہ بود و آن مرد مومن مخلب
نام داشت شاہزادہ را بخانہ خویش برد و دست مبارک آنحضرت را بوسید
و بسیار بگریست و میرفت تا بدر خانہ خویش رسید اندرون خانہ رفت و گفت
ای عیالان من بدانید کہ برای شما مژدہ آوردہ ام یعنی نور دیدہ حضرت محمد
مصطفی ص و علی مرتضی و آرام دل شہید کربلا و جگر گوشۂ فاطمۂ زہرا و یادگار حضرت
امام زین العابدین ع حضرت امام محمد باقر ع در خانۂ ما غریب افتادہ است
اکنون بدانید کہ ما را سعادت خوشتر ازین روی نخواہد داد و چون آن مومنین
و مومنات این سخن بشنیدند ہمہ یکبار فغان برآوردند و از خانہ بیرون دویدند
چون چشم ایشان بر روی مبارک شاہزادہ افتاد صلواۃ بر محمد و آل محمد فرستادند
و بعد از سلام بقدم آنحضرت افتادند و گفتند یا ابن رسول اللہ این چہ عجب است
کہ شما قدم رنجہ کردہ بیچارگان را مشرف ساختید آنگاہ شاہزادہ فرمود کہ یتیم
و مظلومم و از پدر و مادر دورم آہ چگویم از بیچارگی و بیکسی خود و از شکستگی و بینوائی
خود این بگفت و بسیار بگریست چون مخلب و فرزندان و اہل خانہ این

سخنان بشنیدند همه جامها چاک زده گریه و نوحه آغاز کردند و بعد از آن شاهزاده را
بخانهٔ خود بردند و در زیر زمین خانه داشت شاهزاده امام محمد باقرؑ را در خانهٔ زیر
زمین پنهان کرد و مهلب را زنی بود رابعه نام و آن نیک زن در خدمت شاهزاده
بجان بکوشیدی تا مدت دو سال بدین منوال گذشت و خدمت او کردند و حجاج را
غلامی بود مقبل نام و همیشه در پیش حجاج بود قضا را آن غلام ناپاک در همسایگی مهلب
بود روزی زن او بدر خانهٔ مهلب رفت دید که زن مهلب هر زمان بخانه درون میرود
و با گریه و اندوه بیرون میآید و زن مقبل جمیله نام داشت امروز هیچ نگفت و برخواست
و بخانهٔ خود رفت چون شب درآمد با شوهر خود گفت که من امروز بدر خانهٔ مهلب
رفتم زن مهلب را دیدم که هر لحظه بخانه درون میرود و بیرون میآید و گریان و نالان
آنگاه مقبل گفت زنهار که هر روز برو و ببین که ایشان پنهان گریه مشغولند یا نه گویند
که تا مدت ده روز در خانهٔ مهلب آمد و شد میکرد و همیشه ایشان را بگریه و زاری میدید آنگاه
جمیله بشوهر خود گفت ده روز است که بخانهٔ مهلب میروم و زن و فرزندان او را بگریه
می بینم چون مقبل این سخن بشنید گفت که دلیل آنست یکی از اولاد شه در خانهٔ ایشان
باشد با جمیله گفت که فردا برو و بگو که من دوستدار اهلبیت و محبت پیغمبرؐ و مرتضی علیؑ
و اولاد او در دل منست اگر اولاد ابوتراب در خانهٔ ایشانست البته ترا خواهند گفت
اگر تو این سر پنهان را آشکار کنی من مژده بسوی حجاج بن یوسف برم مارا از بندگی
آزاد کند و از مال دنیا توانگر گرداند و حاکم یک ولایت بسازد چون روز
روشن شد جمیله در پوشید و بخانهٔ مهلب رفت و سلام کرد بنشست چون ساعتی
درگذشت یکبار دید که زن مهلب طعام در آنخانه برد و آورد چون ساعتی درگذشت
دید که همه اهل خانه گریه و زاری میکنند آنگاه جمیله فریاد برآورد پس شاهزاده

گفت این فریاد و زاری از کیست رابعه گفت یا بن رسول الله ما را همسایه ایست نام
او جمیله امروز بخانه ما آمد شنیدانیم مدتیست وعلت او چیست آنگاه زن محلب از
خانه بیرون آمد و گفت ای جمیله از برای چه فریاد میکنی جمیله گفت از برای آنکه امروز
دو روز است که در خانه شما میاییم و شما را بگریه و زاری می بینیم چون من شیعه و دوستدار
اهلبیت میباشم و شما نیز همچنین از جمله دوستداران اولاد حضرت مرتضی علی ع و دل مؤمنان
مانند آینه است چون شما را بگریه و زاری می بینیم بر من ظاهر است که یکی از اولاد ائمه در خانه
شماست و مرا نیز گریه و زاری از آنست اما مراد من آنست که اگر اولاد ائمه جای آشکار
کرده من بجان خدمت کنم و یقین دارم که ایشان در دنیا خوارند و در آخرت قسیم انهار و نعیم
جمیع مخلوقاتند ای وای بر آنکس که ایشان را اطاعت نکند فردا در قیامت بعذاب الیم
گرفتار شود و در پیش حضرت محمد ص و علی مرتضی ع شرمنده باشد اما حاجتی دارم و هر که این
حاجت مرا روا کند فردا در پیش حضرت رسول ص و علی مرتضی ع خواهم گفت زن محلب
شنید و گفت ای جمیله چه حاجت داری و مراد چیست جمیله گفت من شنیده ام که شاهزاده
امام محمد باقر ع در خانهٔ شماست و آرزوی من آنست که جمال مبارک او را ببینم زن
گفت میترسم که ترا نزدیک شاهزاده ببرم و تو این راز نهفته را آشکارا کنی و خلق عالم از این
حال باخبر شوند و حجاج بن یوسف را از این حال آگاه کنند و شاهزاده امام محمد باقر ع را
از ما طلب دارند و محلب را از این حال باخبر کردند نزد جمیله آمد جمیله چون محلب را
بدید بقدم او افتاده زاری بسیار نمود آنگاه محلب بفرمود تا مصحف آوردند و جمیله قسم
یاد کرد که این را فاش نکند و بعد از آن جمیله را بسوی حضرت امام محمد باقر ع بردند
چون جمیله را چشم بر جمال مبارک حضرت امام محمد باقر ع افتاد سلام کرد و دست
و پای شاهزاده را ببوسید و بسیار بگریست و روی بخانه نهاد و با شوهر خود گفت

که من امروز چندان مکر و حیله کردم که کسی نتواند کرد اکنون بدانکه شاهزاده امام محمد باقر علیه السلام را
بمن نمودند و بچشم خود دیده ام چون معقل این سخن بشنید نزد حجاج بن یوسف رفت و گفت
ایها الامیر عجب حکایتی و مژده دارم اگر مرا آزاد کنی عرض خدمت کنم والّا نه حجاج
گفت اگر خبر از او ترا بیان داری بمن بگو تا ترا از مال خود آزاد کنم و خلیفه و حاکم در بنیاد
بغداد سازم و ملکی شهر بصره بتو دهم آنکه معقل گفت یا امیر اول خط آزادی بنویس
و بعد از آن حکومت شهر بصره و دیگر آنکه در میان مردم بغداد خلیفه باشم چون حجاج
بن یوسف این سخن بشنید شاد شد و مکتوب بنوشت اول آزادنامه دوم حکومت
شهر بصره سیم خلیفگی مردم بغداد و آن سه مکتوب را مهر نهاد و آنگاه معقل بحجاج گفت
بدانکه در بغداد مردیست نام او محلب و از دل و جان دوستدار اولاد ابوتراب است
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام در خانه اوست و آن کودک ده ساله است و از فرزندان
حضرت امام زین العابدین علیه السلام است و مدت دو سال است که در خانه محلب
در زیر زمین پنهانست و آنگاه حجاج قاصدی نزد محلب فرستاد که شاهزاده امام محمد
باقر را نزدیک من آور که مرا با دکاریست آن مومن بیچاره چون این سخن بشنید فریاد و واویلا
بر آورد و گفت هیهات که جمیله ناپاک در حق من چه کارها ساخت اگر من شاهزاده امام
محمد باقر علیه السلام را بدست مخالفان دهم البته او را بصد هزار جبر و سیاست شهید کنند من فردا
در روز قیامت در پیش حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و حضرت مرتضی علی علیه السلام چه عذر آورم این بگفت
و زار زار بگریست و گفت دریغا اگر شاهزاده امام محمد باقر علیه السلام را بدست حجاج بدهم که آنرا
شهید کنند و نسل حضرت امام در روی زمین منقطع شود ای رب من که علاج این کار ندانم
آنگاه محلب فرزند خود را طلب کرد و گفت ای فرزند مصلحت این کار مشکل چیست پسر گفت
ای پدر غلام را جان در محلی بکار آید که خواجه زادگان بسلامت باشند اکنون که

ایشان گرفتار بلا گشته‌اند و بدین نوع محنت گرفتار غلامم را جان بچه بکار آید هزار جان
من فدای حضرت امام محمد باقر ع باد چون محلب از فرزند خود این سخن بشنید شاد شد
و گفت ای فرزند عزیز من بدان و آگاه باش که این دنیای غداری بی‌همتا راست
و با هیچکس وفا ننموده و اگر وفا میکرد با آدم صفی و نوح نجی و ابراهیم خلیل و اسمعیل ذبیح
و حضرت محمد مصطفی صلعم و علی مرتضی ع میکرد که خدا تعالی دنیا و ما فیها را بدوستی ایشان
آفریده است هرگاه با ایشان وفا نکرده باشد با ما و تو کیستیم که با ما وفا کند دنیا که بقول
مصطفی مردار است بمانند سگست هر که دنیا دار است آنگاه محلب دست
فرزند خود را بگرفت و توکل بر خدا کرد و نزد ملک حجاج برد و گفت این کودک فرزند
حضرت امام زین العابدین ع است چون حجاج این سخن بشنید شاد شد بفرمود
تا آن کودک بیچاره را در میان پاره گرفتند و چهار ذرع دیوار بر سر وی بنا نهادند
و بعد از آن محلب با دیدهٔ گریان و دل بریان روی بسوی خانه نهاد و گفت الهی ملکا
پادشاها بدرگاه تو شکر میکنم که مصیبت اهل بیت رسول صلعم بمن رسید الحمد لله که
فرزندم درجهٔ شهادت دریافت این بگفت و زار بگریست و گفت توکل بر خدا و از آن
سبب لقب آن طایفه توکلی ماند و آنگاه بدر خانه رسید و گفت ای عورت بدانکه
فرزند ما را بعوض شاهزاده امام محمد باقر ع شهید کردند و در میان پاره گرفتند و بر سر آن
کودک بیچاره چهار ذرع دیوار کردند چون آن زن بیچاره این سخن بشنید آب در دیده بگردانید
و گفت الحمد لله که شرمنده اهل بیت محمد مصطفی نگشتم هزار جان ما فدای شاهزاده امام
محمد باقر ع آنگاه آن نیک زن سر سوی آسمان کرد و گفت خدایا تو گواه باش که فرزند ما
عزیز مرا در راه دوستان تو فدا کردم از کرم و بزرگی خود مرا در قیامت بخاتون قیامت
برسان و بدین طریق مناجات میکرد و مثال قطرات باران اشک میبارید آنگاه

محلب نیز از آن بیچاره رفت و گفت ای زن شاکر و صابر باش که خدای تعالی با
صابرانست که ان الله مع الصابرین و آنگاه محلب پیش شاهزاده رفت و سلام کرد
و دست و پای او را ببوسید و گفت ای فرزند رسول خدا چرا غمگین نشسته که هزار
جان من فدای تو باد و شاهزاده امام محمد باقر ع محلب را بسیار دلداری کرد چنانکه محلب
شاد و خرم شد و طعام حاضر کرد با حضرت طعام تناول نمودند و حضرت دست
محلب را گرفت و عهد برادری بست و بشارت نعیم جنان داد تا زمانیکه محلب در خدمت
امام زاده بود آنحضرت محلب را برادر خواندی روزی زن محلب برای شاهزاده طعام
آورد امام فرمود برادر مرا بیاور گفت یا امام حاضر نیست حضرت امام فرمود من بی او
طعام نمیخورم القصه احوال جمیله و قتل حجاج بردن بتمامی عرض نمود پس حضرت امام
در خانه محلب و طفل پیش آورده اند که روزی حضرت امام ع از محلب پرسید که فرزند ترا می
بینم البته او را پیش من آور محلب بعد از تمنای بسیار احوال پسر را بحضرت امام محمد باقر ع
بیان نمود چون حضرت امام احوال پسر او شنید زار زار بگریست و فریاد برآورد که خدا
وندا معبودا کریما رحیما تو این ظلم را بر ما میپسندد که ظالمان در حق ما و محبان ما میکنند این
بگفت و قطرات عبرات بر رخسار مبارک فرو ریخت و تا نماز شام ساکن نگشت
ناگاه مهمان در بکوفت چون آواز بگوش محلب رسید در بگشاد فرزند خود را دید بر سر در ایستاده
محلب از خرمی ندانست که چکند آنگاه سر بسجده نهاد و گفت الحمد لله الذی هدانا لهذا
شکر ایزدی که مرا بصبر فرزند را و بسبب صبر و شکیبائی فرزند خود رسیدم یا خیر الناصرین
و آنگاه گفت ای فرزند احوال خود باز گو تا بر ما ظاهر شود که مرده زنده چگونه شده است
یعنی من ترا دیدم که حجاج هلاک کرد حالا چگونه شد که حیات یافتی گفت ای پدر در آن
محل که مرا در میان پاره نهادند ناگاه دیدم که مردی از آسمان پدید آمد مانند کوه آهنین

دید بالای سر من بایستاد و هر دو دست خود را بر سر من سپر ساخت و من از زیر دو دست
او بصحت و سلامت ماندم تا چندانکه ظالمان بر گوشه برفتند بعد از آن شیر بیشه روزگار
و آن قاتل کفار و آن سید ابرار و آن ولی مختار و آن حیدر کرار حضرت اسد الله الغالب
علی بن ابیطالب در رسید و مرا از میان بار بیرون آورد و گفت ای کودک بیچاره برو و
پدر خود را بگو که هزار هزار سلام از من بتو باد و اگر ترا از من پرسید بگو که حضرت مرتضی
علی ع میگوید که ای محلب پاکیزه نسل صد هزار رحمت خدای بر تو باد و بر پدر و مادر تو
که من از تو راضی شدم و از دین و ملت تو و از دوستی اهل بیت من که ترا با ایشان است
که جان شیرین نثار ایشان کردی بدان و آگاه باش که فردا در قیامت بتو قدم
در بهشت نهم اگرچه امروز فرزند را بعوض خون فرزندم دادی فردا در سر حوض کوثر عوض
خواهی گرفت و آنچه عوض دنیاست پسر ترا از هلاک نجات داده نزد تو فرستاده و دعا
در حق تو کردیم که خدا ذریات ترا بسیار گرداند و همه را القاب توکلی باشد تا روز قیامت
چون شاه مردان کلام تمام نمود القاب ایشان بتوکلی مشهور شد آنگه پسر محلب گفت
ای پدر دوستی آل حضرت محمد ص بدین مرتبه است در دنیا و در آخرت و دشمنی ایشان
موجب عذاب الیم چون محلب این کلمات نکات از پسر شنید فی الحال جان بحق تسلیم
کرد انا لله و انا الیه راجعون اما محلب را دختری بود بدیعه نام بعقد حضرت امام محمد باقر ع
در آوردند و حضرت امام محمد باقر ع را هشت فرزند بود و بدین اسامی حضرت امام جعفر صادق ع
و عبدالله و قاسم و حسن و ابراهیم و ابوتراب و زید و ثابت اما عبدالله بن حضرت امام
محمد باقر ع را چهار فرزند بود بدین اسامی مالک و محمود و اسود و ایوب اما حسن بن
حضرت امام محمد باقر ع را شش فرزند بود بدین اسامی علی و معصوم و دانیال و
شعیب و قاسم و محمد اما ابراهیم بن حضرت امام محمد باقر ع را سه فرزند بود بدین اسامی

حسین و مطلب و مطلب اما محمد بن عبدالله بن امام محمد باقر ع را هشت فرزند بود بدین اسامی
طاهر و مظفر و اسمعیل و حمزه و هارون و آدم و خالد و یونس اما اسمعیل بن محمود بن عبدالله
بن حضرت امام محمد باقر ع را شش فرزند بود بدین اسامی ابو طالب ابو المعالی و عبد ابو الفضل
و عبد المجید و عبد الکریم اما ابو طالب را سه فرزند بود بدین اسامی ابو جعفر و حسن و محسن
اما ابو المعالی را دو فرزند بود بدین اسامی محمود و داود اما ابو الفضل را چهار فرزند بود
بدین اسامی جلال الدین و حسام الدین و نظام الدین و عماد الدین اما ابو تراب
بن حضرت امام محمد باقر ع را ده فرزند بود بدین اسامی یوسف و یونس و موسی و اسکندر
و مظفر و صالح و حاذر و ابو ذر و سرافور تا زمان منصور دوانقی که قصد اولاد ائمه
کرد و نه جمله امامزادگان روی بولایت و اطراف نهادند اما علی و ابراهیم و حسن و تا
را در شهر سامره شهید کردند اما ابو طالب و عبد الکریم از بغداد روی به سمت قلی نهادند
چون بشهر دست قلی رسیدند ایشان را شهید کردند اما عبد المجید از بغداد روی بنخجوان
نهاد چون بنخجوان رسید وطن ساخت و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی
اما مالک و محمود و اسود از حله روی بولایت ابرقو نهادند چون بشهر ابرقو رسیدند جماعت
رشیدیان خبر یافتند و با امامزادگان مجادله بسیار کردند و آخر الامر ایشان را شهید
کردند اما فرزندان ابو طالب بن حضرت امام محمد باقر ع یوسف و حسن و موسی و اسکندر
و مظفر و صالح و حیدر و حاذر و ابو ذر از بغداد روی بولایت ارنکه ملاین نهادند چون
چون بشهر ملاین رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان حسن بن حضرت امام محمد
باقر ع حسین بن امام محمد باقر ع و معصوم و مسیب و دانیال و محمد و قاسم و شعیب
از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بری رسیدند قاسم را در ولایت شهریار صحنه
و برک شهید کردند علی و معصوم بن حسین بن حضرت امام محمد باقر ع از ری روی بولایت

خراسان نهادند و چون بشهر هرات رسیدند و برا شهید کردند اما فرزندان ابراهیم بن
حضرت امام محمد باقر ع و مطلب از بغداد روی بولایت شیراز نهادند چون بشهر شیراز
رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزندان محمود
و خالد از مکه روی بولایت دار المرز نهادند چون بساوخ بلاغ رسیدند [illegible]
طاهر و مطهر در ولایت طالقان بموضعی که اقبایر گویند وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب حسینی اما اسمعیل و حمزه در ولایت ساوخ بلاغ بموضع سنقرآباد وطن
ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما هارون و داود هم در ولایت
طالقان افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما موسی
و خالد در ولایت قصران بموضع زوار دشت افتاده وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزند اسمعیل بن عبید الله بن حضرت امام محمد باقر ع ابراهیم
و داود و محمد و سبیت از بغداد روی بولایت طارم نهادند چون بموضع سلطان آباد
رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان ابراهیم بن اسمعیل بن محمد بن عبید الله بن
حضرت امام محمد باقر ع ابوجعفر و محسن و حسن از مدینه حضرت رسول صلعم روی بولایت
دار المرز نهادند چون بشهر آمل رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب ابوجعفر اما عبد المعالی و فرزندان محمد و داود و از مدینه روی بولایت خراسان
نهادند چون به نیشابور رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب [illegible]
در زمان متوکل که حضرت امام علی النقی ع را زهر داده شهید کرده شد [illegible] اولاد او
کردند در آن محل کیان بن جعفر بن موسی بن حضرت امام محمد باقر ع در ولایت دار المرز
بتوابع شهر دنبایان در موضع قلعه صلح کنان [illegible] ابراهیم بن [illegible]

بن محمد بن حسن بن علی بن ابراهیم بن محمد بن عبد المعالی بن ابراهیم بن اسمعیل بن محمود بن
حضرت امام محمد باقر ع در خدمت محمد کیا در بنه صالحان آمد و خدمت کرد و در کوه پایه
رستدار در موضع پالو افتادند و وطن کردند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب و ارق
اما فرزندان عبد الفضل بن ابراهیم بن محمد بن یعقوب بن داود بن حسن بن مالک بن
ابراهیم بن اسمعیل بن محمود بن عبد الله بن حضرت امام محمد باقر ع جلال الدین و عماد الدین
از بغداد روی بولایت دار المرز نهادند اما جلال الدین و عماد الدین در ولایت آذربایجان
در موضع رودبار سفلی وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب امیر اما میر
حسام الدین بن میر عبد الفضل بن ابراهیم بن یعقوب بن میر اسمعیل بن میر محمد بن میر داود
بن میر حسین بن میر مالک بن میر ابراهیم بن میر اسمعیل بن میر عبد الله بن حضرت امام محمد باقر ع
در زمان امام حسن عسکری ع میر حسام الدین و میر نظام الدین در ولایت شمران وطن ساختند
و حاکم شمران ملک بیون بن ملک قباد بن ملک بهمن بن ملک اشرف بن ملک
سلطان احمد بن ملک کاوس بن ملک اسکندر بن ملک کیخسرو بن ملک اشرف
بن ملک قاسم بن ملک اشرف بن ملک شاه میران بن ملک شاه غازی بن
ملک یزدجرد بن شهریار بود و دوستدار خاندان حضرت امیر المؤمنین ع بود و میران
مشار الیه را بسیار رعایت کرد و در روایت آمده که در زمان خلفای بنی عباس با تمامی
خلق عالم از پادشاه و امیر و وزیر و سلاطین و فضلا تمامی تقیه بسر میبردند مگر فرزندان
یزدجرد بن شهریار که ملوک عجم بودند ایشان تقیه نکردند و روز بروز محبت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام زیاده میورزیدند که رحمت خدای بر ایشان باد اما در زمان منصور دوانقی
حضرت سید عبد الله بن حضرت امام محمد باقر ع از حله روی بولایت ری نهاد
چون بشهر ری رسیدند مدتی بسر برد آخر الامر فرزندان ری عبد الله را شهید کردند

آورده اند که ابراهیم بن محلب بغداد بر او چهار فرزند بود بدین اسامی یعقوب و حسین و وحید و
محمود که ایشان دست خط حضرت امام محمد باقر ع در دست داشتند که از خرج و بیگار
شکار و طرح و دست انداز ایشان نگیرند چون حاکم خلفای بنی عباس بودند از بغداد
روی بولایت دار المرز نهادند اما فرزندان حسین بن قاسم بن نعمت بن سلیت بن رحیم بن
یعقوب بن ابراهیم بن محلب علیه الرحمه یوسف و حسن بدار المرز مازندران افتادند و وطن
ساختند بالقاب قدیم توکلی گویند اما فرزندان احمد بن سلیت بن رحمن بن محمود بن سلیمان بنا
حسن بن محمود بن ابراهیم محلب علیه الرحمه اما اسکندر و محمود در کوه پایه سجین افتاده وطن ساختند
بالقاب لوا آورده اند که مامون الرشید چون پادشاه ممالک خراسان شد و مکان
او در شهر طوس بود و حضرت امام علی بن موسی الرضا ع را از مدینه بشهر طوس آورد و پیشوای
خود ساخت و جمله فرزندان حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت خراسان
نهادند و فرزندان و فرزندزادگان حضرت امام موسی کاظم ع صد و نه نفر بودند با اولاد
و اطباع و خدم و حشم چون بولایت ساوج بلاغ رسیدند آنکه عون و سالم بن حضرت
امام موسی کاظم ع بولایت شهر ری بموضع خاده رسیدند و مدتی بودند و عون و سالم با
یک همشیره خانم نام مدت ده روز در منزل شاهزاده قاسم بن جعفر بن حضرت امام محمد باقر ع
بودند بعد از آن عون و سالم گفتند یا قاسم اگر تو ما را بدامغان رسانی ما همشیره خود خانم را
بعقد تو در آوریم آنگاه قاسم بن جعفر بن حضرت امام محمد باقر ع ایشان را بدامغان رسانیده
و ایشان همشیره خود را بعقد حضرت امامزاده قاسم در آوردند و آنکه خبر بدامغان افتاد
که حضرت سلطان دنیا و دین ابو الحسن علی بن موسی الرضا ع را مامون الرشید زهر داد
و شهید کرد قاسم با اعیان از دامغان روی بدماوند نهادند چون بشهر آوره رسیدند
وطن ساختند و چهار صد کدخدای نامی در شهر آوره بودند و قاسم بن جعفر بن حضرت امام

محمد باقر ع را رعایت کرو ند واما مزاده قاسم را یکفرزند بود عبد الصمد نام و ذریات ایشان
بسیار شد تا زمانیکه خلفای بنی عباس قصد اولاد ائمه کردند و لشکری انداز جمع کرده
روی بولایتها نهادند و بهر شهری که میرسیدند دمار از اولاد ائمه بر میآوردند و هر جا سید
صحیح النسب بود میکشتند چون بولایت ری رسیدند بشهرآوره فرزندان حمزه بن
عبد الصمد که در زمان مستعین بر میت نموده بشهراوره رسیده وطن ساختند علی بن احمد
بن حمزه بن عبد الصمد بخلفای بنی عباس گفت که در شهراوره فرزندان ابوتراب بسیار
هستند چون خلفای بنی عباس شنیدند کس فرستادند و رئیسان شهراوره را بخواندند و جمله
زجر و سیاست کردند که شما فرزندان قاسم بن جعفر بن حضرت امام محمد باقر ع را پنهان
کرده اند اکنون باید دست آرید آنکه رئیسان و مهتران شهراوره تمام آمده قسم یاد کردند که
این مردمان که در شهراوره اند همه شیخند و سید نیستند پس دست از ایشان باز داشته
معارض دیگران گشتند و از آن زمان سیدان شهراوره بشیخی مشهور شدند و سیادت
ایشان مخفی بماند در روایت آمده که چون مامون الرشید حضرت امام رضا ع را شهید
کرد نامه باطراف و جوانب نوشت بدین عبارت که چون نامهٔ من بشما رسد باید که دمار از
ابوترابیان برآرید چون نامه باطراف و جوانب رسید دیگر باره ظالمان خروج کردند و قصد
اولاد ائمه و فرزندان و فرزندزادگان حضرت امام موسی کاظم ع کردند و بهر شهر و ده که میرسیدند
اولاد ائمه را شهید میکردند اما عقیل بن حضرت امام موسی کاظم ع را در کند حسن رئیس
و فرزندان او جراحت بسیار رسانیدند و با آن جراحت روی بولایت ری نهاد
چون بری رسیدند در موضع برنا باد بخانه حبیب فرود آمد و مدت هشت روز بیمار
بود آخر الامر بهمان جراحت بجوار رحمت حق پیوست و فرزندان یوسف بن حضرت
امام موسی کاظم ع ذکریا و محمد و اسمعیل در ولایت ری بموضع ایرین آمدند رئیس قند شاد

ایرلی خبر یافت و با امرا و کان در آمدند و بسیار مجادله نمودند و آخر الامر ایشان را شهید
کردند اما فرزندان محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع ابراهیم و اسمعیل در ولایت
طالقان وطن ساختند اما میر حسام الدین بن میر عبد الله بن میر عبید الفضل بن
میر ابراهیم بن میر اسمعیل بن میر یعقوب بن میر محمد بن میر داود بن میر حسن بن میر مالک
بن میر ابراهیم میر اسمعیل بن میر محمود بن میر عبد الله بن حضرت امام محمد باقر ع روی
بولایت شمران نهادند چون بکوه پایه شمران رسید وطن ساخت و ملوک شمران ایشان را
بسیار رعایت کردند اما میر مهدی در ولایت رستمدار بموضع رانوس رستاق وطن
ساخت اما میر حسین را چهار فرزند بود بدین اسامی میر هادی و میر غیاث الدین
و میر محمد و میر هاشم مدتی مدید در جیلان بسر بردند و بعد از آن میر حسین و فرزندان از
دار المرز جیلان روی بولایت الموت و طالقان نهادند چون بشهر الموت و طالقان
رسیدند میر محمد و میر هاشم در موضع برکات ذیل دشت افتاده وطن ساختند و ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب امیر اما میر حسین بن میر ادهم بن میر محمد بن میر حسام الدین
بن میر عبید الفضل بن میر ابراهیم بن میر اسمعیل بن میر محمود بن میر عبد الله بن حضرت
امام محمد باقر ع با دو فرزندان میر هادی و میر غیاث الدین در ولایت طالقان
بموضع اسپت افتادند و وطن ساختند و بعضی در موضع مرجان وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب امیر ختم شد ذکر اولاد حضرت امام محمد باقر ع

ذکر اولاد حضرت امام جعفر صادق ع

روایت میکنند لوط بن یحیی خزاعی علیه الرحمه که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
را هشت فرزند بود بدین اسامی حضرت امام موسی کاظم ع و علی و مطهر و اسمعیل

و محمد و یحیی و محمود و عبدالله اما علی بن حضرت امام جعفر صادق ع را چهار فرزند بود بدین اسامی
ناصرالدین و حسین و سلیمان و قاسم اما مطهر بن حضرت امام جعفر صادق ع را هفت
فرزند بود بدین اسامی ناصرالدین و هاشم و هارون و حمزه و زید و مالک و حارث
اما اسمعیل بن حضرت امام جعفر صادق ع را پنج فرزند بود بدین اسامی حسن و محسن و ابراهیم
و دانیال و یوسف اما محمود بن حضرت امام جعفر صادق ع را سه فرزند بود بدین اسامی
عمران و برهان و کنعان اما یحیی بن حضرت امام جعفر صادق ع را دو فرزند بود بدین
اسامی یعقوب و یونس چون معتصم حضرت امام جعفر صادق ع را زهر داده شهید
کرد و قصد اولاد ائمه ع کرد امامزادگان روی باطراف نهادند اما یعقوب و یونس
روی بولایت بغداد نهادند چون بشهر حله رسیدند ایشان را شهید کردند اما عبدالله
بن حضرت امام جعفر صادق ع را ده فرزند بود بدین اسامی طاهر و مطهر و حیدر و طیب
و رزاق و دختران حنفیه و صفیه و نصیفه و لطیفه و فاطمه تا زمانیکه معتصم خروج کرد
و دمار از اولاد ائمه ع برآورد اما حضرت امام موسی کاظم ع و علی و محمود در ولایت بغداد
رفتند اما مطهر و اسمعیل و یحیی و محمد و عبدالله با همه اولاد و اصحاب و خدم و حشم از مدینه
روی بولایت عراق و فارس نهادند چون بعراق و فارس رسیدند از آنجا روی بولایت
دارالمرز نهادند و بهر شهر و ده که رسیدند خارجیان در عقب میآمدند و یکان یکان را شهید
کردند چون بشهر قزوین رسیدند سنیان قزوین خروج کردند بر سر راه امامزادگان آمدند و میان
مجادله کردند اما محمد بن حضرت امام جعفر صادق ع را چهار فرزند بود اجل و سهل و کرار و محمد
اما اسمعیل بن حضرت امام جعفر صادق ع را آن روز چندان حرب کرده بود که در هر
کوچه و محله خون روان بود و حاکم قزوین حسن صباح بود بفرمود تا دروازها بستند که مبادا
ابوترابیان از شهر بیرون روند و جمله امامزادگان سی و چهار تن بودند مریدان و معتقدان

نیز همراه بودند تا سه روز در صوفی آباد قزوین حرب کردند و خارجیان بسیار را کشتند و آخر
الامر چند تن از امامزادگان را در قزوین شهید کردند و اسمعیل بن حضرت امام جعفر صادق ع
را در شهر قزوین میان پنجه علی بطرف آفتاب بر آمدن شهید کردند اما مطهر و محمد و یحیی از قزوین
روی بولایت طهران نهادند چون بشهر طهران رسیدند محمد و یحیی را شهید کردند و مطهر بن
حضرت امام جعفر صادق ع روی بولایت دماوند نهاده بسیار جراحت بوی رسیده
بود چون بموضع بوجهن رسید در خانه الیاس نام نزول نموده تا مدت چهار روز بیمار
بود و بهمان جراحت بجوار رحمت حق پیوست اما فرزندان علی بن حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام سید ناصر الدین و سید حسین از قزوین روی بولایت ساوج بلاغ نهادند
چون بموضع کوه رسیدند حسن ایوب و خضر ایوب سر راه سید ناصر الدین آمده با وی
محاربه کردند آخر الامر چهارده زخم بتن مبارک سید ناصر الدین رسانیدند و آنحضرت
از آن جراحت بنالید و می آمد تا بولایت ری چون بموضع طهران رسید در خانه [illegible]
صالح فرود آمد و چهارده روز بزیست و بهمان جراحت بجوار رحمت حق پیوست اما حسین و
سلمان را در شهر ساوه شهید کردند اما قاسم بن علی بن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
از قزوین روی بولایت الشتر نهاد چون بموضع ایشن رسید ملحدان آنجا او را شهید کردند
اما ابراهیم بن علی بن محمد بن عبد الله بن قاسم بن حضرت امام جعفر صادق ع از قزوین
روی بولایت الشتر نهادند چون بموضع ده دوشاب رسید وطن ساخت و ذریات
او بسیار شد بالقاب جعفر اما زید بن حضرت امام زین العابدین ع در زمان هشام بن
عبد الملک مروان از مدینه رسول صلعم روی بولایت ری نهاد چون بموضع
طهران رسید در خانه حسین سماک فرود آمد آمرزش مومن دست و قدم امامزاده را
بوسید و شرایط بندگی بجا آورد و او را بخانه برد و تا مدت شش ماه نگاه داشتند

و در خدمت آنحضرت قیام نمود آنگاه جلال الدین و عمر خروج کردند و زید بن حضرت
امام زین العابدین ع را در خانه حسین سماک شهید کردند امّا فرزندان مطهّر بن حضرت امام
جعفر صادق ع هاشم و هارون و حمزه و زید و مالک و حارث از قزوین روی بولایت
کردستان نهادند چون بموضع خرم آباد رسیدند ایشانرا شهید کردند امّا عبید الله
بن حسن بن مالک بن زید بن مطهّر بن حضرت امام جعفر صادق ع از قزوین روی بولایت
کردستان نهاده در آنجا وطن ساختند و ذریات او بسیار شد بالقاب جعفری امّا
فرزندان محمود بن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عمران و برهان و کنعان از قزوین
روی بولایت فیروزکوه نهادند چون بموضع بازار رسیدند ایشانرا شهید کردند امّا
فرزندان حضرت اسمعیل بن حضرت امام جعفر صادق ع حسن و محسن و ابراهیم و دانیال
و یوسف از قزوین روی بولایت دارکرد نهادند و ایشانرا در موضع مذکور شهید
کردند امّا فرزندان یحیی بن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام یوسف و یعقوب
در ولایت ابهر افتاده وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب جعفری
امّا یعقوب بن یحیی بن حضرت امام جعفر صادق ع از قزوین روی بولایت کردستان
نهاده در آنجا وطن ساخت بعد از مدّتی از آنجا روی بموضع دیلوز نهاد خارجیان
آن موضع آنشاهزاده بزرگوار را شهید کردند امّا فرزندان محمّد بن حضرت امام جعفر
صادق ع اهل و کرار و مختار و عبید الله بن حضرت امام جعفر صادق ع از شهر قزوین
روی بولایت ساوه نهادند چون بموضع عینق و رزان رسیدند خارجیان هیچ
خبر یافته با امامزاده عبید الله مجادله و محاربه کرده آخر الامر عبید الله را در موضع عینق
و رزان شهید کردند امّا در عینق و رزان درویشی بود شرف الدین نام آمد و مؤمن
آمده آن امامزاده را برداشت و بر سر سنگی نهاد و منجو است که غسل داده دفن

کند آب نبود بچهره آن امامزاده چشمه آب در آن صحرا پیدا شد و معجزه دیگر آن بهشت که تنها
امامزاده را بر سر آن سنگ نهادند آن سنگ هر سال بزرگ میشود بقدرت حقتعالی تا روز
قیامت اما فرزندان عبد الله بن حضرت امام جعفر صادق ع مطهر و حمید و طیب و رضا
از آنجا روی بولایت آذربایجان نهادند چون به آذربایجان رسیدند در آنجا وطن ساختند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب جعفری اما دختران عبد الله حضرت امام جعفر
صادق ع حفیه و لطیفه و نصیفه و فاطمه از قزوین روی بولایت ری نهادند
چون بشهر ری رسیدند ایشان را شهید کردند ختم شد ذکر اولاد حضرت امام جعفر صادق ع

ذکر اولاد حضرت امام موسی کاظم ع

آورده اند که حضرت امام موسی کاظم ع را چهل و دو فرزند بود بدین اسامی حضرت
امام علی بن موسی الرضا ع و حسین و عبد الله و فضعلی و خواجه احمد و محسن و سراوین و عبد الله
ثانی و عقیل و طیب و حمید و ناصر و یاسر و حمزه و محمود و احمد رضا و سالم و لام و یعقوب
و جعفر و محمد و باقر و الیاس و حاجی رضا و عباس و نوح و عمران و اونان و صالح و موسی
و عون و ذکریا و شعیب و یحیی و اسمعیل و ابراهیم و ابو الجواد و یوسف و اسامی دختران
سکینه فاطمه و ایمه خاتون و خانم اما عبد الله بن حضرت امام موسی کاظم ع را شش
فرزند بود بدین اسامی فضل و فاضل و عز الدین و عماد الدین و قوام الدین و صدر
الدین اما حسن بن حضرت امام موسی کاظم ع را ده فرزند بود بدین اسامی ثابت و احمد
و عابد و حبیب و شریعت و لطیف و دختران زینب و زبیده و صالحه اما فضعلی
بن حضرت امام موسی کاظم ع را هفت فرزند بود بدین اسامی جعفر و باقر و حیدر و دختران
حلیمه و سلیمه و رحیمه و امنه اما محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع را سه فرزند

بود بدین اسامی آذر و حاضر و البذر اما سعادین بن حضرت امام موسی کاظم ع را شش
فرزند بود بدین اسامی صادق و حاجی و هادی و دو دختران حبیبه و رقیه و فاطمه اما عبدالله
بن حضرت امام موسی کاظم ع را یازده فرزند بود بدین اسامی نوذر و فیروز و منصور و
و عزیز و ابراهیم و اسمعیل و امان الله و عون الله و عزیز الله و حبیب الله اما نوذر بن
محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود بدین اسامی عبدالله و هادی و مهدی
و نتیجه از فرزندان حضرت امام موسی کاظم ع که مجرد بودند هفده تن بودند بدین اسامی
محمد و ناصر و یاسر و حمزه و محمود و احمد و رضا و شاه رضا و سالم و لاحم و یعقوب و جعفر
و محمد باقر و الیاس و حاجی رضا و عباس اما نوح بن حضرت امام موسی کاظم ع را
هفت فرزند بود بدین اسامی قاسم و زید و ملک و ادهم و قایم و سپهسالار و حاکم اما
عمران بن حضرت امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود بدین اسامی بلال و رضا کیا
و جمشید و خالی کیا و حسین کیا و موسی کیا اما اداتان بن حضرت امام موسی کاظم ع را چهار فرزند
بود بدین اسامی حسین و ابوطالب و علی و زید اما صالح بن حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام را هفت فرزند بود بدین اسامی محمود و بدرالدین و صدرالدین و قادرالدین
و یوسف و کریم الدین اما خواجه احمد بن حضرت امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود بدین
اسامی عبدالفضل و ابوالحسن و ابوالحسین و دختران ساره و هاجره و تاجره اما طیب بن
حضرت امام موسی کاظم ع را یازده فرزند بود بدین اسامی قاسم و رضا و جعفر و داود و محمد
و احمد و مختار و دانیال و فخرالدین و شرف الدین و عبدالله اما عون بن حضرت
امام موسی کاظم ع را چهار فرزند بود بدین اسامی هارون و هاشم و هادی و مهدی
اما سام بن حضرت امام موسی کاظم ع را پنج فرزند بود بدین اسامی یوسف و یونس
و عیسی و داود و خاقان اما زکریا بن حضرت امام موسی کاظم ع را هشت فرزند بود

بدین اسامی خضر و الیاس و عباس و ایلیا و غلام و حارث و مالک و یعقوب اما
شعیب بن حضرت امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود بدین اسامی حافظ و کامل و عقیل و مسلم
و داود و غفار اما یحیی بن حضرت امام موسی کاظم ع را هشت فرزند بود بدین اسامی سید
محمد و سید قریش و محمود و حسن و حسین و ابو طاهر و دختران زبیده و سکینه
اما اسمعیل بن حضرت امام موسی کاظم ع را هشت فرزند بود بدین اسامی مجیب و جابر
و ثابت و نعمت و اسد و حبیب و احمد و ماجد اما ابراهیم بن حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام را چهار فرزند بود بدین اسامی ناصر و باقر و جعفر و احمد اما یوسف بن
حضرت امام موسی کاظم ع را هشت فرزند بود بدین اسامی مالک و صادق و معصوم
و صالح و رحمن و بریان و محمد و ایلیا اما احمد بن حضرت امام موسی کاظم ع را شش فرزند
بود بدین اسامی فتح الله و نور الله و عین الله و عباد الله و روح الله و نجیب الله
اما جعفر بن فضعلی بن حضرت امام موسی کاظم ع را چهار فرزند بود بدین اسامی عبد الله و
و عبد الرزاق و سید نقی و سید مصطفی اما قاسم بن حسین بن حضرت امام موسی کاظم ع را
سه فرزند بود بدین اسامی جمال الدین و جلال الدین و علاء الدین اما مهدی بن نوروز بن
محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع را یک فرزند بود عباس و عباس را دو فرزند بود حسن و
حسین تا در زمانیکه خلفای بنی عباس حضرت امام موسی کاظم ع را زهر داده شهید کردند
و قصد اولاد اش کردند جمله امامزادگان روی باطراف و جوانب نهادند اما حسین بن
عباس بن علی بن مهدی بن نوروز بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت
کرمان نهاد چون بشهر کرمان رسید بموضع ماهان وطن ساخت و ذریات ایشان بسیار
شد بالقاب نوروزی اما حسن را یک فرزند بود عباس نام و عباس را چهار فرزند بود
بدین اسامی محمد و شمس الدین و حسین و یوسف آورده اند که در زمان حضرت امام

محمد تقی بن علی بن خواجه نورک بن عبدالله بن قاسم بن شمس الدین بن حسن بن یوسف بن محمد بن
علی بن عباس بن علی بن محمدی بن نوروز بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع از ماهان
کرمان بردی بولایت دارالمرز رفتند و چون برودبار امامه رسید وطن ساخت و ذریات
او بسیار شد بالقاب نوروزی آورده اند که در زمان میرزا قلنشاه و برادران که از
خراسان فرار نموده بودند اول بولایت رودبار قصران بموضع رودک فرود آمدند
و آقا نورک بن عبدالله بن قاسم بن شمس الدین بن علی بن حسن بن یوسف بن محمد بن علی بن محمد
بن عباس بن محمدی بن نوروز بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در ولایت
امامه وزیر ملک سکندر شمرانی بود و رودبار قصران و امامه را خواجه نورک وزیر بود و آقا
میرزا قلنشاه بن میرادهم بن میرمحمد بن میرحسام الدین بن میرافضل بن میرابراهیم بن میراسمعیل
بن میریعقوب بن میرداود بن میرحسین بن میرمالک بن میرابراهیم بن میراسمعیل بن میرمحمود
بن میرعبدالله بن حضرت امام محمد باقر ع بولایت امامه رفت و خواجه نورک را ملازمت
کرد و آنکه خواجه نورک و میرزا قلنشاه با یکدیگر عهد کردند و قسم یاد نمودند که خواجه نورک
دختر صالحه نام را بعقد میرزا قلنشاه و آنگاه میرزا قلنشاه قریه رودک را از دست ملوک
خریده وقف اولاد امامزاده باقر بن حضرت امام موسی کاظم ع کرد و در نوروز باتفاق به
ولایت شمران آمده وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب نوروز
و بعضی بالقاب میر اشتهار دارند اما زید بن نوح بن حضرت امام موسی کاظم ع را چهار
فرزند بود بدین اسامی قادر و مقتدر و حافظ و مالک اما حسن بن ادنان بن حضرت امام
موسی کاظم ع را شش فرزند بود بدین اسامی ابوطاهر و ابوتراب و ابولهب و عبدالله
و عبدالرزاق و جعفر اما محمود بن صالح بن حضرت امام موسی کاظم ع را سه فرزند بود بدین
اسامی علی و یعقوب و حمزه اما عبدالفضل بن خواجه احمد بن حضرت امام موسی کاظم ع را

شش فرزند بود بدین اسامی داود و عقیل و یوسف و اسد و احمد و احد اما مختار بن طیب
بن حضرت امام موسی کاظم ع را دو فرزند بود بدین اسامی عیسی و یحیی اما هارون بن عون
بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را شش فرزند بود بدین اسامی خالد و شعیب و
لقمان و سلیمان و غالب و طیب اما ابوطالب بن حضرت امام موسی کاظم ع را
دو فرزند بود بدین اسامی یوسف و حسن در روایت آورده اند که حضرت امام موسی
کاظم ع را چهار زن بود و هفتاد متعه و دوازده هزار گهوارهٔ زرین از پس و پیش حضرت
امام موسی کاظم ع بر شتران بار میکردند و میرفتند و هرگاه که امام ع سوار شدی با اصحاب
خود گفتی که فرزند و فرزندزادگان مرا که در گهواره اند بکشید و همراه ما دارید تا خلق عالم بدانند
که اولاد و اتباع من در دنیا بدین نوع بوده است و در روایت آمده است که دوازده
هزار شتر طاهرات حضرت امام موسی کاظم ع را میکشید در روایت آورده اند که چون هارون
الرشید حضرت علی بن موسی الرضا ع را از مدینه رسول خدا ص بشهر طوس برده بود و پیشوای
خود ساخته جمله فرزندان و فرزندزادگان حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد روی توجه بجانب
خراسان نهادند اما محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع را در بغداد شهید کردند اما [illegible]
و حسن و خواجه احمد و موسی و سراوین و عبدالله و طیب و محمد و عبدالله و محمود و نوح و
یوسف و سام و صالح و محمد باقر و عقیل و احمد رضا و اسمعیل و جعفر و ابراهیم و ابوالجود
با همه اولاد و اصحاب روی بولایت خراسان نهادند چون بموضع ساوج بلاغ برود خانه که
رود در سید خارجیان از عقب آمدند و مجادله بسیار کردند و آخر الامر حسن بن امام موسی
کاظم ع را در موضع کره رود شهید کردند و بعضی شاهزادگان را جراحت رسیده بود و چون
شب شد آمد لاعلاج گشته روی باطراف و جوانب نهادند اما عبدالله بن امام موسی کاظم ع
در ولایت ساوج بلاغ بموضع ده دیهه رسید مردمان بر آن که در دیهه بودند اتفاق کرده با امام

زاده عبدالله درآمدند و بسیار محاربه نمودند اما آخر روز عبدالله حرب کرده بود که صحرا پر از خون
گشته بود آخر الامر غلبه کرده آنحضرت را در آن سرزمین شهید کردند از آن سبب ویرا عبدالله
قتال ار خوانند اما جعفر بن حضرت امام موسی کاظم ع را در توابع ورامین بموضع شامرودک
شهید کردند اما عبدالله بن امام موسی کاظم ع از گره رود روی بولایت دماوند نهاد چون
بشهر دماوند رسید قالی و سهراب و فرزندان و برادرانش خبر یافته سر راه او گرفتند و بسیار
محاربه نمودند آخر الامر عبدالله را در موضع دماوند شهید کردند اما احمد رضای ابن امام
موسی کاظم ع را در موضع زرکان شهید کردند در ولایت شهریار آورده اند که از فرزندان
و فرزندزادگان امام موسی کاظم ع در ولایت ساوج بلاغ صد نفر را شهید کردند اما موسی
بن طیب بن امام موسی کاظم ع و خواجه احمد از گره رود روی بولایت لواسان نهادند
چون بلواسان رسیدند طایفه سری و مری خبر یافتند و گرد امامزادگان درآمدند و
بسیار محاربه کردند آخر الامر امامزاده خواجه احمد و موسی را که حضرت امام موسی کاظم ع
بسیار او را دوست میداشت و نام خود بوی عطا کرده بود آن دو شاهزاده را در لواسان
شهید کردند اما طیب بن امام موسی کاظم ع را رئیس الیاس و فرزندان در موضع اورستان
شهید کردند اما سراوین و ذکریا و محمود و محمد و نوح و سام و لام با یک همشیره زبیده خاتون
از گره رود روی بولایت دارالمرز رستمدار نهادند چون بدیار علیاده در بندک رسیدند
رئیس حسین و رئیس علی با فرزندان سر راه امامزادها درآمدند بسیار محاربه نمودند آخر الامر
شاهزاده محمد جراحت بسیار رسیده روی بموضع برودن نهاد و بخانه عبدالله خطیب
نزول نمود زوجه آن مرد مؤمن آنحضرت را باعزاز و اکرام تمام بخانه خود برده پنهان
کرد رئیس اسکندر و فرزندانش خبر یافته تعاقب امامزادها آمده بدر خانه عبدالله خطیب پرسیدند
که هیچ از ابوترابیان ندیدی زوجه عبدالله گفت ندیدم اما امامزاده چهارده روز بماند

در روز پانزدهم بهمان جراحت بجوار رحمت حق پیوست اما سام و لام و محمود را بایک
شمشیر و زبیده خاتون در پایان رود بار نقلی در موضع سوخ کل شهید کردند اما نوح بن
امام موسی کاظم ع را بر رود بار علیا می در بند کی بسیار جراحت رسیده بود و بدان
جراحتی که داشت بسیار نالید و میرفت تا بولایت دار المرز رسید در موضع چندرکش
رسید آنجا بخانه حسن کاتب فرود آمد و حسن کاتب فرزندان را خبر کرد و گفت ای
دوستان بیائید که میوهٔ باغ ارم و سرچشمهٔ حیوان حرم و نور دیدهٔ حضرت
امام موسی کاظم ع در خانهٔ ماست غریب و بیکس ولی یار او را دیدند جراحتهای بسیار
خانه برده چهل روز در خانه حسن کاتب بماند و بهمان جراحت بجوار رحمت حق پیوست اما
زکریای بن امام موسی کاظم ع را در موضع سور شهید کردند اما سعدالدین بن حضرت
امام موسی کاظم ع را بر رود بار علیا بموضع کزود او را جراحتهای بسیار رسانیده بودند
و از آنجا منهزم شده روی بموضع لاریج نهاد و او را آنجا شهید کردند اما یحیی رضا
بن امام موسی کاظم ع از کره رود بولایت ری نهاد چون بموضع خوزک رسید او را
شهید کردند اما صالح بن امام موسی کاظم ع از کره رود بولایت شمیران نهاد چون بموضع
تجرش رسید او را شهید کردند آورده اند که صالح بن امام موسی کاظم ع را هشت
فرزند بود محمود و بدر الدین و صدر الدین و قدر الدین و یوسف و کریم الدین
اما اسمعیل بن زکریا بن امام موسی کاظم ع را در کوه مجروح کرده بودند چون بنواحی
شمیران رسید بطرف آفتاب برآمدن بیابان ده بشیر زنجیر و درخت چنار
او را شهید کردند و در روایت آورده اند که چون مامون الرشید حضرت امام
رضا ع را زهر داد و شهید کرد قصد اولاد ائمه ع کرد و نامه باطراف و جوانب
فرستاد که چون نامهٔ من بشما رسد باید که دمار از ایشان برآرید چون بجائی

این خبر بشنیدند دیگر باره خروج نمودند و قصد اولاد ائمه ع کردند اما حمزه و یعقوب
و الیاس از بغداد روی بولایت طارم نهادند چون بموضع بوزن لوشکان
رسیدند ایشان را شهید کردند اما شعیب و یحیی را در شهر سبزوار شهید کردند اما
عماد الدین و علاء الدین و نور الدین و صدر الدین را در شهر بغداد شهید کردند اما
دختران امام موسی کاظم ع آمنه خاتون و زبیده خاتون و سکینه و حلیمه و رحیمه
و آتینه از بغداد روی بشهر قزوین نهادند و چون بقزوین رسیدند خارجیان سر
راه آنها را گرفته ایشان در محله پنبه ریسه رسیده غایب شدند و آن موضع را
خاتون کوهک گویند اما ستی فاطمه خاتون بنت امام موسی کاظم ع و برادران
بن امام موسی کاظم ع و جعفر و باقر و سافر و حیدر و ابوذر و آذر و صادق و علی
و هادی و قاسم و زید و مالک و ادهم و قاسم و صایم و حاکم و سپهسالار حسین و
ابوطالب و جمله امامزادگان بیست و سه نفر بودند با ستی فاطمه از بغداد روی
بولایت قم نهادند چون بشهر قم رسیدند ملحدان ساوه خبر شدند روی بشهر قم نهادند
و با امامزادگان مجادله بسیار کردند آخر الامر حضرت ستی فاطمه را در شهر قم شهید
کردند با تمامی امامزادگان مذکور اما محمود بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی
بولایت رستمدار نهاد چون بموضع نای رسید وی را شهید کردند اما دختران
سواهرین بن امام موسی کاظم ع حبیبه و رقیه و فاطمه و ساره و ناجره و تاجره از
بغداد روی بولایت ری نهادند چون بموضع طهران رسیدند ایشان را شهید
کردند اما رضا کیای بن عون بن امام موسی کاظم ع را در مرز رستمدار افتاده
بموضع ماطل او را شهید کردند اما بلال بن عون بن امام موسی کاظم ع را در
ماطله شهید کردند اما جمشید بن عون بن امام موسی کاظم ع را در کجه رستاق شهید

کردند و خالد بن عون بن امام موسی کاظم ع را در ولایت کجه رستاق بموضع جهر کلا شهید کردند
امام جعفر بن یحیی بن امام موسی کاظم ع را در کجه رستاق بموضع تهرک دیه شهید کردند
آقا ابراهیم بن امام موسی کاظم ع با فرزند و فرزندزادگان از بغداد روی بولایت
مازندران نهادند امامزادهم و قادر و معتمد و مالک حمزه زید و حسین و ابو طاهر و ابو تراب
و ابو لهب و علی و یعقوب و حمزه و یوسف و محمد و اسد و مختار و طالب و غالب
و لقمان و سلمان و عیسی و موسی و خضر و الیاس و عباس و انبیا و علام و حارث
و موسی و مالک و حافظ و کامل و عابد و داود و محمود و صادق و معصوم و غیب الله
و فتح الله و نور الله و عین الله و عباد الله و روح الله و عبد الرزاق و سید
مرتضی و میر مصطفی و جمال الدین و جلال الدین و عماد الدین و باقر آقا شصت تن
امامزادگان از بغداد بشهر امل آمدند چون بموضع لله پرچین رسیدند امامزاده ابراهیم
بن امام موسی کاظم ع همراه امامزادگان بود آنگاه حسین ریش و فرزندان و فرزند
زادگان و برادران و برادرزادگان و اسکندر ریش با فرزندان با اصحاب
هزار و چهارصد تن بودند که با امامزادگان بنیاد محاربه کردند گویند که ابراهیم
بن امام موسی کاظم ع آنقدر چندان حرب کرده بودند که نخون اعادی صحرا پر
گشت آخر الامر شاهزاده ابراهیم را با جمله امامزادگان در شهر امل بموضع لله پرچین
شهید کردند آقا قاسم رضای بن طیب بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی
بولایت رستمدار نهادند چون بموضع کران رسیدند وی را شهید کردند آقا علی کیا
ابن عون بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت رستمدار نهاد چون بموضع
زوار زمین رسیدند وی را شهید کردند و در موضع خرده کنار دفن کردند و وی را
بالقاب سید علی کیا خوانند آقا عزیز بن محسن بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی

بولایت شمیران نهادچون بموضع اوین بطرف آفتاب برآمدن رسیدند اوراِ بسر تیر شهید کردند اما طیب بن حسن بن امام حسن ع را بموضع اوین شهید کردند بطرف آفتاب فرورفتن و قاتل او رئیس جعفر و فرزندان او بودند اما شاهزاده عبد العظیم بن عقیل بن زید بن هارون بن محمد ابراهیم بن حسن بن امام حسن علیه السلام را در پای شهریار شهید کردند اما عبد الله بن حسین بن اذان بن حضرت امام موسی کاظم ع را در موضع کوشک دشت شهید کردند اما فرزندان محسن بن امام موسی کاظم ع فیروز و منصور دو سوار از بغداد روی بولایت شیروان نهادند بالقاب موسوی اما فرزندان خواجه احمد بن امام موسی کاظم ع حسین و ابوطالب و علی و زید از بغداد روی بولایت الموت نهادند چون بموضع الموت رسیدند حسین و ابوطالب بموضع آفتابه در افتادند طایفهٔ حسن رئیش خبر یافتند با امانزادگان در آمدند و بسیار نجابه وله کردند آخر الامر حسین و ابوطالب را با یک غلام عقیل نام شهید کردند اما شاهزاده هادی بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت مازندران نهاد چون بموضع داویه رسید وی را شهید کردند اما فرزندان یحیی بن امام موسی کاظم ع جعفر و سید محمد قریش از بغداد روی بولایت فیروزکوه نهادند چون بموضع نجله رسیدند جعفر را شهید کردند اما سید محمد قریش در ولایت لاریجان بموضع کرنگ افتاد در خانهٔ شیخ ابراهیم و بسیار جراحت به تن مبارکش رسیده بود تا مدت چهل روز بیمار بود و دختر خضر سوتا عایشه نام زن شیخ ابراهیم بود طایفهٔ سوتا دشمن خاندان اهل بیت بودند مشهور زمانه همچون ازین سید دوست داشتند که اگر اولاد اهل بیت بدست آنها افتد بکشند آنگاه عایشه نزد پدر و برادر خود فرستاد که آنکس که شما طلب میکنید امروز چهل روز است که در خانهٔ ما بیمار افتاده است

چون خضر سونا این خبر شنید با برادران و فرزندان بطلب آنحضرت بدیه گزنک با سید
محمد قریش بنیاد جهاد کرده امامزاده را آنجا شهید کردند اما فرزندان یحیی بن امام
موسی کاظم ع محمود و حسن و حسین و ابوطالب و ابوطاهر و ابوتراب از بغداد روی
بری نهادند چون بشهر ری رسیدند متفرق شدند محمود و حسن و حسین بموضع اوبه که رسیدند
ایشان را شهید کردند اما ابوطالب و ابوطاهر و ابوتراب از شهر ری روی بولایت
یزد نهادند چون بیزد رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شدند بالقب
موسوی اما فرزندان قاسم بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع شبیب و ادریس
و موسی بهزیمت منصور دوانقی از بغداد روی بولایت مازندران نهادند یاغث
مجروح چون بموضع چولک رسیدند ایشان را شهید کردند اما حسین بن اوتان
بن امام موسی کاظم ع را در ولایت میان رود شهید کردند اما طاهر بن محمود بن
امام موسی کاظم ع را بتوابع شهر رویان بموضع هزارخاله شهید کردند اما فرزندان
ابوطالب بن امام موسی کاظم ع یوسف و حسین را در پایان شاه کوه شهید کردند اما
اوتان بن امام موسی کاظم ع را با دو نفر فرزند عمران و زید در شهر آمل شهید کردند اما
عباس و حارث را در دماوند شهید کردند اما شاهزاده ابراهیم را با طالب بن امام
موسی کاظم ع را در موضع دواب شهید کردند اما شاهزاده جعفر را در طالقان شهید
کردند و ناصر را در ولایت ساوج بلاغ شهید کردند در اخبار آمده است که سه زمین
است که بر همه زمینها شرف دارد و هر میتی که در آن سه زمین دفن کنند فردا
در قیامت وی را حساب نخواهد بود اول زمین بلخ که قدمگاه پیغمبر است صلعم دوم
زمین قم که خاک علما و فضلا است سیم زمین دشت ناجر که در توابع شهر دنبا
است و قدمگاه حسن بن علی علیه السلام است چهارده روز در مکان مذکور لشکر

اقامت انداخته بود نقل است که ملکشاه غازی بن ملک یزدجرد بن شهریار حضرت
امام حسن ع را مهمانی عظیم کرده شرایط بندگی و لوازم سرافکندگی مبذول داشته
در رکاب ظفر انتساب همایونش روانه مازندران شدند چون بقلعه سامان رسیدند
محاسب عبدالله زبیر در قلعه بود آنگاه حضرت امام حسن ع با محاسب عبدالله زبیر
مجادله بسیار کرده قلعه سامان را از دست عبدالله گرفت و آن قلعه را خراب
کرده بازگشت چون بولایت رستمدار رسید بتوابع شهر رویان بموضع ناخربشت
فرود آمدند و مدت ده روز در آنجا مقام نموده بعد از آن حضرت امام حسن ع
ملکشاه غازی را وداع کرده بجانب مدینه رسول خدا ص رفت اما ابراهیم بن
حسن بن امام حسن علیه السلام در ولایت شهر رویان بموضع ناخربشت بجوار رحمت
حق پیوست ابراهیم ابوجواب بن حضرت امام موسی کاظم ع با مادر و همشیره از کره
رودی بولایت مازندران نهاده چون بموضع مشهد سر نزدیک دریا ویرا شهید
کردند و بالقاب ابراهیم ابوجواب خوانند اما موسی بن عون بن امام موسی
کاظم ع را در ولایت دار المرز رستمدار در رود بار علیای در بندک شهید کردند اما فضل و
فاضل بن عبدالله بن امام موسی کاظم ع از بغدادروی بولایت دار المرز رستمدار نهادند
و چون بنواز رستاق رسیدند در موضع کند و س ایشانرا شهید کردند اما حضرت
امام علی بن موسی الرضا و حضرت سید جلال الدین اشرف از یک مادر بودند ع
حضرت امام رضا ع ویرا بغایت دوست داشتی و در زمان مامون الرشید
حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف از بغداد روی بولایت دار المرز جیلان
نهاد چون شهر جیلان لاهیجان رسید ویرا شهید و شرح داستان او مذکور خواهد
شد اما حسین و ابوطالب و علی بن عون بن امام موسی کاظم ع روی بولایت

بورامین نهادند چون بموضع جنداب رسیدند ایشانرا شهید کردند اما محمد بن عبد الله بن شرف
بن محمد بن حسن بن علاء الدین بن رکن الدین بن حسین بن ابراهیم بن یوسف بن صدر
الدین بن صالح بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی بجنداب نهاد چون بشهر جنداب
رسید وطن ساخت و ذریات او بسیار شد به القاب موسوی اما هادی بن عزیز بن
محمود بن حبیب بن داود بن کمال بن محمود بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت
مازندران نهاد چون بشهر امل رسید وطن ساخت و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
کمال اما عبد الله بن حسن بن یعقوب بن سلیمان بن اسد بن محسن بن زید بن عابد بن
عقیل بن بلال بن عون بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت ری نهاد چون
بموضع پس کوهک افتاد وطن ساخت و ذریات وی بسیار شد بالقاب موسوی
اما ابراهیم بن عابد بن محمود بن یعقوب بن محسن بن علی بن جعفر بن مالک بن حسین بن
عون بن امام موسی کاظم ع روی بولایت ری نهاد چون بموضع عبد العظیم افتاد وطن
ساخت و ذریات وی بسیار شد بالقاب موسی اما ابو طالب بن معصوم بن جعفر بن
دانیال بن فردوس بن زید بن عطار بن آذر بن یوسف بن ناصر بن شمس بن ادهم
بن فاضل بن عبد الله امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت استراباد نهاد چون
بشهر استراباد رسید وطن ساخت و ذریات او بسیار شد بالقاب موسوی اما صالح بن
موسی بن باقر بن عبد الله بن اسمعیل بن عزیز بن نعمت بن خالد بن جمشید بن عون بن
امام موسی کاظم ع از بغداد روی بشهریار نهاد چون بموضع ورامین رسید وطن ساخت
و ذریات او بسیار شد بالقاب موسوی اما فرزندان قاسم بن حسن بن امام موسی
کاظم ع محمود و محمد از بغداد روی بولایت فیروزکوه نهادند چون بموضع جبارود رسیدند
ایشانرا شهید کردند اما عبد الله بن عون بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت

فیروزکوه نهادند چون بسیار رود رسیدند بموضع خرداران وی را شهید کردند اما محمد رضا بن امام
موسی کاظم ع از کره روی بولایت فیروزکوه نهاد چون بموضع زرنان لاسم رسید وی را
شهید کردند اما عبدالله بن هادی بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی به لاریجان نهاد
چون بموضع نیار رسید وی را شهید کردند اما فرزندان طیب بن امام موسی کاظم ع محمد
و احمد و مختار و جعفر و داود و دانیال در شهر ری رسیده و محمد از شهر ری روی بولایت
شمیران نهاد چون بموضع سهانک رسید طایفهٔ کاوسواران خبر یافته با امامزاده
در آمده محاربه بسیار کردند آخر الامر امامزاده را در پایان ده سهانک در میان
سواد ستان شهید کردند اما احمد و مختار و جعفر و داود از شهر ری روی بولایت رستمدار
نهادند چون بموضع کالج رسیدند طایفه شریح خبر یافته بسیر او امامزادگان در آمدند
و بسیار محاربه کردند آخر الامر امامزاده ها را در کالج بجانب آفتاب برآمد شهید کردند
بزیر چشمه اما جعفر و داود در ولایت رستمدار بموضع لی سرس بخانه شیخ حبیب فرود آمدند
تا مدت چهل روز بیمار بودند آخر بهمان جراحت برحمت حق پیوستند اما فرزندان یحیی
بن امام موسی کاظم ع هارون و هاشم و هادی از بغداد روی بولایت دار المرز نهادند
چون بموضع کلا استاق رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان صالح بن امام
موسی کاظم ع قدر الدین و حمزه و قوام الدین و بدر الدین و صدر الدین از بغداد روی
بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند متفرق شدند حمزه و صدر الدین روی
بولایت اردبیل نهادند چون بشهر اردبیل رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب موسوی اما فرزندان حکیم بن امام موسی کاظم ع جعفر و محمد و علی
و حیدر و قنبر از بغداد روی بما وراء النهر نهاد چون بشهر مذکور رسیدند ایشان را شهید
شد اما سند روایت آمده که اگر دریاها مداد کردند و درختان قلم شوند و تمامی روی زمین

کاغذ کردند و خلق عالم نویسنده شوند شرح حالات فرزندان و فرزندزادگان امام موسی کاظم
علیه السلام نتوانند نوشت که حساب اوصاف اولاد و اتباع فرزندان حضرت
امام موسی کاظم ع را خدای تعالی داند و هر چه در قلم در رقم گشت باقی بقدر مقدور ذکر
خواهد شد آورده‌اند که چون مامون الرشید حضرت امام رضا ع را بخراسان آورد و
پیشوای خود ساخت و مردم اطراف و جوانب بخدمت امام رضا ع آمدند از روی آیات
و کرامات و معجزات میدیدند تمامی اهل خراسان وی را اطاعت میکردند و از مامون الرشید
روی بگردانیدند چون مامون الرشید دید که کار از دست رفت و میرود در فکر آن
افتاد که حضرت امام رضا ع را شهید کند و حضرت از مکر وی خبردار شد نامه فرستاد
بولایت مدینه رسول خدا ص بفرزندگان خود را که مانده بودند از اولاد امام موسی کاظم ع
خبر کردند بدین مضمون که چون نوشته من بشما رسد بی توقف نزد من آیند و از جمله
امامزادگان بروایت صحیح دوازده هزار و ششصد و هفتاد و سه تن بودند و مهتر
ایشان ابراهیم ابو جواب بود روایت کرده‌اند که چون نامه علی بن موسی الرضا ع
بمدینه رسید جمله امامزادگان چون نامه آنحضرت بدیدند بمحبت او بگریستند و آنگاه
ابراهیم گفت ای برادران ما را یک بزرگی میباید که خیل و حشم را تواند بود آنگاه امام
زاده هادی گفت ای برادران و عزیزان ما را لازم است که بروضه رسول الله صلعم
برویم و سلام کنیم و رخصت جوئیم پس هر که را از رسول خدا ص جواب سلام باز دهد آنکس
مهتر باشد آنگاه جمله امامزادگان بسر روضه حضرت رسول الله ص رفتند و یک یک
سلام کردند و امامزاده ابراهیم که هفده ساله بود نزدیک روضه رسول ص رفت و
سلام کرد پس از سلام جواب از روضه مبارک شنید که علیکم السلام یا ولدی و یا
قرة عینی چون امامزادگان بشنیدند همه یکبار بدو آویختند و دست او را بوسه

دادند و بروی بیعت کردند و مهتر خود گردانیدند و علم بنام او برپا کردند و سالار لشکر
خود ساختند و آنگاه از مدینه بیرون آمدند و همچنان بیامدند تا بولایت شهریار بموضع
سار و قمش رسیدند و آنجا فرود آمدند و آن شب شنبه بیست و یکم ماه محرم الحرام
بود سکینه خاتون بنت امام موسی کاظم علیه السلام در خواب رفته در میان خواب های های
میگریست امامزاده هادی ویرا از خواب بیدار کرد و گفت ای همشیره مهربان
گریستن علامت چیست که در سفر غریب نشسته سکینه خاتون گفت ای جان برادر عجبی را
دیدم که در میان آسمان و زمین ایستاده و قطره قطره خون از هوا بر روی من میچکید
و از آن قطرات قطره بر زمین افتاد و بوئیدم بوی خون برادرم علی بن موسی الرضا علیه السلام
میداد و او هم گفت الله اکبر این قوم را اجل رسیده و اند و هر یک را بدیاری میرسانند
چون اهلبیت این سخن بشنیدند آن شب را بنوحه و زاری بصبح رسانیدند
آورده اند که در شهریار قلعه بود و در آن قلعه خارجی قبیلان نام یکی از متعلقان
مامون الرشید در آنجا حاکم بود و است چون از آمدن امامزادها خبر دار شد
نامه نزد مامون الرشید فرستاد که سیدان و آگاه باش که دوازده هزار و ششصد
و هفتاد و هشت تن از اولاد ائمه از عربستان بعراق عجم آمده اند در شهریار بموضع
سار و قمش نزول نموده اند از خیل و حشم که من بنظر در آورده ام بسیار است اگر
یکی را زنده نگذارند چون مامون الرشید بمضمون نامه واقف شد در همان
شب حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را زهر داد و شهید کرد پس نامه نزد
محمد بن حسن سمنانی و نامه دیگر نزد حسن صباح قزوینی فرستاد و نامه دیگر نزد سیا
گوش سمنانی والی خاله نوشت که چون نامه من بشما رسد باید که دمار از اولاد
ترابیان برآورید و ایشان را از موضع سار و قمش نگذارید بیرون آیند

تا آنکه نسل ایشان را منقطع کنند و آنگاه راهداران را فرمودند تا راهها را بند کردند و نگذارند
که ایشان بیرون روند چون این نامه بخواندند قدغن تمام نمود که خارجیان راهها را بگرفتند تا مدت
شش ماه امامزادگان در ساری و قومش بماندند یک شب امامزاده ابراهیم در خواب گریه بسیار کرد
برادران وی را بیدار کردند و پرسیدند که ترا چه افتاده است گفت ای برادران
دیدم که لشکر بسیار بر سر ما آمدند چون روز شد محمد سمنانی با قریب چهار هزار کس از خارجیان
بر سر امامزادهها ریختند و علمهای کبود و زرد و سیاه برپا کردند و حرب عظیم کردند
از عقب وی سیاه کوش سمنانی با قریب سی هزار سوار از خارجیان رسیدند و
از عقب وی حسن صباح قزوینی با چهل و پنج هزار از اهالی الموت در رسیدند از هر طرف
با امامزادهها رو نهادند و جنگ عظیم در پیوستند تا آن روز امامزاده ابراهیم چندان
کارزار نموده بود که از تاختن مانده بود و امامزادهها چون چنان دیدند یکبارگی
حمله آوردند و از آن خارجیان شش هزار نفر را کشتند و عبدالرحمن بن اسد که بزرگ
الموتیان بود با لشکر خود بدست امامزادهها کشته شدند آورده اند که چندان کشته
بر کشته افتاده بود که مجال تاختن میدان و جنگ بر هم نبود و شش ماه مردم شهریار
از برای هیزم بیرون نرفته بودند آخر الامر لشکر خارجیان [illegible] کشته که
از شمار بیرون افتاده در شب تاختن بر سر امامزادهها آوردند و [illegible] زدند و برد
میکردند چون امامزادگان کار را چنان دیدند روی بفرار نمودند و متفرق گشتند
اما علی و جعفر و ابراهیم در موضع سلوک شهریار منصور دمشقی شهید کرد اما
عبیدالله بن هادی بن امام موسی کاظم را در موضع اسکنان محمد حارث
شهید کرد اما جعفر و محمد و حسین که فرزندان امام محمد باقر بودند ایشان را
در موضع جیرقین الیاس بن ازرق دمشقی شهید کردند اما ابراهیم و سلیمان

با یک خواهر که از اولاد امام محمد باقر ع بودند ایشان را در موضع اسمعیل آباد در پیش حمام ساباط
سیاه کوشش سمنانی شهید کردانید اما علی قطر بن امام زین العابدین ع با دو همشیره
که یک همشیره رقیه نام داشت در ولایت شهریار بموضع زرک رسیده بر لب آبی به
نشستند وضو ساخته بنماز مشغول شدند ناگاه آنکا دکل نام بن نوفل که رئیس آن دیه بود
با خارجیان چند بر سر امامزادگان آمده ایشان را شهید کردند اما فرزندان قاسم
بن امام محمد باقر ع زید و محسن را در شهریار در پایان قلعه بطرف قبله شهید کردند اما
ابراهیم بن امام علی بن موسی الرضا ع را در ولایت شهریار بموضع سلمان آباد
لشکر حشمه منصور دوانیقی شهید کردند وسه روز تن مبارک امامزاده در میان خاک
وخون افتاده بود وکسی را زهره آن نبود که امامزاده را دفن کنند ناگاه همائی
آمد و در میان آسمان و زمین معلق بایستاد و سایه بر سر امامزاده افکند و مردی بود
در دیه سلمان آباد نام وی الیاس آمده امامزاده را در آنجا دفن کرد وآن بقعه
را بآن سبب پر همای خوانند اما موسی و ازهر را با یک همشیره زبیده که فرزندان جعفر
بن امام موسی کاظم ع بودند ایشان را در پایان دیه کبود گنبد جلال الدین شهید کرد اما محمد
وحسن وحمزه وقاسم وخالد وآمنه را در سار وقمش بجنگ مغلوب شهید کردند و در
روایت دیگر آنست که شصت تن از امامزادگان را در ساروقمش شهید کردند
وسرها را برین بردا شتند وعون بن امام موسی کاظم ع را گرفته شهید کردند وسرها
بمامون الرشید فرستادند چون حمزه ابو اتابک در ولایت ری این موضعی که آنرا
ناصر آباد گفتندی رسید در موضع مذکور پیره زنی بود رابعه نام از نسل ابوذر غفاری
و وی با پسران وبرادران واقوام بسیار بود وقریب صد آدم جمع شده بسیر ری
خارجیان در آمده محاربه عظیم در پیوستند آن نیک زن گفت ای فرزندان

اگر شیر مادر حلال خواهید بکوشید و خارجیان را بکشید و سرهای معصوم زادگان را از دست
ایشان بازستانید و نگذارید که به بیحرمتی سرهای این بزرگواران را بخراسان برند
فرزندان چون این سخن شنیدند چون شیران زخم خورده خروشیدند و سر راه بر ایشان گرفتند
و آنشب تا هزار خوارجی را کشتند و امیر ایشان را که سیاه گوش سمنانی بود پاره پاره
کردند و سرهای بزرگواران را گرفتند و در موضع قاسم آباد بردند و عون را در سار و قمیش چندان
جراحت رسیده بود که چون بناصر آباد رسید بجوار رحمت حق پیوست و سرهای امام
زاده ها را در ناصر آباد دفن کردند و آنجا را شصت سر آباد نام کردند بسبب آنکه شصت
سر در آنجا مدفون شد که صد هزار رحمت بر آن نیک زن باد اما محمد و ایوب و
یعقوب و ذکریا و یونس و شعیب و عبدالله و ناصر و عمار و عبدالمطلب و عبدالحق
و هاشم و ابوطالب و طاهر و مطهر و خضر و الیاس که بعضی فرزندان امام موسی کاظم بودند
در سار و قمیش روی بهزیمت نهادند چون بموضع کندر رسیدند ایشان را شهید کردند
اما هادی بن امام موسی کاظم و همشیره اش زینب نام در ولایت کرشته افتادند و در آنجا
دو هزار کدخدای تاهی بود مردم شهر شوشتر خوارج بودند و در میان شهر قلعه اعظم بود و
در طرف آفتاب فرو رفتن قلعه بود که قلعه شیعیان خواندند و دبیرون مسجد مردی بود
که نام وی عبدالله بود و اما امامزادگان مدت سه روز و سه شب در حجره مسجد بسر
بردند که مردم از ایشان خبر نداشتند دیگر روز عبدالوهاب مدنی در آن حجره نگاه
کرد دید دو تن نشسته اند با روی چون ماه و گیسوان سیاه و در تن جراحت بسیار
داشتند پس عبدالله گفت ای بزرگواران شما چه کسانید گفتند ما غریبانیم که راه
بجایی نداریم و ما فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام باشیم المرد شومن چون این سخن بشنید
در حال بگریه در آمد از مسجد بیرون شد و در آن زار بگریست و در خانه رفت با زن

و فرزندان احوال باز گفت بعد از آن امامزادگان را در خانه برد و چند روز در آنجا
پنهان کرد آخر الامر منصور دوانقی خبر یافت و آمد ایشان را شهید کرد اما جعفر بن محسن بن
امام موسی کاظم ع در خانه درویش صالح فرود آمد و یکهفته در آنجا بماند آخر الامر او را
شهید کردند اما فرزندان علی بن امام زین العابدین ع حسین و ابو الحسن را در قزوین
مجروح کردند چون بموضع کنند در کوچه گهواره تراشان مردی بود نام وی حاجی حلوائی
بسته بود و امامزادگان را در خانه خود نگاه داشت آخر الامر خارجیان کنند خبر یافته
ایشان را شهید کردند اما علی و موسی بن امام موسی کاظم ع که ایشان را امیر خوانند اگرچه
بسیار و فتش بموضع کند افتادند و کدخدائی بود در کند نام او عبد الله بود
خواندندی آن دو امامزاده بزرگوار بدر خانه وی فرود آمدند اگر دو زنی بود عصمت
نام از خانه بیرون آمد دید که دو نفر بر در خانه وی ایستاده اند با روی چون ماه آن
نیک زن سلام کرد و گفت ای بزرگان شما چه کسانید و از کدام قبیله اید امامزاده
موسی گفت ای زن احوال غریبان چه میپرسی ما را اگر توانی شربت آب ده آن نیک
زن گفت منت دارم اما من شنیده ام که از خیل و ذریت اهل بیت محمد مصطفی صلعم
در این ولایت آمده اند و هر یک بولایتی افتاده اند و شاهزاده علی که پسر امام جعفر بن
امام موسی کاظم ع بود گفت ای نیک زن از محبت اهل بیت رسول آن مومنه گفت
آری و بگریه در آمده گفت هزار جان من فدای اهل بیت رسول خدا صلعم باد آنگاه
هر دو حسب و نسب خود را گفتند آن نیک زن خود را بدست و پای امامزادها
انداخت و قدم مبارک آنحضرت را ببوسید و در خانه رفت و عبد الله در خانه
بود زن گفت اینجا آمده فرزندان رسول خدا صلعم بر در خانه ایستاده اند
و تو نماز میگذاری اگر دو محو چون شنید زود از خانه بیرون آمد و دست و پای امامزادگان را

سپوسید و ایشان را دربر گرفت و بجا نه برد و یک هفته شهرا ایشان را مخفی کرد و لوازم مهمان
داری بجای آورده ناگاه شبی عسسان در گذر بودند در خانه عبدالله مدنی رسیدند
از احوال شاهزادها خبردار گشتند اشعث کندی احوال باز گفت اشعث با دویست
نفر سوار و پیاده در آن شب بدر خانه عبدالله آمده امامزادگان را شهید کردند و در
اخبار آورده اند که چون امامزادگان را در ساره و قمش متفرق کردند فرزندان امام
موسی کاظم ع عبدالرحمن و زید و سلیمان و حمزه و سکینه خاتون در ولایت زهرا افتادند
عبدالرحمن و زید بن امام موسی کاظم ع را در موضع پلنگ آباد در کوچه زنیس با بادشاه و
برادران شهید کردند و سلیمان بن امام موسی کاظم ع در موضع کوشنا آباد شهید
کردند و سکینه خاتون بنت امام موسی کاظم ع را خارجیان در آباد از عقب آمدند
در شهر آباد چشمه بود پر از آب خود را در آن آب افکند و غایب شد آن موضع را زهرا رخنا
نام نهادند اما حمزه بن محمد غزالی شهید اما جعفر و زید و عسکری که فرزندان حسین بن
امام موسی کاظم ع بودند ایشان را خارجیان سنگ شهید کردند و تربت شریف ایشان
سنگ مشهور است اما دختران زید بن امام زین العابدین ع حبیبه و رقیه و آمنه را در
ولایت شهریار در حوالی موضع خاوه شهید کردند اما فرزندان هادی بن امام علی
بن موسی الرضا ع علی و ابراهیم و حسن را در موضع علی سیاوش و فرزندان
او را شهید کردند اما هارون بن امام موسی کاظم ع در کوه میرالیاس والله اعلم و فرزندان شهید
کردند اما علی و قاسم و محمد که فرزندان هادی بن امام موسی کاظم ع بودند ایشان را
در موضع سرای محمود و فرزندان شهید کردند اما ابراهیم و عبدالله بن حسن بن
محمد بن امام زین العابدین ع را در موضع سفید پشت ناصر و فرزندان شهید کردند
اما محمود و خالد و ابوطالب را در موضع شهریار شهید کردند اما حضرت سلطان سید

محمود بن امام موسی کاظم ع و برادران و برادرزادگان چهار صد نفر بودند روی بقم
نهادند و حضرت سلطان سید محمود را چیره و چیره شهید کردند و باقی امامزادها
در شهر ساوه شهید کردند و بعضی را در حوالی ساوه شهید کردند اما محمد باقر بن امام
موسی کاظم ع و برادران فضل و علی و اسمعیل و تقی از هزیمت بسیار و قتل روی بکوه
پا بها نهادند و چون برود بار قطران رسیدند در موضع رودک دهی بود عظیم که
چهار صد کدخدای نامی در آن ده بودند و بیشترین ایشان دشمن خاندان اهل بیت
بودند چون امامزادگان در منزل رودک رسیدند یکدیگر را وداع کردند بسبب آنکه محمد
باقر را بسیار مجروح کرده بودند و بدان جراحتی که داشت بموضع رودک رفت حاجی
بود نام او اسفندیار در سر راه ایستاده بود ناگاه دید مردی بصورت چون ماه
برآمده با جراحت بسیار خود را بزیر درخت گردکان پنهان کرد چون ساعتی
گذشت خارجیان از عقب آمدند و گفتند ای اسفندیار در اینجا هیچ ابوترابی
را دیدی که بگذرد اسفندیار بچشم اشارت بطرف درخت گردکان کرد خارجیان
رودک اتفاق کردند و نزدیک درخت رفتند و امامزاده را بیرون آوردند
و هر یک او را ضربتی زدند چون بحالت نزع رسید گفت یا قوم شربتی آب بمن دهید
آن گروه ظالم آب ندادند امامزاده گفت که ایشان بمن آب ندهند عصای خود را بر
زمین کرد چشمه آبی بیرون آمد خواست که از آن آب بخورد دندان بسیار گشتی از دهن
بیرون آمد امامزاده نخورد و گفت بار خدایا بر این قوم رحمت مکن و آنکه فرمود از
از برای من بکشتید غسل بیاورید اتفاقاً مضایقه کردند حضرت امامزاده
بطرف درخت چنار فرمودند از او شیر خشت پدید آمد از آن اندکی بخورد و جان بحق
تسلیم کرد انا لله و انا الیه راجعون و از زمان شهادت آنحضرت تا حال هر سال

بهره و سید ها اما فضل و علی بن امام موسی کاظم ع در ولایت کوشکت دشت در موضع [illegible]
بخانه بابا محمد حلوائی فرود آمدند و آن مومن او را یکهفته نگاهداشت آخر الامر ایلیق سوار از
آگهند خبر یافته اجماع نموده او را شهید کردند و تربت ایشان مشهور است اما محمد و عبد الله
که فرزندان ابیض بن امام محمد باقر ع بودند در موضع ایشاج بسر تپه در زیر درخت همان ایلیق
سواران شهید کردند اما اسمعیل بن حضرت امام موسی کاظم ع را در موضع بیدکیجان بدبشت
رود بار طایفه الیاسیان شهید کردند و طایفه بهادریان در شب پنهان آن شاهزاده
را برداشته در پایان ده بزیر درخت چنار دفن کردند اما شاهزاده نقی بن محسن بن امام
موسی کاظم ع را در ولایت رودهن سهراب بن صفقین بن عبد الملک مروان شهید
کرد اما حسن و محمد که فرزندان عقیل بن هادی بن امام زین العابدین بودند ایشان را در
ولایت اه در موضع کله باد شهید کردند اما قاسم بن عقیل بن امام موسی کاظم ع را با
فرزندان محسن بن امام موسی کاظم ع در هزیمت ساروقمش رو بولایت مازندران
نهادند چون بتوابع شهر امل رسیدند قاسم را در آنجا طایفه ستانی شهید کردند
اما امان الله و عزیز الله بن محسن را در پایان شهر امل شهید کردند اما عون الله و حبیب
الله بن محسن بن امام موسی کاظم ع در موضع بابلکان وطن ساختند و زیارت ایشان
بسیار شد بالقاب بابلکان بجهت آنکه در آنجا مردی بود نام وی عبد المنصور و دو
دختر داشت یکی حکیمه و دیگری حلیمه نام آن نیک مرد دختران خود هر یکی را
بیک برادر داد اما صالح و محسن و قاسم بن عبد الله بن علی بن امام زین العابدین ع
در ولایت رستمدار بموضع بالوا فتادند در آن موضع قلعه بود و در آن قلعه بیجارجی بود
نام او ضحاک بن شوکت از نسل صفقین بن عبد الملک مروان نامه نوشت بنزد حسین
شیبانی که چند نفر امامزاده از اولاد امام زین العابدین ع در اینجا میباشند

صلاح چیست جواب فرستاد که چون نامه مرا بخوانی فی الحال ایشان را یا کشته یا زنده
نزد من فرستی گویند که بالوده دهی بود بزرگ و کدخدایان عظیم در آن ده بودند و مهتر ایشان
جلال الدین بود و او پنهانی امامزادگان را بخانه خود نگاه داشته چون نامه بآن رسید
در تفحص ایشان در آمده آخر الامر خارجیان امامزادگان را در موضع بالوده بالای کوه هنگام
آفتاب برآمدن بر سر راه شهید کردند و خواستند که سرهای مبارک ایشان را از تن
جدا کنند بقدرت خدای تعالی دو گوسفند کوهی پیدا شدند که شاخهای فولادین
داشتند و بدانها در آویختند تا آنکه شصت نفر از آنها کشته شد و آن خارجیان چون
این علامت بدیدند ترسیدند و کس را زهره آن نبود که از بیم آن دو گوسفند کوهی
نزد امامزادها بروند گویند که در او دهی بود عظیم و نام آن ده سلمانک بود
و مردمان آن ده از فرزندان اسد بن مسیب بن قعقاع خزاعی بودند در شب بموضع بالوده
رفتند و امامزادگان را دفن کردند و آن دو گوسفند غایب شدند اما قاسم بن عبدالله
بن علی بن امام زین العابدین ع را خارجیان بالوده بسیار مجروح کردند و از بسیاری
جراحت بسی نالیدند چون بموضع چارسو رسید در خانه عبدالله مقری فرود آمد که از نسل
بلال حبشی بود که بانگ نماز در زمان حضرت پیغمبر ص میگفت امامزاده هفده روز در آنجا
بیمار بود و آخر بهمان جراحت بجوار رحمت حق پیوست در روایت آمده که کالج رود با
کوهی بود عظیم که چهل هزار کدخدای نامی در آن شهر بودند و چهار دروازه و هشت هزار حمام
و هشت هزار مسجد داشت و در میان دو رودخانه واقع شده بود و شش هزار
دکان از همه باب سوداگران که در مصر یابستندی در شهر کالج فرود آمدندی اما
امامزادگان که از بسیار رنجش شکسته شدند هفتاد و سه تن از ذکور و اناث بودی بشهر
کالج مخفی بودند و مهتر ایشان صالح بن زید بن امام موسی کاظم ع بود و اما قاسم و محمد

وحمزه فرزندان علی بن امام محمد باقر ع بودند ورابعه وفاطمه ومیمونه ومریم بانو دختران امام زین
العابدین ع عقیل وذکریا نور بن العابدین ومحسن فرزندان یحیی بن امام موسی کاظم ع بودند امام
سلیمان وزکریا واسمعیل وعباس فرزندان هارون بن زید بن امام حسین بودند اما دختران
وکنعان ویوشع وشعیب ویوسف ویونس وزید فرزندان ازهر بن عقیل بن امام
موسی کاظم ع بودند با مریدان ومعتقدان صد نفر بودند روی بشهر کالج نهادند چون بشهر مذکور رسیدند
در مسجدی فرود آمدند ومدتی در آن مسجد بودند آورده اند که در آن مسجد دو هزار قندیل آویخته
بودند وهر شب آدینه دو هزار چراغ روشن کردندی وبزرگ آن شهر را از دواب شیخ
گفتندی که از نسل شمر ذی الجوشن بود آن ازحامنه در محلت لزور بود چون خارجیان خبر
امامزادگان شنیدند بقرب شش هزار سواره وپیاده بر سر امامزادگان آمدند وحرب
عظیم کردند وکسان سالار بن اسد بن ضرغام بن قعقاع خزاعی برفتند وعامر بن عبید الله
ورقا بن غالب را خبر کردند المومن با سه هزار مرد دیگر که همه دوستداران اهلبیت
بودند جمع کردند چون بلشکر خارجیان رسیدند هفتاد وسه تن خارجیان را در میان مسجد
کشتند وصالح بن زید بن امام موسی کاظم ع با هفتاد تن مریدان بسر داری بودند و
بعضی مریدان رو باطراف وجوانب نهادند چون بلشکر اسلام رسیدند خبر شهادت
امامزادگان را رسانیدند عامر گفت من چند دین از این حرب باز نگردم تا قاتلان
امامزادگان را یکان بقتل رسانم این بگفت وطبلها فرو کوفتند وعلمهای سبز
وسفید بر پا کردند وسواران وپیادگان بر گرد ایشان در آمدند ومحله لزور را در
میان گرفتند آنگاه عامر گفت هر که داند داند وهر که نداند بداند که منم عامر بن عبید الله
بن ورقا بن غالب مولای من علی بن ابیطالب ع ومن خونخواهان این شهیدانم لعنت
از خارجیان که امروز آید تا من قصاص شاهزادگان کنم این بگفت وبانگ بر قوم

زده گفت ای لشکر اسلام بکوشید تا خون شاهزادگان را باز ستانید چون لشکر
اسلام این سخنان بشنیدند همه یکبار حمله کردند و صف لشکر کفار را بدرانیدند و در دم
شیخ سردار ایشان را کشتند و تن او را باتش بسوزانیدند و ابن عثمان را
با شش هزار بقتل رسانیدند و شهر ایشان را بگرفتند و زن و فرزندان ایشان را اسیر
کردند و بعضی را بطریق بندگان بفروختند و خانهای آنها را آتش زدند و آن
گروه را از آن مملکت آواره کردند که صد هزار رحمت خدا و رسول بر عامر باد اما
چون امامزادگان از ساری و قومش روی بهزیمت نهادند یحیی و هادی و محمود و عاقبت
و یوسف و یونس و مرحم و رحیمه که فرزندان امام موسی کاظم ع بودند چون بشهر قزوین
خواجه جلال الدین نانوای قزوینی در دکان نشسته بود آن هشت امامزادگان را
بدید او هم چون از خارجیان بود خارجیان را خبر کرد ایشان با امامزادگان در آمدند و
مجادله بسیار کردند آخر الامر یحیی بن هارون بن زید بن امام حسن ع را جلال الدین نانوا
شهید کرد اما هادی بن امام علی بن موسی الرضا ع علی و زید و حسن و محمد و جعفر و طیب
و رضا و حسین و یوسف و سالم و قایم و حافظ آن دوازده تن امامزاده و در عقب
امامزاده هادی آمدند چون بامین آباد رسیدند علی مروان و خالد مروان با هزار نفر
مروانیان در بازار سبزی فروشان با امامزادگان در آمدند و بسیار مجادله کردند
آخر الامر امامزاده هادی را با سایر امامزادگان در شهر امین آباد شهید کردند
و بعضی از فرزندان و فرزندزادگان امام زین العابدین ع عبدالله و حسن
و محمد روی بولایت دار المرز نهادند چون بموضع بالو رسیدند طایفه زبیریان
ایشان را شهید کردند اما سلیمان و خالد و جعفر روی بکردستان نهادند چون
بشهر حله رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان عبدالله جعفر و محمد روی بولایت

دار المرز رستمدار نهادند طایفه جاکین امامزادگان را شهید کردند امام محمد تقی و ابراهیم بن
اسحق بن امام موسی کاظم علیه السلام را در موضع ورزان طایفه زیریان بالوجان
شهید کردند اما در موضع ورزن مردی بود نام وی سلیمان بن محمد کشیر امامزادگان را
دران موضع دفن کرده مشهد ساخت اما فرزندان جعفر بن عبد الله بن یزید بن یحیی
بن صالح بن امام موسی کاظم ع ابراهیم و اسمعیل و اسحق و داود و یک همشیره که تحفه خاتون
نام داشت و ایشان مدتی در شهر حله بودند و بقیه روزگار بسر بردند تا زمانیکه حضرت
امام حسن عسکری ع را زهر دادند و شهید کردند و بطلب اولاد اهل بیت بودند و هر کس را
بدست بیاوردند بکشتند و امان نمیدادند آخر الامر کار بجائی رسید که امامزادگان
در همه شهر و ولایت ترسان و لرزان بودند اما ابراهیم و اسمعیل و اسحق و حمزه و داود
را جاریه خاتون گفت ای فرزندان برخیزید و روی بهزیمت نهید چون شب درآمد
امامزادگان از شهر حله روی بولایت بغداد نهادند چون بشهر بغداد رسیدند مدتی
بسر بردند و بعد از آن خارجیان از احوال امامزادگان خبر یافته تفحص می‌نمودند اما سید
بن برهان بن محمد بن محمود بن حسن بن عبد الله بن شیخ مسعود رحمه الله امامزادگان را از احوال
خبر کرد امامزادگان چون شنیدند روی بولایت دار المرز رستمدار نهادند چون بموضع
رودپایه رسیدند بیست هزار کبر گرد ایشان را بالقاب اسمعیل خواندند یعنی پسر امامزادگان
اجماع نمودند و بسیار مجادله کردند آخر الامر امامزادگان را شهید کردند و آنجا خارجیان میخواستند
که تن امامزادگان را بسوزانند چون شب درآمد یک کوه پاره در بالای سر امامزادگان
پیدا شد چون روز شد ظالمان بدنهای مبارک ایشان را نیافتند و ناپدید شده
بقدرت خدای تعالی و این احوال در شب جمعه شهر ذی الحجه باثنان و هشتصد سن الهجره

بود والله اعلم

در ذکر عدد اولاد جناب امام رضا علیه آلاف التحیة والثناء

روایت میکند ابو مخنف بن لوط بن یحیی خزاعی که چون حضرت امام موسی کاظم ع را خلفای بنی عباس زهر داده شهید کردند امام علی بن موسی الرضا ع در بغداد و بقولی در مدینه رسول خدا صلعم امامت میکرد و گویند که مامون الرشید پادشاه شهر طوس شده بود و ممالک خراسان در تحت تصرف آن بود و حضرت امام رضا ع در مدینه امام و پیشوای مردم بود تا دهم بهمن ماه قدیم و پانزدهم ماه محرم الحرام شب یکشنبه حضرت امام علی بن موسی الرضا بر سر تربت حضرت محمد مصطفی ع رفت و عبادت میکرد در آنجا ویرا خواب گرفت پس آنحضرت سر خود را در پایان قبر منور حضرت پیغمبر ص نهاد و در خواب رفت ناگاه دید که حضرت پیغمبر ص آمد لباس سیاه پوشیده با دیده گریان چون حضرت امام رضا علیه السلام در عالم خواب حضرت رسول ص را بدان حال دید گفت السلام علیک یا جد بزرگوار این چه حالیست که می بینم حضرت پیغمبر ص فرمود که ای فرزند امروز ده روز است که ماتم اختیار کرده ام و حضرت امیر المؤمنین ع از درد تو ناگاشت و دختر فاطمه از فراق تو جامه سیاه کرده و امام حسن مجتبی ع از مصیبت تو باندوه و زاری گرفتار شده و امام حسین ع شهید کربلا از محنت تو ظلم شامیان را فراموش کرده و امام زین العابدین ع از ماتم تو زبان واویلا بر آورده و امام محمد باقر ع از بیکسی تو در نوحه و زاریست و امام جعفر صادق ع از غریبی تو آشوب در جنت انداخته و پدرت امام موسی کاظم ع از بیچارگی تو بر خاک مذلت نشسته و حوریان بهشت از برای تو زاری آغاز کرده اند این بگفت و علی بن موسی الرضا ع را در کنار گرفت و گفت ای جان پدر لوای نور دیده مامون

الرشید ترا از هر داده شهید کند پاک مدار چون حضرت امام رضا ع این سخن بشنید
از خواب بیدار شده زار زار بگریست و چون نماز صبح را بجا آورد از روضه رسول
خدا صلعم بیرون آمد و آنگاه جماعت مردم آمدند و حضرت امام رضا ع را سلام کردند
و جمال جهان آرای او را پریشان دیدند و جمله مردم گفتند یا حضرت امام معصوم
چرا خاطر مبارک شما پریشانست حضرت امام ع گفت ای یاران بدانید که امشب
جدم را بخواب دیدم و مرا خبر داد که مامون الرشید ترا بهزار مصیبت و بلا شهید
کند این بگفت و بگریست چون مردم شهر مدینه این سخن بشنیدند همه گریه و زاری آغاز
کردند و گفتند دیگرباره مصیبت اولاد مصطفی صلعم تازه میشود و حضرت امام رضا ع
را مریدی خاصی بود نام او اباصلت حضرت فرمودند یا اباصلت بدان و آگاه باش
که مخالفان قصد کشتن من دارند من توکل بخدا دارم آورده اند که مامون الرشید
پادشاه شهر طوس بود و ممالک خراسان در تصرف او بود فرمود تا تمامت بزرگان
و امیران و سرهنگان و علما و فضلا کلهم را طلب کردند و مجلس بیاراست و آنگاه
گفت ای مردمان ما را در شهر طوس پیشوائی نیست اگر صلاح دانید حضرت علی ابن
موسی الرضا ع را از مدینه بشهر طوس آوریم پیشوای ما باشد انگه سلیمان بن ابراهیم
ابن محمد بن داود بن قاسم بن سیت بن عبدالله بن حبیب بن شنجان ابن ارقم رحمه الله
که یکی از اصحاب کبار حضرت امیرالمؤمنین ع بود از جای خود برخواست و گفت
یا مامون الرشید راست بگوی آیا میترسم که تو با حضرت امام رضا ع همان کنی
که کوفیان با حضرت امام حسین ع کردند و آنگاه مامون الرشید گفت یا سلیمان
بدان و آگاه باش که بخیر سوی حضرت امام رضا ع را که فکر کنم من خطا هر آ[illegible]
هر کس که ایشان را تیار ازار دهد او در قیامت پیش حضرت محمد مصطفی صلعم و علی

مرتضی ع شرمنده خواهد شد و همیشه در آتش دوزخ خواهد بود و آنکه مامون الرشید دست
بر مصحف نهاد و سوگند خورد که من هیچ ظلم و ستم بر اولاد ائمه طاهرین صلواة الله علیهم
اجمعین روا نخواهم داشت سلیمان برخاست مردم شهر طوس را یکان یکان سوگند
داده بیعت نامه بستاند تا آنکه چهل هزار مرد بیعت کردند و چهار صد بیعت نامه نوشتند و
بدست سلیمان داده روانه مدینه رسول خدا ص کردند که حضرت امام رضا ع بدانطرف
شرف قدوم ارزانی فرماید چون سلیمان بمدینه حضرت رسول خدا ص رسید و چشم او
بر جمال مبارک حضرت امام رضا علیه آلاف التحیة والثناء افتاد و سلام کرده دست
و قدم آنحضرت را ببوسید و آن بیعت ها را بدست آنحضرت داد و امام علیه السلام
سر نامها را بگشاد و یکیک را بخواند و سر مبارک را بجنبانید و آب در دیده بگردانید
آنگاه سلیمان گفت یا مولی امروز روزیست که بشادی و نشاط میباید شد می
بینیم که خاطر مبارک شما پریشان شده است و سبب معلوم نیست حضرت فرمودند
ازین نامها جز از مصیبت دیگر چیزی نمی بینم و بر من ظاهر است که مامون الرشید
مرا شهید خواهد کرد و جدم حضرت محمد مصطفی ص مرا خبر داده است و آنگاه حضرت
از مجلس برخاست و بحرم خویش رفت و گفت ای فرزندان من و ای برادران من و
ای عورتان بدانید که مامون الرشید مرا طلب کرده و من بجانب طوس میروم و
میدانم که دیگر باره شما را نخواهم دید چون اولاد و اتباع و خویشان حضرت این سخن
بشنیدند همه گریه و زاری آغاز کردند و جامها چاک زدند و گفتند ای امام معصوم
تو میروی ما را بکه میگذاری این می گفتند و زار زار میگریستند پس حضرت امام اولاد
و اتباع خود را وداع کرده روی بولایت خراسان نهاد چون بچشمه در سر راه رسید
جمعی آهوان را دید که بسر آن چشمه ایستاده بودند و همه از دیده خون میباریدند چون

آهوان را چشم بر جمال دل آرای حضرت امام رضا علیه السلام افتاد سلام کردند و گفتند یا امام
معصوم اگر صلاح دانید ازین کار باز گردید که مخالفان قصد کشتن ترا دارند چون حضرت
امام رضا ع از آهوان این سخن بشنید فرمودند ای آهوان هرگز کسی از اجل روی نتوان
گردانید و من از پدر بزرگوار خود یاد دارم که حضرت نوح پیغمبر ع در خانه خویش خفته بود و
پسران نوح چوبی در آتش نهاده آن چوب را سرخ کرده تن مبارک نوح را بسوزانیدند
چون حضرت نوح ع از خواب در آمد و تن مبارک خود را سوخته دید گفت بارخدایا اجل
فریضه بر من بگمار که من تاب آزار فرزندان ندارم ناگاه ملک الموت در رسید و گفت
ای نوح ع اجلت رسیده است و حضرت رب العزت در قرآن فرموده که اذا جاء
اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون چون حضرت نوح ع این سخن بشنید گفت
یکساعت مرا امان ده که دو رکعت نماز بگذارم ملک الموت یکساعت او را امان داد نوح ع
از جای برخواست و روی بگریز نهاد و گفت یکساعت زیستن غنیمت است اما چون
نوح ع از بیم ملک الموت روی بگریز نهاد حضرت حق سبحانه و تعالی رگ زمین در هم
کشید و وی در یکساعت یکساله راه برفت دید که چهار کس ایستاده و قبری در پیش گرفته
با یکدیگر نزاع دارند چون نوح ع آنها را بدید سلام کرد و گفت ای یاران شما را سبب
نزاع چیست گفتند ای پیغمبر خدا ما را شخصی وفات کرده و ما اندازه نیاورده ایم و
نمیدانیم که تمام شده یا نه آن مردمان چون این سخن بگفتند بعد از آن گفتند یا
رسول الله اگر شما قدم مبارک رنجه فرمائید البته سبب ما را حق تعالی غریق رحمت
خود گرداند آنگاه حضرت نوح ع قدم مبارک خود در قبر نهاد و دید کسان چهار
کس که ایستاده بودند یکی جبرئیل ع بود و یکی میکائیل و یکی اسرافیل و یکی عزرائیل گفتند
یا نوح بدان و آگاه باش که اگر صد سال دیگر زنده مانی عاقبت مرگ اندر آید و

رزق و اجل و نکاح تقدیریست و علمای شریعت درین مسئله قال و قیل بسیار نموده‌اند
و با یکدیگر بحث کرده‌اند و آنچه دانستنی بود نوشته‌اند که گرچه بیرون از رزق نتوان خورد اما در طلب
کاهلی نشاید کرد. و نیز در باب اجل میفرماید که و ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله سخن
دراز است پس ایشان گفتند یا نوح ع از دست اجل گریختن فایده ندارد و چون تنگ
شود اگر شوی تنگ چه سود یا نوح ع ترا تنگ است نیز و خانه چه سود عمری که خداوند
جهان بنویسد اگر یکی بیشتر از آن نشاید چه سود باز گفتند چاره دیگر نیست مگر
اینکه جان بجان آفرین تسلیم کنی چون حضرت نوح ع این سخن بشنید سر بسوی آسمان کرد
و گفت بار خدایا مرا چندان مهلت ده که باز دیگر بمسکن خود روم ندا از حضرت رب
العزت رسید که یا ملک الموت یکسال دیگر از عمر نوح ع باقی است آنگاه ملک الموت
نوح ع را بجانب وطن روانه گردانید نوح ع مدت یکسال در راه بود تا بمسکن خود
رسید باز ملک الموت آمد گفت السلام علیکم یا نبی الله بدان و آگاه باش که اجل
تو رسیده و ترا چندان مهلت نیست که دمی آب بیاشامی چون نوح ع این سخن بشنید
روی خود بطرف قبله کرده هر دو پای وی از آستانه خانه درگذشت آنگاه ملک
الموت گفت یا نوح ع هزار و چهار صد سال عمر کردی چندان جای نساختی که بفراغ
بنشینی که من قبض روح تو نمایم نوح ع گفت یا ملک الموت اگر دانستمی که چون توئی
در عقب دارم هرگز این خانه را هم نساختمی بواسطه اینکه مرا کاری میبایست کرد که
آخر محمود باشد و در ساختن کوشک و قصر عاقبت اندیشیده ترک نمودم زیرا که من
میدانستم که خراب گشته و جان و مسکن توئی اگر یک دم هیچ حق عبث بود و کار عبث
مرتکب شدن خوب نیست که العبث از ارتکاب الامور الفاسدة پس چون حضرت امام
علی بن موسی الرضا ع این نقل کرده آنچه آن بشنیدند بزبان فصیح گفتند صدق

یا ابن رسول الله آنگاه امام معصوم روانه شدند تا بولایت نیشاپور رسیدند و هم تیر راه
قدیم بود و در سر راه باغی بود باغبان بدر باغ ایستاده بود امام ع را چشم بر باغبان
افتاد فرمودند ای باغبان میتوانی که از برای ما انگور بیاوری باغبان گفت
درین وقت در باغ انگور بهم نمیرسد آنگاه امام ع فرمود برو در باغ نگاه کن باغبان
چون این سخن شنید باز گشت و نگاه در باغ کرد بقدرت خدای تعالی باغ را پر
انگور دید باغبان باز گشت و گفت درین باغ ما انگور نیست حضرت امام رضا ع
چون این سخن بشنید عنان مرکب بگردانید و روی براه نهاد و باغبان درین فکر بود که انگور
باغ را چون تمام کنند که ناگاه آتش در آن باغ افتاد و باغ را با باغبان بسوخت اما
چون حضرت امام علی بن موسی الرضا ع بنزدیک شهر طوس رسید دو کوه غلطان
غلطان در آمدند یکی از یمین و یکی از یسار بحضرت امام رضا ع سلام کردند و سنگها
و بنا و درین میرفت تا بشهر طوس رسید اما چون حضرت بحوالی شهر رسید مامون الرشید
را خبر کردند چون مامون این سخن بشنید شاد شد و فرمود تا تمامت لشکر از بزرگان
و امیران و سرهنگان و علما و فضلا باستقبال آن حضرت رفتند چون بیک منزل
سوی رسیدند همه پیاده شدند و سلام و تحیت بجای آوردند و خود را بدست و پای
آنحضرت ع انداختند و بوسه میدادند و میگریستند و حضرت امام ع بقصد اعزاز و ناز
و اجلال بشهر طوس بردند تا آن روز که حضرت امام رضا علیه السلام قدم مبارک بشهر
طوس نهاد دوازده هزار کس از لال و کور و کر و مفلوج شفا یافتند و هر روز
خلق عالم از اطراف و جوانب میآمدند و کمال و فضل آنحضرت میدیدند و هر روز
از لال و کر شفا مییافتند آخر الامر مامون الرشید کینه آنحضرت را در دل گرفت
و بسیار تدبیر کرد که حضرت امام رضا ع را شهید کند نتوانست اما مامون الرشید چند

شیر در شیرخانه داشت و هر کس را غضب کردی وی را بدان شیرخانه انداختی
روزی مامون الرشید در خدمت حضرت امام ع آمده و گفت یا امام معصوم
من چند شیر دارم و آن شیران بسیار درنده شده اند و من شنیده ام که شیران با شما
سخن میگویند اکنون مرا مقصود آنست که شما قدم مبارک در آن شیرخانه نهید
تا با شما سخن بگویند بشنوم چون حضرت امام ع این سخن بشنید تبسم فرمود و از جای بر
خواست باتفاق مامون الرشید رفتند بقصر بزرگ تا بشیرخانه رسیدند و در شیر
خانه را بگشودند آنگاه حضرت امام ع قدم مبارک بر آن شیرخانه نهاد چون
شیران را چشم بر جمال جهان آرای حضرت امام ع افتاد جمله شیران گفتند
السلام علیک یا ابن رسول الله این چه حلم و عدالت است که خود را در دست
دشمنان دادی ما را اجازت ده تا بیرون آییم و دمار از دشمنان تو برآریم
و تمام مردمان طوس را بدرانیم چون حضرت از شیران این سخن بشنید گفت
جدم رسول خدا مرا خبر داده است که شهید از دست مامون الرشید خواهی شد
و در میان شیران یک شیر بود بسیار ضعیف و ناتوان از جای خود برخاست
و گفت یا حلال مشکلات و ای سلطان دین و دنیا و ای ذریت سید المرسلین
بدان و آگاه باش که هرگاه مامون الرشید شیران را طعمه رساند جمله را شیران جوان
میخورند و من عاجز و ناتوان شده ام و مرا نمیگذارند که طعمه بخورم چون
حضرت امام رضا ع این سخن بشنید گفت ای شیران بعد ازین بگذارید تا اول شیر
پیر طعمه بخورد و آنچه شما بخورید جمله گفتند سمعاً و طاعتاً و آن جمله سخنان که شیران
میگفتند یکان یکان را مامون الرشید بشنید چون امام معصوم از شیرخانه بیرون
آمدند مامون الرشید پرسید که یا امام این شیران چه میگفتند امام ع فرمود آنچه می گفتند

تو هم می شنیدی بعد از آن مامون الرشید گفت تا یک گاو در آن شیرخانه اندازند
و چون گاو را انداختند مامون الرشید نگاه کرد دید که جمله شیران از جای برخواستند
و آن گاو را بگرفتند و بکشتند و باز بجای خود رفتند و قرار گرفتند تا شیر پیر از جای
خود برخواست و بسر آن گاو رفت و چندان بخورد که سیر شد و باز بجای خود رفت
و قرار گرفت آنگه شیران دیگر برخواستند و بر سر گاو کشته رفته چندان گوشت
خوردند که سیر شدند چون مامون الرشید آن معجزه بدید گفت الله اکبر اولاد ابو
تراب همیشه چنین بوده اند آنگاه حضرت امام ع در خانه خویش رفت باز مامون
الرشید گفت ای برادر بدان و آگاه باش که ولد امام موسی کاظم ع در شهر
طوس پادشاهی خواهد کرد و خلق عالم بر سر وی جمع شوند و هر روز لشکر وی
زیاده میشود و دمار از ما بر می آورد چون مامون الرشید این سخن بشنید گفت
ای برادر درین کار صبر باید کرد و این راز نهفته با کسی نباید گفت تا خلق عالم
بدین کار آگاه نشوند اما مارا تدبیر و اتفاق آنست که وی را بعزم مهمانی بخانه برده کار
وی را بسازیم تا خلق عالم یکبارگی بیخبر ند این بگفت و در خانه رفت آورده اند
که حضرت امام رضا ع را مریدی خاص بود و نام او اباصلت بود آنگاه حضرت امام
معصوم مظلوم گفت یا اباصلت درین شهر از هر جا مشتی خاک نزدیک من آر تا من
بدانم که قبر من در کجا قرار گیرد اباصلت برفت و مشتی خاک از هر جا گرفته نزد حضرت
امام ع آورد و حضرت امام آن خاک را از دست گرفته یک یک را ببوئید و گفت
یا اباصلت در میان شهر خاک بکنید و در میان قبر چشمه آب بیرون بیاید مرا
از آن آب غسل دهید و خلق عالم را از من خبر کنید و نگذارید که علماء و فضلاء شهر طوس
بر من نماز گذارند تا پنج کس از آسمان بزیر خواهند آمد جبرائیل و میکائیل و اسرافیل

و معراج عیسی بن مریم و تابوت مرا از آسمان ششم بیاورند و مرا عیسی روح الله نماز خواهد
کرد و تابوت من بعد از آن از جای برخیزد و اول بآسمان هفتم خواهد رفت حق سبحانه
و تعالی مرا جامهای رحمت در پوشاند و هزار هزار ملائکه از آسمان الله اکبر گویان
با تابوت من خواهند آمد این بگفت بسیار گریست و آنگاه اباصلت بآنجناب عرض کرد یا امام
تو بیرون روی و ما را اینجا بگذاری حضرت فرمودند ترا بخدا سپارم حضرت درین سخن بودند
که قاصد مامون الرشید در رسید و گفت یا ابن رسول الله ترا مامون بضیافت میخواهد
چون حضرت قاصد را بدید دانست که مامون الرشید قصد کشتن وی دارد و آنگاه
حضرت امام ع با اباصلت متوجه خانه مامون الرشید چون نزدیک خانه رسید
مامون از خانه بیرون آمد و حضرت امام ع را استقبال کرد و او را بجای خاص برد
و بدست خود یک طبقی انگور آورد و گفت یا مولی بخور حضرت امام ع نگاه بجانب
انگور کرده فرمودند ای مامون از برای خوردن چرا چنین تکلیف میکنی من ازین انگور
خبر از محنت و مصیبت و اندوه چیزی دیگر نمی بینم آنگاه مامون گفت یا ابن رسول الله
بروح پر فتوح حضرت رسول صلعم و امیر المومنین ع که خدا تعالی دنیا و مافیها را
بدوستداری ایشان آفرید که من درین انگور حیله نکرده ام شما بخاطر جمع انگور بخورید
حضرت امام ع چون این سخن بشنید فرمود ای مامون الرشید بهزار جان یامین و
را مصطفی ص و علی مرتضی ع با من انگور بخورم اما دانم که تو بعذاب الیم آخرت
گرفتار خواهی شد این بگفت و دست دراز کرد و انگور بخورد و در ساعت از جای
برخواست مامون الرشید گفت یا امام کجا میروی من شما را بضیافت آورده ام حضرت
فرمود آنجا میروم که تو فرستادی این بگفت و از خانه بیرون آمد و چند دستار گرفت
حضرت پریشان شد و هر لحظه میافتاد و برمیخاست و میفرمود یا اباصلت مرا

آنگاه بدار که بسیار بیطاقتم زهر استخوانهای مرا در گرفت این بگفت و از بیچارگی و بیکسی
خود میگریست تا پدر بخانه رسید آورده اند که شاهزاده امام محمد تقی ع در مسجد مدینه
رفته بعبادت حق تعالی مشغول بود که هاتفی در رسید و گفت اگر میخواهی پدر خود
را زنده دریابی قدم در راه نه حضرت شاهزاده چون این سخن بشنید قدم از مسجد
بیرون نهاد و گفت الهی پدر مرا چندان مهلت ده تا من بشهر طوس روم آنگاه حضرت
شاهزاده در خانه رفته با در خود گفت ای مادر مهربان پدر مرا مامون الرشید شهید کرد
چون اولاد و اصحاب حضرت امام رضا ع این سخن بشنیدند همه گریه آغاز نهادند
و جامها چاک کرده واویلا واحسرتا برآوردند و آنگاه حضرت شاهزاده امام محمد تقی
علیه السلام از مدینه روی بولایت خراسان نهاد آورده اند که حضرت شاهزاده
از مدینه بشهر طوس بیکساعت آمده چون بدر خانه رسید دید که پدرش خفته در را بزد
و گفت یا پدر بزرگوار من در را بگشا چون حضرت امام رضا ع آواز فرزند خود بشنید بصد
پریشانی از جای برخاست و در خانه بگشود چون حضرت شاهزاده امام محمد تقی ع
در چشم پر جمال جهان آرای پدر بزرگوار افتاد گفت السلام علیک ای پدر مظلوم من
این چه حالت و چه ظلم است که این قوم بی اعتبار در حق شما کرده اند و این چه
ستم بوده است که نامها نوشته فرستاده بعهد خود وفا نکرده اند ای پدر بزرگوار
من از بیکسی و غریبی تو بنالم که در شهر طوس بیکس و غریب بماندی یا از یتیمی خود که در
مدینه یتیم بماندم این بگفت و زار زار بمانند ابر بهار آب از دیده بیبارید آنگاه
حضرت امام ع فرزند را در بر گرفت و روی او را ببوسید و سر وی را بر جای
خواب برد و آنچه شرط امامت بود بوی ادا کرد و حضرت امام محمد تقی ع آن را
دریافت و آنگاه حضرت امام ع جان بحق تسلیم کرد انا لله و انا الیه راجعون

آورده‌اند ای عزیزان چون امام معصوم مظلوم بجوار رحمت حق پیوست آشوب در شهر طوس
افتاد مردم شهر بر سر امام جمع شدند و نوحه و زاری آغاز کردند و جامه‌ها چاک
زدند میخواستند که حضرت امام ع را غسل دهند مرید خاص حضرت امام ع علما
و فضلا و صلحا را از سر امام ع دور کرد و نگذاشت که مردم شهر دیگر بر سر امام ع
آیند آنگاه پنج کس از آسمان بزیر آمدند و تابوتی که حضرت امام ع فرموده بود
بیاوردند و حضرت را غسل دادند و کفن کردند و ویرا بتابوت نهادند و آنگاه
تابوت از جای برخواست و روی بآسمان نهاد چون بآسمان هفتم رسید
حق سبحانه و تعالی ویرا جامه‌های رحمت در پوشانید و هزار هزار ملائکه ذکر گویان
در عقب تابوت امام رضا ع آمدند و تابوت بر سر قبر خویش رسید و ویرا عیسی
روح الله ع نماز گذاردند آنگاه مأمون الرشید با جماعت از خواص و عوام در عقب
آمدند و فریاد و واویلا بر آوردند گفتند که حضرت امام ع را بیماری از چه بود
اباصلت گفت این را از برای که میکنی حضرت امام رضا ع را تو شهید کردی
و خود را بعذاب ابدی گرفتار کردی چون مأمون این سخن بشنید خشمناک شد
و گفت ای اباصلت من امروز پادشاه شهر طوسم تو مرا سخنان بیهوده میگوئی
بگویم تا ترا زجر و سیاست کنند اباصلت گفت اگر مرا بکشی باک ندارم من از حضرت
امام رضا ع بهتر نیستم و از تو نترسم آورده‌اند که حضرت علی بن موسی الرضا ع هشت
فرزند بود بدین اسامی حضرت امام محمد تقی علیه السلام و هادی و علی نقی و حسین
و یعقوب و ابراهیم و فضل و جعفر اما هادی بن امام رضا ع را چهار فرزند بود
بدین اسامی عبدالله و خضر و محمود و داود اما علی نقی بن حضرت امام رضا ع
را شش فرزند بود بدین اسامی ابوطالب و حسن و نعمت و صالح و ثابت و سالم

اما یعقوب بن امام رضا علیه السلام را سه فرزند بود بدین اسامی یونس و یوسف
و اسحق اما ابراهیم بن امام رضا ع را هشت فرزند بود بدین اسامی محمد و محمود
و احمد و طیب و موسی و ابراهیم و یعقوب و حافظ اما فضل بن امام رضا ع را
دو فرزند بود بدین اسامی جعفر و عبد الله اما جعفر بن امام رضا ع را شش فرزند بود
بدین اسامی سلیمان و اسمعیل و یحیی و مالک و حمید و مجید اما عبد الله بن هادی
بن حضرت امام رضا ع را نه فرزند بود بدین اسامی یزدان و عمران و بریان و
نعمان و دختران فاطمه و خدیجه و سکینه و شریفه و صفیه اما ابوطالب بن
علی نقی بن امام رضا ع را ده فرزند بود بدین اسامی یعقوب و یوسف و خالد
و حامد و صالح و ناصر و یاسر و دختران حلیمه و رحیمه و سلیمه اما یوسف بن یعقوب
بن امام رضا ع را پنج فرزند بود بدین اسامی حمزه و طمزه و عزیز و نوح و ابراهیم
اما محمد بن ابراهیم بن امام رضا ع را هشت فرزند بود بدین اسامی حسن و محسن
و قاسم و زید و علی و دختران زهری و کبری اما عبد الله بن جعفر بن امام رضا
علیه السلام را ده فرزند بود بدین اسامی یحیی و مسیب و مختار و عباس و هارون
و دختران حلیمه و سکینه و رحیمه و آمنه تا در زمانیکه امام محمد تقی ع را هارون الرشید
شهید کرد و قصد اولاد ائمه کرد و نامه باطراف و جوانب فرستاد بدین عبارت
که چون نوشته من بشما برسد باید که دمار از ابوترابیان برآرید دیگر باره
ظالمان خروج کردند و قصد اولاد ائمه کردند و آنکه امامزادگان وی باطراف
و جوانب بخفا دند اما یعقوب و ابراهیم و فضل را در قبرستان بقیع شهید
کردند اما هادی و علی نقی و جعفر از مدینه روی بولایت ساوج بلاغ نهادند چون
بموضع نوشید رسیدند ایشان را شهید کردند و جعفر را در موضع ... شهید کردند اما

حسین بن امام رضا ع را در زمان پدرش شیخ بایزید بسطامی از خراسان برداشت
و روی بولایت قزوین نهاد چون بموضع خردان رسیدند قدری آرام گرفتند و طعام
خوردند و بعد از آن روی براه نهادند چون بحوالی شهر قزوین رسیدند ناگاه شیخ بایزید
را چشم بر مورچه افتاد که در دامن وی بود نان همی خوردی شیخ شاهزاده حسین را
گفت تو بیرون شهر باش تا مورچه را بمنزل رسانم آنگاه شیخ بایزید مورچه را برداشت
و روی براه نهاد و شاهزاده حسین یکساعت بیرون شهر نشست هر لحظه صدائی از
شهر بگوش وی میرسید از آنجا برخواسته بشهر رفت و بدر حمامی رسید و بحمام رفت
کوری نشسته بود و هر کس که می آمدی گفتی بدوستی علی بن موسی الرضا ع کاسهٔ آب
بر سر من بریز پس شاهزاده حسین آب بر سر کور ریخت در ساعت آنکور بینا شد دست
دراز کرده دامن شاهزاده را بگرفت و آواز بلند کرد که ای یاران بدانید که این
شخص امام یا امام زاده است که در حمام است آنکه کور از حمام بیرون آمد و مردم
شهر را خبر کرد از آمدن شاهزاده حسین و چون مردم قزوین این سخن شنیدند بعضی
دوستی و بعضی بدشمنی هجوم کردند و در حمام رفته شاهزاده حسین را خفه کردند اما فرزندان
هادی بن امام رضا ع عبد الله و محمود و داود از آنجا روی بولایت تبریز نهادند چون
بموضع نخجوان رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب علوی
اما فرزندان امام علی النقی ع بن امام رضا ع ابوطالب و حسین و نعمت و صالح از مدینه
روی بولایت خاره و کلپایگان نهادند و در آنجا وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب علوی اما فرزندان یعقوب بن امام رضا ع یوسف و یونس
از بغداد روی بولایت شهرزور نهادند چون بشهرزور رسیدند ایشانرا شهید کردند
اما فرزندان ابراهیم بن امام رضا ع محمد و احمد و محمود از بغداد روی بولایت طبر

نهادند چون بموضع رواردشت بزرآباد رسیدند ایشان را شهید کردند اما ابراهیم
بن امام رضا ع با دو فرزند موسی وطیب از بغداد روی بولایت رودبار قصران
نهادند چون بموضع آهنگ رسیدند ایشان را شهید کردند اما ابراهیم ویعقوب
وحافظ بن ابراهیم بن امام رضا ع از ری روی بولایت کاشان نهادند چون بشهر
کاشان رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان فضل بن امام رضا ع جعفر وعبدالله
از مدینه روی بولایت رودبار قصران نهادند چون بموضع لالان رسیدند ایشانرا
شهید کردند اما فرزندان جعفر بن امام رضا ع سلیمان واسمعیل وشعیب ویحیی ومالک
وحمید ودانیال از مدینه روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند متفرق
شدند اما سلیمان واسمعیل از ری روی بولایت طارم نهادند چون بموضع کهر
رسیدند خارجیان از عقب درآمدند وبسیار جدله کردند آخر الامر ایشان در موضع
عیشی دیه بطرف رودخانه بجانب آفتاب برآمدن درمیان درخت غایب شدند
اما شعیب ویحیی از شهر ری روی بولایت برود نهادند چون بولایت برود رسیدند
ایشان را شهید کردند اما مالک وحمید از ری روی بولایت اردستان نهادند
چون بشهر اردستان رسیدند ایشانرا شهید کردند اما فرزندان عبدالله بن هادی
بن امام رضا ع یزدان وبرهان ونعمان از مدینه روی بولایت بغداد نهادند
چون بشهر بغداد رسیدند ایشان را شهید کردند اما دختران عبدالله بن
هادی بن امام رضا ع فاطمه وخدیجه وسکینه وشریفه وصفیه از بغداد روی
بولایت شیراز نهادند چون بشهر شیراز رسیدند ایشانرا شهید کردند اما فرزندان ابو
طالب بن امام علی النقی بن امام رضا علیه السلام یعقوب ویوسف وخالد وحاتم
وسالم وناصر از مدینه روی بولایت طائف نهادند چون بشهر مذکور رسیدند

وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب علوی اما دختران ابوطالب بن
امام علی النقی بن امام رضا عم سلیمه و حلیمه و رحیمه از بغداد روی بولایت تبریز نهادند
چون بشهر تبریز رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان یوسف و یعقوب بن
امام رضا عم حمزه و طلحه و عزیز و نوح و ابراهیم از بغداد روی بولایت خراسان
نهادند چون بشهر طوس رسیدند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب علوی اما فرزندان محمد بن ابراهیم بن امام رضا عم حسن و محسن و قاسم و زید
و علی از مدینه روی بولایت همدان نهادند چون بهمدان رسیدند حسن و محسن را
شهید کردند اما قاسم و زید و علی از همدان روی بولایت سلطانیه نمودند چون بولایت
سلطانیه رسیدند ایشان را شهید کردند اما دختران محمد بن ابراهیم بن امام رضا
زهرا و کبری از بغداد روی بولایت کاشان نهادند چون بشهر مذکور رسیدند
ایشان را شهید کردند اما فرزندان عبد الله بن جعفر بن امام رضا عم یحیی و
موسی و مسیب و مختار و عباس و هارون از مدینه روی بولایت ری نهادند چون
بشهر ری رسیدند مدتی روزگار بسر بردند و آنجا و یحیی بن عبد الله از ری روی بولایت
ولایت شمیران نهاد چون بحصار بوعلی رسیدند و یرا شهید کردند اما مسیب
و مختار روی بولایت اصفهان نهادند چون بشهر مذکور رسیدند ایشان را
شهید کردند اما عباس و هارون را در شهر ری شهید کردند اما دختران
سکینه و حلیمه و رحیمه و آمنه از بغداد روی بولایت چین نهادند چون بشهر مذکور
رسیدند ایشان را شهید کردند ختم شد ذکر اولاد علی بن موسی الرضا علیه السلام

در ذکر عدد اولاد جناب امام محمد تقی علیه الاف التحیه و الثنا

روایت میکنند کوط بن یحیی خزاعی علیه الرحمه که حضرت امام محمد التقی ع را شش فرزند بود
بدین اسامی حضرت امام علی النقی و ابو الحسن و ابو طالب و زید و موسی و جعفر
اما ابو الحسن بن امام محمد التقی ع را سه فرزند بود بدین اسامی عبد الله و زید و مالک
و اما ابو طالب بن امام محمد التقی ع را چهار فرزند بود بدین اسامی ابو طاهر و مطهر و [illegible]
و جعفر اما جعفر بن امام محمد التقی ع را شش فرزند بود بدین اسامی زین العابدین و
مطهر و اسد و ابراهیم و اسمعیل و داود اما عبد الله بن ابو الحسن بن امام محمد التقی ع
را هفت فرزند بود بدین اسامی شعیب و محمد و محمود و حسن و دختران میمونه و [illegible]
[illegible] اما ابو طاهر بن ابو طالب بن امام محمد التقی علیه السلام زاده فرزند بود بدین
اسامی سالم و صادق و ایوب و ذکریا و مسلم و عقیل و دختران ام صغری و ام کبری
و ام کلثوم و زینب اما زین العابدین جعفر بن امام محمد التقی ع را ده فرزند بود بدین
اسامی حسین و فضل و مالک و ابراهیم و خالد و محمود و حسن و سلیمان و یعقوب
و دختران حبیبه و رقیه و سکینه و زبیده اما مطهر بن ابو طالب بن امام
را سه فرزند بود بدین اسامی موسی و حسین و محمد آورده اند که چون هارون
حضرت امام محمد التقی علیه السلام را زهر داد و قصد اولاد ائمه ع کرد جمله اولاد
[illegible] و جوانب پنهان شدند اما حضرت امام علی النقی ع در شهر سامره افتاده
[illegible] اما ابو الحسن و موسی و جعفر با همه اولاد و حشم از بغداد روی به ولایت
[illegible] تا بموضع ری رسیدند مخالفان سر راه گرفته با امامزادگان در آمدند بسیار
[illegible] جراحت بسیار بدیشان زدند آخر الامر ابراهیم بن جعفر بن امام محمد التقی علیه السلام
[illegible] بموضع زرکان شهید کردند اما اسمعیل بن جعفر بن امام محمد التقی ع به ولایت
[illegible] در خانه فخر الدین حداد فرود آمد تا مدت یکماه بیمار بود و بسیار جراحت

که همان روز خبر آمد که هارون الرشید فوت شده اما عبد الله بن ابراهیم بن محمد بن قاسم
بن ثابت بن علی بن محمود بن یحیی بن اسد بن مسیب بن قعقاع خزاعی علیه الرحمه چون این سخن
شنید شاد شد و گفت ای ابن عمان برخیزید تا کمر انتقام بر میان جان بندیم و خون
فرزندان امام محمد تقی ع را ازین ظالمان بستانیم همه گفتند فرمان برداریم و آنگاه
علم مسیب را برپا کردند و روی بدان مخالفان نهادند زنان و فرزندان و دختران
همه سر و پای برهنه دست بر سر زنان و روی خراشان رفتند چون بشعبان آبیار
رسیدند عبد الله گفت دیدی که چگونه آتش بزیر درخت مبارکه نهادی و شاخها و برگها
را بسوختی و آنگاه عبد الله ضربتی بر سر آن زد که تا سینه بشکافت و لشکر اسلام
همچنان میرفتند تا بسر لشکرگاه رسیدند و خود را در میان خاک و خون ایشان انداختند
و فریاد و واویلا بر آوردند و امامزادگان را دفن کردند و از ور عبد الله با بصد نفر
از ابن عمان و اقربان خویش در نشیب آن خارجیان رفته هزار تن از آنها کشته شدند
اما جعفر بن موسی بن امام محمد تقی ع آن روز کشته نشده بود و عبد الله امامزاده جعفر را
بره خود آورده چهل جراحت بر اندام نازنین وی بود و عبد الله زنی داشت عفیفه
نام آن جراحتها را محکم ببست و بعد از چند مدت خوب شد و عبد الله دختر خود
زینب نام را بعقد امامزاده در آورد اما جعفر بن موسی بن امام محمد تقی ع را چهار فرزند
بود بدین اسامی محمد کیا و گشتاسب کیا و گرشاسب کیا و زرین کمر کیا اما زرین
کمر کیا را دو فرزند بود عبد الله و روح الله و عبد الله را سه فرزند بود محمد و حسن و
حسین اما روح الله را شش فرزند بود بدین اسامی محمود و مسعود و اسود و ابراهیم و
اسمعیل و داود تا زمانیکه متوکل امام علی النقی ع را زهر داده شهید کرد و لشکری انبوه
جمع کرد و روی باطراف و جوانب نهاد هر جا که اولاد ائمه را بدست آوردی

شهید کردی انگاه متوکل چون بولایت لار رسید کیایان آرزو ازآمدن آن خبر یافته
ایشان نیز تمامی ابن عمان خویش را جمع کرده حرب عظیم در پیوستند و از هر دو سپاه
بسیار کشته شدند انگاه متوکل گفت ای کیایان شما فرزندان ابوترابیان را پنهان
کرده اید و اسمهای ایشان را بازگذاشته اید و ایشانرا بدست من بدهید شما را زنده
نخواهم گذاشت و برنخواهم گشت کیایان گفتند ای خارجی اگر تو مارا قتل عام کنی ما انها
را بدست نخواهیم داد چون چنان دید که چاره نیست و مردم کوه پایه سخت گرفته اند و لشکر
بسیار کشته شده و میشود دست از ایشان برداشت اما جعفر بن موسی بن امام محمد التقی ع
در ولایت لار بجوار رحمت حق پیوست اما محمد کیا بن جعفر بن موسی بن امام محمد التقی ع در
ولایت رستمدار افتاد چون بپایان صلح کنان رسید مدتی روز بسر برد و بطریق ابا
و اجداد مشغول بعبادت بود مردم را براه اسلام دلالت میکرد همه مرید و معتقد وی
بودند و از وی کرامات بسیار دیدند و در آنزمان پادشاه عراقین سلطان سنجر بود چون
این خبر بسلطان سنجر رسید آب در دیده بگردانید و متوجه دار الملک رستمدار شد چون بپای
کوه رسید در خاطرش گذشت که اگر حضرت محمد کیا در صلح کنان سید باشد اعجاز و کرامتی
وارد درین راه بمن بنماید چون قدم در کوه نهادند بقدرت حقتعالی آنکوه بلرزه درآمد و
ترس و هیبت بسیار بسلطان سنجر افتاد و لشکریان بترسیدند و خوف آن بود که تمام لشکر
کوه فنا شوند ناگاه آوازی شنیدند که میگفت ایها الجبل ملرزان کوه در ساعت
قرار گرفت و راه بایشان داده میرفتند تا بنزدیک سلطان محمد کیا رسیدند چون
علامت معجزه آنحضرت بدیدند ایشان نذورات و صدقات و حسنات بسیار نمودند
و کمر خدمت بر میان بستند و پادشاه را هرچه در خانه بود به تخت تصرف آنحضرت
در آوردند و نقاره خانه خود را در آن آستانه متبرکه گذاشت و همچنان مانده است

تا روز قیامت و حضرت سلطان محمد گیا در همانموضع بجوار رحمت حق پیوست اما نجاب
گیا و شیر اسب گیا در ولایت دار المرز افتاده وطن ساختند و ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب زرین گیا اما حسین بن علی بن محمد بن عبد الله بن جعفر بن موسی بن عمران بن
حضرت امام محمد تقی ع از مازندران روی بولایت ری نهاد چون در آنموضع رسید
وطن ساخت و ذریات او بسیار شد بالقاب زرین کمر اما فرزندان روح الله محمود و مسعود
و اسود و ابراهیم و اسمعیل در ولایت استرآباد افتادند چون بشهر استرآباد رسیدند ایشانرا
شهید کردند اما فرزندان ابو طالب بن ابو الحسن بن امام محمد تقی ع شعیب و محمد و محمود در ولایت
قم افتاده ایشانرا شهید کردند اما دختران ابو طالب میمونه و رابعه و فاطمه در ولایت هزار
جریب افتادند شخصی که او را ابو اسحاق خواندندی ایشان را شهید کرد اما فرزندان
ابو طاهر بن موسی بن امام محمد تقی ع سالم و ایوب و صادق و زکریا و عقیل از بغداد روی
بولایت نیشابور نهادند چون بشهر نیشابور رسیدند ایشانرا شهید کردند اما ام صغری و ام
کبری از بغداد روی بولایت دار المرز نهادند چون بموضع کلکین رسیدند ایشانرا شهید
کردند و ام کلثوم و زینب از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند ایشانرا
شهید کردند اما فرزندان جعفر بن امام محمد تقی علیه السلام حسین و فضل و خالد و محمود و حسن
و سلیمان و یعقوب و ثابت از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند
ایشان را شهید کردند اما دختران حبیبه و رقیه و سکینه و زبیده از بغداد روی بولایت
اصفهان نهادند چون بشهر اصفهان رسیدند ایشان را شهید کردند اما حسن و محمود و حسین
از بغداد روی بولایت نهادند چون بموضع کره رود رسیدند ایشان را شهید کردند
آورده اند که چون متوکل حضرت امام علی النقی ع را زهر داده شهید کرد و فرمان نمود که هر جا که
سید صحیح النسب بوده باشد بسوزانند و شهید نمایند بدین مضمون نامه باطراف

۱۰۵

جوانب فرستاده آورده اند که از اولاد امام حسن ع اکثری در شهر اصفهان بودند و مدتی به
تقیه بسر بردند چون نامه متوکل بشهر اصفهان رسید دیگر باره آن ظالمان خروج کردند
و دروازه های شهر را ببستند و امامزادگان را درمیان گرفتند و بعد از محاربه بسیار
هارون بن محمد بن زید بن امام حسن ع را در اصفهان شهید کردند و بالقاب هارون قتیلا
خواندند اما هارون را سه فرزند بود محمد و یحیی و ابراهیم و محمد را دو فرزند بود موسی و
اسحق چون شب درآمد جمله امامزادگان از شهر اصفهان روی بولایت ری نهادند
چون بشهر ری رسیدند در آن موضع که آنرا دار السلام خوانند محمد و یحیی و ابراهیم را شهید
کردند اما موسی و اسحق را در شهر ورامین شهید کردند اما موسی را سه فرزند بود حسین
و صالح و قاسم ایشان را در شهر ورامین شهید کردند اما ابوطالب را چهار فرزند
بود جعفر و ناصر و یعقوب و عبدالله ایشان را در کاشان شهید کردند و جعفر را دو فرزند بود
قاسم و علی ایشان را در ولایت ری بموضع [illegible] شهید کردند اما قاسم را شش
فرزند بود حسن و محسن و یوسف و دختران زبیده و خدیجه و طیبه ایشان را در
شهر ورامین شهید کردند در پیش مسجد جامع سر بریده و مشقی و سه روز تن مبارک ایشانرا
درمیان خاک و خون افکنده کسی را زهره آن نبود که ایشانرا دفن کند چون
شب درآمد در محله قصابان مردی بود نام وی حاجی حلوائی و آنمرد را چهار پسر بود که
محب خاندان حضرت امیر المؤمنین ع بودند ایشان امامزادگان را بهمان موضع دفن
کردند رحمة الله علیهم اما حسن را چهار فرزند بود بدین اسامی محمد و زید و حمزه و یونس
این شاهزادها را در ورامین در محله سبز در کوچه کرباس فروشان ازرق دمشقی شهید
کردانید و محمد را سه فرزند بود ابراهیم و محمود و ذکریا اما محمود و ذکریا را در ولایت

بن حسین بن موسی بن محمد بن هارون بن محمد بن زید بن امام حسن ع از شهر اصفهان روی بولایت
ورامین نهاد چون بموضع زرین کمر سید وطن ساخت و در زرین چهار صد که شد بود
و مردی در زرین بود که نام وی سلیمان بن عبد الله کلبی گفتندی وا ورا دختری بود
معتقد امامزاده ابراهیم در آورد و ابراهیم را چهار فرزند بود حسین و قاسم و محمود و ابو الحسن
در زرین وطن ساختند و ذریت ایشان بسیار شد بالقاب سید زرین والله اعلم

در ذکر عدد و اولاد جناب سعید امام علی النقی علیه الاف التحیة و الثناء

در اخبار آورده اند که حضرت امام علی النقی ع را شش فرزند بود بدین اسامی حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام و محمد و حسین و عبد الله و زید و موسی اما محمد بن امام
علی النقی را نه فرزند بدین اسامی ابو طالب و غالب و مطلب و اسحق و اسکندر و محمود
و خالد و جعفر اما حسین بن امام علی النقی ع را چهار فرزند بود بدین اسامی جبرائیل و
میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اما محمود بن عبد الله بن امام علی النقی ع را فرزند بود
بدین اسامی یوسف و یونس و سلیمان و عزیز و محسن و قایم و عبد المطلب و ابو الفضل
و ابو المعالی اما ابراهیم بن زید بن امام علی النقی ع را شش فرزند بود اطهر و اظهر و هادی
و حیدر و محمود و الیاس آورده اند که چون معتصم خروج کرد نامه باطراف و اکناف
فرستاد که چون نامه من بشما رسد باید ابو ترابیان برآرید چون نوشته
باطراف رسید خارجیان خروج کردند محمد و حسین و زید را در شهر سامره شهید کردند اما
موسی القا با برادران چند روزی در ولایت قم بسر بردند و در همانجا ایشان را شهید
کردند و آنجا نگاه را مشهد کردند و وی را القا موسی خوانند اما فرزندان محمد بن امام
علی النقی ع اسحق و اسکندر و محمود و جعفر از سامره روی بولایت خوی نهادند

نهادند چون بشهر مذکور رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان حسین بن امام علی النقی
علیه السلام جعفر و محمود و باقر و زین العابدین از بغداد روی بولایت لارشیر از نهادند
چون بلارشیر از رسیدند ایشان را شهید کردند اما عبد الله و رحمت الله و لطف
الله و عنایت الله و هدایت الله و نعمت الله از سامره روی بکرمان نهادند چون
بشهر کرمان رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان عبد الله بن امام علی النقی
علیه السلام سام و لام و محمد و محمود روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند
مدتی بتقیه بسر بردند بعد از آن روی بولایت دار المرز نهادند چون برودبار در
بندکت رسیدند محمد را در آن موضع شهید کردند و محمود را در رودخانه آنجا شهید کردند و
سام و لام بقم افتادند چون بقم رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان زید
بن امام علی النقی ع ابراهیم و اسمعیل و یعقوب روی بولایت همدان نهادند چون
بشهر همدان رسیدند مدتی بتقیه بسر بردند و بعد از آن روی بولایت الموت نهادند
و چون بالموت رسیدند ایشان را بموضع خانه زاد شهید کردند اما جعفر بن حسین بن امام
علی النقی ع از لارشیر از روی بولایت دار المرز نهادند چون بارنک رود رسیدند
وی را شهید کردند اما فرزندان ابو طالب بن محمد بن امام علی النقی ع قایم و سالم
و صادق و خالق و ادریس از بغداد روی بولایت سمرقند نهادند چون بشهر مذکور
رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان جعفر بن حسین بن امام علی النقی علیه السلام
جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل از سامره روی بولایت روم نهادند
چون بارنک ملاتین رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان محمود بن عبد الله
بن امام علی النقی ع یوسف و سلیمان و عزیز و محسن و قاسم و عبد الفضل و عبد المطلب
و عبد المعالی از بغداد روی بولایت طارم نهادند از ذکور و اناث پنجاه تن بود

واز اصحاب کبار پنجاه تن وامیران عرب صد نفر همه شجاع و دلیر و رزم آزموده بودند و در روز
حرب هر یکی از هیبت کس باک نداشتند و همچنین سیر رفتند تا گذرگاه شهر زنگان رسیدند
و سی هزار خوارج در آن شهر وطن داشتند نقلست از شیخ یزید همدانی که او گفت از استاد
خود شنیدم که از سید المرسلین ولی حبیب رب العالمین حضرت مرتضی علی ع روایت کرده بود
که در زمان حضرت مرتضی علی ع چهار هزار خوارج که در جنگ نهروان بقتل رسانیده بود هم از انجمله
نه تن خوارج گریخته در شهر زنگان وطن ساخته بودند و ذریات ایشان بسیار شده بود و امیر
ایشان ابو المعالی بن نوفل بن نعمان بن شمر ذی الجوشن گفتندی و مهتر سپاه اسلام سید
جلال الدین اشرف بود که برادر حضرت امام علی بن موسی الرضا ع بود و آنجا خیمه ها برپا
و هر دو سپاه طلایه نمودند آورده اند که از ایران ترک سیصد کس بخدمت حضرت سید
جلال الدین اشرف آمدند و اسم و القاب ایشان مثل حسن بیک قاسم بیک ابراهیم بیک
و جعفر بیک و موسی بیک و دانیال بیک که مردم نامدار بودند و سپاهی اما ایشان را
خیل و حشم و قبایل و عساکر بسیار بوده در رکاب حضرت سید جلال الدین اشرف مشرف
شدند و عرض کردند یا ابن رسول الله ما را قبایل بسیار است و شما درین ولایت غریب
میباشید و طرح و وضع اینولایت را میدانید صبر بفرمائید تا یکهفته از میان بگذرد تا نامه
بقبایل خود نوشتیم همه حاضر شوند و آنگاه این خارجیان را بسازیم آنگاه حضرت سید
جلال الدین اشرف برایشان دعای خیر گفت و آفرین فرمود در کتاب روضة الواعظین
که مشهور است شیخ بابویه قمی رحمه الله آورده است آن روز که مردم استجلو بخدمت آنحضرت
مشرف شدند هزار گاو و گوسفند و صد شتر و صد اسب و صد بدره زر از برای آنحضرت
آوردند و نامه چند بقبیله فرستادند و قدغن تمام نمودند که حاضر شوند و از انجمله پنج هزار
محبت اهلبیت آمدند و در روز یکشنبه هفتم ماه رجب حرب بسیار نمودند و هر دو سپاه

قلب و جناح بیاراستند و جانب میمنه را بدست سید ابو المعالی دادند و میسره را بدست
سلیمان زرقان بن قعقاع خزاعی دادند و قلب سپاه حضرت سید جلال الدین اشرف
ایستاد و طبلها فرو کوفتند و دلیران در فکر مردانگی بودند و بر اسبهای باد پا سوار
شده گرد میدان میگردیدند و مبارزی طلبیدند و کسی را از ظالمان مجال مقاومت
نبود و بعد از آن لشکر اسلام آواز دادند که ای ظالمان بیدین خوشش باشد هر که
را مردی باشد امروز از اسپ بمیدان جهاند آنگاه بعد از استماع این کلام از صف
خوارج مردی بیرون آمد بر اسب سیاه سوار شده و دستها و پایهای اسپ سفید بود
و نام آن عبد الرحمن بن خالد بود چون بمیدان آمد مبارز گفت آنگاه از سپاه
مؤمنان سواری بیرون آمد بر اسب کبود نشسته و جامه حریر سیاه پوشیده و عمامه
کبود بر سر بسته و نیزه خطی در دست گرفته نام وی حسن بیگ ترک استجلو بود و پیش آمد
و ران و رکاب حضرت سید جلال الدین اشرف را ببوسید و گفت یا امیر مؤمنان
بدان و آگاه باش که در آن روز که جد شما حضرت امام حسین را شهید کردند ما همه
از آن تاریخ تا حال سیاه پوشیده ایم مرا دستوری ده تا بنزدیک آن خوارج روم
و داد شما بستانم شاهزاده او را دستوری داد آن خارجی پیش آمد و گفت ای
جوان نام تو چیست بگو تا بی نام و نشان بدست من کشته نگردی حسن بیگ مردانه
پیش آمده بی تاخیر یک طعن نیزه بر دهان آن زد که از عقب سرش بیرون رفت
و گفت ای خارجیان پیشتر آئید که مرگ در میدان بیرون آمده است تا ضرب مرا
دریابید پس از صف سپاه خارجیان مردی بیرون آمد بر اسب ابلق نشسته و حریر
یمانی پوشیده و نام وی الیاس بن جعفر بن فضل بن یحیی بکی بود گفت ای جوان خالو زاده
[illegible] کشته [illegible] از دست [illegible] چگونه چاره [illegible]

انگاه حسن بیک گفت ای خارجی غم مخور که ترا نیز بوصال خالوزاده‌ات میفرستم این بگفت
و هر دو با هم آویختند و هفتاد حمله درمیان ایشان رد و بدل شد و هر دو نیزه ایشان
بشکست انگاه حسن بیک بگفت تکبیر و شمشیر حواله او کرد و چنان بمیان او زد که همچنان
خیار تر ببرید و نیمه گردید اسب و صلاح ویرا گرفته بغلام خود داد چون امیران استاجلو چنان
دیدند همه یکبار بر آن خارجیان حمله آوردند و میمنه و میسره ایشانرا درهم شکستند و نصف
خارجیرا سر از تن جدا کردند چون حضرت سید جلال الدین اشرف چنان دید گفت
ای سید ابو المعالی همه یکبار حمله کنید شاید که این خارجیانرا از جا بر کنیم و روایت
میکنند شاه ابن عثمان چلبی که سپاه خارجیان هفتاد و پنجهزار مرد بودند و لشکر اسلام ششهزار
و حضرت سلطان جلال الدین اشرف گفت ای یاران هر که با شما حرب کند
شما با او حرب کنید و هر که از شما امان خواهد امانش دهید آنگاه یکباره دست
بشمشیر زدند و صلوات بر محمد مصطفی صلعم و مرتضی علی فرستادند و طبلها فرو کوفتند و نایها
در دمیدند و پیادگان بر سر پیادگان و سواران بر سر سواران روی نهادند و حمله
در گرفتند و رودخانه خون همچون سیل بهاری روان شد و از ظالمان هفتاد هزار
تن کشته شدند و پنجهزار از خوارج زنده بگرفتند و از صف مؤمنان چهل کس
بجوار رحمت حق پیوستند و از آنجمله بیست تن استاجلو و دیگر مثل ابراهیم بیک و قاسم
بیک و جعفر بیک و موسی بیک و دانیال بیک و حسن بیک را جراحت بسیار
رسیده بود و حضرت امامزاده دعا کرد و دست بر آن جراحتها مالید خدا تعالی شفا
داد و حسن بیک چون چابک سواری دید ویرا چاوش لو خواندندی و باقی کشتگان
کافر را امامزاده نماز گذارده در آنجا دفن کردند و آنگاه بفرمود تا مردم کلنگها بردند
و آن شهر را تماما خراب کردند و زن و فرزند ایشانرا بطریق کنیزان بولایت

بستان بموضع خراج فرستاد بعضی را بقتل آوردند و بعضی را بسوختند و غنیمت بسیار
گرفتند و آنها که پیاده بودند سوار شدند و آنها که سوار بودند حشم دار شدند و حسن بیگ بخدمت
حضرت امامزاده معصوم آمد و گفت بفرما تا آن کشتگان که خوارجند بسوزانند آقا امامزاده
دستوری داده و آن خارجیان را تمام بسوختند و ابوالمعالی خوارج که سرهنگ خوارج
بود از دست امامزاده گریخت و روی بطارم نهاد و بجوار پور زن قلعه بوده است
که آنرا کولوشکون قلعه شوم و گفتندی پناه برد و نامه باطراف و اکناف فرستاد
که چون نامه من بشما رسد باید که لشکر جمع کنید و بسر ابوترابیان آئید که لشکر ایشان شهر
زنگان را خراب کردند و زن و فرزند ما را با سیری بردند آورده اند که هاشم بن محمد
حنفیه بن حضرت امیرالمؤمنین ع و قاسم و طیب و حمزه در مدینه بودند شبی جمال مبارک
حضرت رسول الله صلعم را هاشم در خواب دید که گفت ای جان پدر برخیز و عزم سفر عراق
در پیش گیر که فرزندم سید جلال الدین ابن اشرف بن امام موسی کاظم ع و فرزندان
امام محمد تقی ع و بعضی از فرزندان امام علی النقی ع در دست خارجیان طارم گرفتار
شده اند و حضرت امامزاده هاشم را هاشم تیغ بند گفتندی بسبب آنکه حضرت
امیرالمؤمنین ع زبان خود را در دهان وی کرده بود و بازو بند خود را بر بازوی وی بست
چون از خواب درآمد سفر عراق با خود قرار داده قریب چهار هزار مرد که بعضی از
طایفه بنی اسد و بعضی از آل هاشم و اقربای وی بودند مثل برادرزادگان بودند علم
سبز و سفید برپای کردند و علمداری را بقاسم بن حمزه بن حضرت امام موسی کاظم ع
داد و لشکر بدست حسین بن محمود بن امام محمد تقی ع داد و روانه گردانیدند و همچنان
می آمدند تا نزدیک ولایت طارم رسیدند خبر بحضرت سید جلال الدین اشرف رسید
که هاشم بن محمد بن حنفیه بن امیرالمؤمنین ع با چهار هزار مرد بامداد شما آمدند چون شاهزاده

این سخن را شنید شاد شد و حسن بیک استجلو را بقرب شش هزار مرد جوشن پوش باستقبال بیرون نما
فرستاد و هنوز شاهزاده هاشم فرود نیامده بود که خبر آمد که ملک شاه سیران بن ملک غازی
بن ملک کاووس بن ملک اشرف بن ملک کیخسرو بن ملک کیقباد بن ملک بهمن
بن ملک شاه سیران بن ملک شاه غازی بن ملک یزدجرد بن شهریار باقرب چهل هزار
مرد یکجهت و یکرنگ آل محمد ع بخدمت میرسد چون حضرت سید جلال الدین اشرف این سخن
بشنید شاد شد و بر آن مردم آفرین کرد و دعای خیر گفت بفرمود تا طبلهای بشارت
فرو کوفتند و درین فکر بود که از طرف مغرب شاهزاده هاشم تیغ زن در رسید و از
جانب مشرق ملک شاه سیران در رسید و خود را در دست و پای سلطان سید
جلال الدین اشرف انداختند و آنگاه شاهزاده فرمود تا هر غنیمتی که در شهر زنگان گرفته
بودند تمام بشیعیان قسمت کردند و شاهزاده هاشم و سید جلال الدین اشرف
در یک مکان بر سر پر فراش نشسته بودند که جاسوس ابو المعالی از لشکر خوارج آمده
لشکر مسلمانان را مشاهده نموده در همان شب خبر برد و گفت لشکر ابو تراب بیان و سلطان
ایشان نه آنست که تو دیدی شوکت و عظمت ایشان زیاده از آنست که بتقریر
لسان بیان توان نمود نقلست از سلطان حاجی بابا محمود گیلی که هاشم پسر محمد
حنفیه بوده است و حضرت محمد حنفیه نام خود را باو کذاشته و او را پیش از زمان
حضرت امام زین العابدین ع در شهر طارم بموضع بیورزن شهید کردند و این هاشم
نام آن هاشم داشت و گویند جاسوس ابو المعالی چون تفصیل لشکر را بیان
کرد ابو المعالی در خشم شد گفت تا تعداد لشکر خود را بگویند صد و بیست و سه هزار
خوارج بقلم آوردند و لشکر اسلام پنجاه هزار مرد بودند آنگاه حضرت سید جلال الدین
اشرف بفرمود تا سراپرده بیرون زدند و لشکر روی بطارم نهادند چون بموضعی

رسیدند که آنرا بازرگشت خوانند در آنجا ترسائی بود که دویست و بیست سال
داشت آواز داد که یا امیر المؤمنین نزد من بیا که مرا چند سخن با تست
اگر قبول طبع شما باشد فبها و اگر قبول ندارید بگویم حضرت سید جلال الدین
عثمان مرکب بدانجا بیگاه راند ترسا سلام کرد و گفت یا امیر المؤمنین امسال
سال عظیم است و ستارهٔ مسلمانان از برج نحس بیرون آمده و کار خارجیان
دارد که روی سپاه ایشان بجانب قبله است و روی شما بجانب دریا حضرت
فرمود تو علم نجوم میدانی عرض کرد آری حضرت فرمود فلان ستاره را میشناسی
عرض کرد میشناسم حضرت فرمود حکم زمین را میدانی که در زیر پای تو چیست
ترسا گفت سخن را از چه رو میگوئی اما عزاده فرمود من دوش جدم حضرت محمد
رسول الله صلعم را در خواب دیدم و مرا خبر داده است که سپاه ترا حضرت رب
العالمین توفیق رفیق کرده بموضع ترسائی خواهی رسید و چند کلمه سخن با تو خواهد گفت
و در زیر پای ترسا هفت خم زر است و خشتهای طلا بر سر آن نهاده و خانهٔ است
پر از اسلحه و خانه دیگر است پر از نعمت خدا که اگر صد سال لشکر تو بخورند با تمام
نرسد چون ترسا این سخن بشنید حضرت فرمود تا آن زمین را کندند و همان جای
که ترسا ایستاده بود هفت خم زر پیدا شد و خانه پیدا شد پر از اسلحه و خانه دیگر
پر از نعمت هرچه خواستند برداشتند چون ترسا این حال را دید در ساعت
کلمه شهادت گفت و مسلمان شد و آنگاه آنها را بلشکر قسمت کردند و همه را
برداشتند و پایان قلعه رفته خیمه زدند آورده اند که هفت سال در آن جایگاه
نشستند و آخر الامر خارجیان بجان آمده حرب عظیم در پیوستند و اول کسیکه از
خارجیان بیرون آمد منصور کوفی بود و از سپاه مؤمنان ملک شاه میران

آن روز هفتاد خوارج کشته شد آخر الامر از سپاه خوارج شخصی تیری بینداخت و
چشم راست ملک شاه میران را ضعیف گردانید چون لشکر اسلام ملکزاده
خود را چنان دیدند همه یکبار حمله کردند تا هزار خوارج کشته شدند و ملک شاه میران
شمشیر در سینه زد و شهید شد انّا لله و انّا الیه راجعون و بسیار خود خوارج انداخت و آواز صدا داد که
بیاشید که کار شما را بسیار از آنکه آوازی شنید از آنها فرزاده که از مصاف
باز گرد که دیدارت سیر نیم ملک شاه میران باز نگردید و کارزار بسیار کرد تا وی را
شهید کردند بعد از آن هاشم تیغ بند بیرون آمد جامه سفید پوشیده و بر اسب
کبود سوار شده چون شیر غران که از بیشه بیرون آید هر که را بر سر زدی تا سینه
شکافتی و هر که را بر میان زدی چون خیار تر دو نیم کردی و همچنان می کشت
تا هزار خوارج کشته آخر الامر نامردی از کمینگاه بیرون آمده ضربتی بر
شاهزاده زده وی را شهید کرد انّا لله و انّا الیه راجعون و آنکه وی را در آنجا
دفن کردند و مشهدی ساختند چون لشکر خواجه خود را کشته دیدند همه یکبار
حمله کردند و ده هزار نفر از خوارج کشتند امّا قاسم و حمزه بن حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام و حسین بن محمد بن حضرت امام محمد باقر علیه السلام را در آنجا شهید کردند
و مشهدی ساختند چون حضرت سید جلال الدین اشرف دید که روز تنگ
گردید و شب در آمد فرموده که شعیب با چند نفر دیگر رفتند و باروت ریخته
قلعه را آتش زدند سه هزار خانه خوارج بسوخت و آن قلعه را خراب کردند
و ابو المعالی روی به هزیمت نهاد و چون به زنگان رسید سی هزار خوارج جمع
آن آمدند و حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف در طارم نشسته بود
خبر آمد ابو المعالی خارجی با قرب سی هزار مرد بر سر شما می آید آنجا چه حکم

چون این سخن بشنید با ابن عمان و خویشان پنجهزار لشکر جمع کرد و با خوارج جنگ کرده
فرمود ای ابو المعالی تا کی بگریزی اگر مردی داری بمیدان من آی چون ابو المعالی
این سخن بشنید در میدان آمده با حسن بیک مقابله نمود و طعن چند از هر دو جانب رد
شد و بعد از آن حسن بیک کمند از بازو بر داشت و بدان انداخت چنانکه
حلقه بحلقه پیچیده کشان کشان آن را بخدمت سید جلال الدین اشرف آورده و
حضرت را چون چشم بر آن افتاد بفرمود تا آن را کشتند و آن سی هزار خوارج درست
پنجهزار لشکر استجلو نیز کشته شدند و غنیمت بسیار گرفتند و حضرت شاهزاده اسیری تاج
را بحسن بیک استجلو داد و دعای در حق وی فرمود و حضرت سید جلال الدین
اشرف با قریب سی هزار مرد مؤمن روی بدار الملک گیلان نهادند چون بشهر
لاهیجان رسیدند قرار گرفتند و مردم الشهر با حضرت سلطان سید جلال الدین
اشرف بیعت کردند و تمام گیلان بتصرف آنحضرت در آمده هر سال حسن بیک
با جماعت استجلو بیامدند بزیارت آنحضرت و آنحضرت نیز دعای خیر در حق ایشان
میکرد آورده اند که حضرت سید جلال الدین اشرف در اسناد خود آورده
که طایفه استجلو از ما اند و از ما جدا نشدند و جان خود را از برای ما فدا کردند
رحمة الله علیهم اجمعین و آنحضرت نوزده سال در شهر لاهیجان ماند و حکومت
کرد و چون بسال سیم رسید نبیره شمر ذی الجوشن در ولایت کلپایگان بود خروج کرده
در شهر لاهیجان آمدند حرب در پیوستند آخر الامر ملعونش نام تیری بر سینه حضرت
سید جلال الدین اشرف زده وی را شهید کرد آورده اند که وقتیکه آنحضرت را شهید
کردند نه سال باران از آسمان بر زمین نبارید و بغایت خشکی پیدا شده مردم بسیار از
گرسنگی هلاک شدند و حضرت سید علی کیای ملکی با هزار مرد مؤمن رفتند که نعش

مبارک حضرت سید جلال الدین اشرف را که زیر درخت افتاده بود برداشتند دیدند
که چهار علم نور بر سر وی افراشته که تا ساق عرش پیوسته بود و دو پلنگ سر در پای
وی نهاده و جامه در خاک و خون آغشته و گرد و خاک نشسته برداشتند و بجوانی
شهر لاهیجان برده دفن کردند و مشهدی عالی ساختند و هر سال از وی کرامات
و ولایات بسیار ظاهر میشود آورده اند که بعضی از اولاد امام علی النقی ع از بغداد
روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند مدتی روزگار بسر بردند اما
یونس و یوسف و سلیمان از ری روی بولایت نطنز نهادند چون بآنجا رسیدند
اما عزیز و محسن از بغداد روی بولایت لمسر نهادند چون بحسین آباد رسیدند
ایشان را شهید کردند اما عبد الفضل و عبد المعالی در ولایت بابا منصوری
افتادند و ایشانرا در موضع خار شهید کردند اما حمزه و رضا پسران حضرت امام
موسی کاظم ع در زمان ماموں الرشید در شهر ورامین آمدند و آنها را شهید کردند در موضع
سوسنان مدفون هستند اما فرزندان ابراهیم بن امام علی النقی ع اطهر و اقطر و هادی
از ری روی بولایت استرآباد نهادند چون بشهر استرآباد رسیدند ایشان را شهید
کردند و در همانجا مدفون ساختند تمام شد ذکر اولاد حضرت امام علی النقی ع

در ذکر اولاد حضرت امام حسن عسکری علیه آلاف التحیة و الثناء

در اخبار آورده اند که حضرت امام حسن عسکری ع بعد از وفات پدر ده سال پادشاهی
کرد از ولایت شام تا مدینه رسول خدا صلعم بتصرف او شد و لشکر بی اندازه جمع
کرد در روایت آمده از شیخ حسن خوارزمی که هجده هزار اکابر در دیوان آنحضرت می نشستند
اول کسیکه بیعت کرد محمد بن عبد الله بن عبد المعالی بن مسعود شیرازی بود و هم چنین

مردم بیعت کردند چون حسب المراد آنحضرت از جانب الهی برآمد روی بشام نهاد و شام را
مسخر گردانید و از ایشان چندان اسیر گرفتند و غنیمت بدست آوردند که حساب
آنرا اگر خدای تعالی داند و هفتاد هزار خوارج را بقتل رسانیدند و بعد از فتح شام روی
بولایت ری نهادند چون بشهر قم رسیدند اکابر باستقبال بیرون آمدند و زنان و دختران
بر بالای بامها بنظاره آنحضرت آمدند نقلست که امام حسن عسکری ع چون بشهر قم درآمد دیدم
جامه سفید پوشیده بود و عمامه سفید بر سر نهاده و دراعه حضرت رسول صلی الله و آله
بر دوش افکنده و مصحف حضرت امیر المومنین ع حمایل کرده خلق بسیار بدست و
پای آنحضرت افتاده بودند و بسیار کور و کر و مفلوج شفا یافتند و چون حضرت امام بشهر
قم نزول فرموده مدت ده روز بماند بعد از آن روی بجانب ری نهاد و چون بشهر ری
رسیدند مردم تمام باستقبال آنحضرت آمدند و بسیار نذور و علوفه آوردند و حضرت امام
علیه السلام تحفه ایشانرا قبول نکرد گفتند یا ابن رسول الله پدر و مادر ما فدای تو باد
ما در زمان عبد الملک مروان جزیه میدادیم و محبت شما را از دل بدر نکردیم شما چه یافت
که ما را یکبارگی از نظر مبارک انداختی حضرت این سخن بشنید گفت ای یاران بدانید
که این شهر ری آن شهریست که خون ناحق حضرت امام حسین ع از سبب وی ریخته
شده است و هر زمین که غله میروید و هر باغی که میوه میدهد تمام از زمین خون شهدای
اهلبیت است آنگاه حضرت امام ع مردم را وداع کرده روی بکوه پایه لواسان
نهاد چون در لواسان نزول کرد فرمود تا عامر بن عبد الله را انجا آوردند و
فرمودند تا نامه باطراف و جوانب نوشتند مضمون نامه آنکه چون نامه من بشما
رسید باید که مساجد بنا کنید آورده اند که چون نامه باطراف و جوانب رسید هفتاد مسجد
دریکروز بنا کردند اول مسجد در لواسان بنا کردند و هر مسجد را سه بدره زر نهادند

که اگر آن مسجد خراب شود در یک پاره آباد آن کنند و چون مسجد ها تمام شد حضرت امام
ده روز در لواسان نشست و انگه یحیی بن عبد الله بن محمد بن فضل بن حسن بن اسحق بن
هارون بن زید بن امام حسن ع در موضع لواسان گذاشت و آن مسجد را بدو سپرد و
روی بولایت بغداد نهاد چون بشهر سامره رسید معتصم آنحضرت را زهر داده شهید کردند
و آنحضرت را یکفرزند بود حضرت امام محمد مهدی صاحب الزمان صلوات الله
وسلامه علیه وعلیهم اجمعین و در چاه سامره غایب شد و او زنده است و ظهور
خواهد کرد و عالم را از نور خود منور خواهد کرد انشاء الله در اخبار آورده اند که مهدی
بن عبد الله بن محمود بن رضای بن عمران بن اذان(?) بن یوسف بن جعفر بن عبد الله
بن مطهر بن هادی بن حضرت امام زین العابدین ع از حله روی بولایت دار المرز
جیلان نهاد چون بناتله(?) رستاق رسید وطن ساخت و بدلی و میر احمدی کیا
لفتندی(?) و مهدی را چهار فرزند بود یعقوب و علی و محمود و حسین و یعقوب با علی
از جیلان روی بولایت رستمدار نهادند چون بناتله رستاق رسیدند در موضع
لناده(?) وطن ساختند و دوازده هزار سید حسینی و موسوی و رضوی و علوی
در ولایت جیلان از ظلم مخالفان مخفی النسب ماندند بعضی را شیخ خوانند و بعضی
را کیا گویند اما فرزندان ابراهیم بن علی بن اسحق بن حسن بن جعفر بن یحیی بن هارون
بن محمد بن علی بن زید بن حضرت امام زین العابدین ع قوام الدین محمد و رکن
الدین از حله روی بولایت شهریار نهادند چون بدشت مروآباد رسیدند وطن کردند
و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما قوام الدین از مروآباد قرار نکرد و
روی بدار المرز نهاد چون بمازندران رسید وطن ساخت و ذریات ایشان بسیار
شد بالقاب میر بزرگ و رکن الدین در ولایت هزار جریب افتاده وطن ساخت

وذریات او بسیار شد بالقاب حسینی اما محمد در مرادآباد بماند و برا سه فرزند بود سید محمد و سید قاسم و سید مرتضی اما سید محمد در خشب مرادآباد بماندند و سید قاسم در سیاوخ بلاغ در موضع کسیین افتاد و وطن ساخت و سید مرتضی در ولایت شهریار وطن ساخت وذریات او بسیار شد بالقاب حسینی اما از اولاد علی بن محمد بن حسام الدین محمد بن کامل بن سلیمان بن حمزه بن مطهر بن عبید الله بن هادی بن امام زین العابدین ع جعفر و ابراهیم و حسین از حله روی بولایت همدان نهادند چون بدان ولایت رسیدند وطن ساختند وذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما اولاد عبید الله بن جعفر بن یوسف بن یعقوب بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع ولقمان و عمران از بغداد روی بولایت همدان نهادند چون بشهر همدان رسیدند مدتی روزگار بسر بردند و از انجا فرار نموده روی بولایت تفریش نهادند چون بولایت تفریش رسیدند وطن ساختند وذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزندان جعفر بن عقیل بن قاسم بن ابراهیم بن سلیمان بن سعید بن احمد بن هادی بن امام علی بن موسی الرضا ع یعقوب و یونس از بغداد روی بولایت شیراز نهادند چون بشهر شیراز رسیدند وطن ساختند وذریات ایشان بسیار شد بالقاب علوی اما از اولاد حضرت امام زین العابدین ع بعضی در دار المرز جیلان افتاده وطن ساختند و مخفی النسب بماندند والله اعلم در اخبار آورده اند که سه نفر از اولاد حضرت امام موسی کاظم ع در شیراز مدفون میباشند و تربت مطهره ایشان مشهور و معین و آثار ولایات و کرامات در مزارات ایشان بظاهر پیوسته متواتر انجا میبد یکی امامزاده معصوم احمد بن امام موسی کاظم علیه السلام در میان شهر

قریب مسجد نو افتاده امیر مقرب الدین مسعود بن بدر که از خاصگیان و مقربان اتابک
سعد ابو بکر بن سعد بوده عمارتی در خاطر داشت و در آنجا بیکباره قبری یافته اند که چون
گشتند شخص مبارک همچنان در حال اعتدال تغیر و تبدل در و تأثیر نا کرده و خاتمی
که در انگشت مبارکش بود احتیاط فرموده اند منقش بود بنام احمد بن موسی
ائمه و افاضل و عقلا و اعیان شیراز جمع گشته اند و تحقیق کرده صورت در حضرت
اتابک معروض داشتند اتابک ابو بکر مشهدی بر آنجا ساخته و عمارتی بنا
فرموده و بمرور زمان اشتهار بشاه چراغ یافته و خلق شیراز بعد از آنکه بکرات
و مرات در حالت فرو ماندگی و حیرت التجا بآن جناب کرده اند و استمداد
فرموده اند و مقاصد و مطالب ایشان محصل آمده بدین منوال مشهد مبارک
بشاه چراغ اشتهار یافته و یکی دیگر امام زاده بحق محمد بن موسی رضوان الله برابر
مزار بزرگوار او قریب بازار بزرگ مدفون است و یکی دیگر امامزاده معصوم حسین
بن موسی در محلت باغ قتلغ از محلت شیراز افتاده و بگنبد باغ اشتهار یافته چه در اول
که شخص مبارکش ظاهر گشته در ایام سلطنت اتابک بوده و بر سر قبر او گنبدی
ساخته بود و بمرور ایام از حال بگردانیدند اما اسم گنبد بر آنجا برقرار و باقی است
و یکی علی بن حمزه نوخواسته بود چون مامون نسبت باو عذری در خاطر داشت
از بغداد بگریخت و پیاده بشیراز آمد در عهد سلطنت عضد الدوله بود بیمارو کی
مامون بایذا و افنای امامزاده بیرسید جمعی از ملاعین ظلمه بر سید ایشان از
را شهید کردند قبر مبارکش بیرون دروازه اصطخر بمشهد سید جلال الدین حسین
حمزه اشتهار دارد و واقع گشته در ذکر سیدها ابن سید قاسم بن سید
نبودند در اخبار آورده اند که ملک یزدجرد بن ملک شیخ عقیل بن سید اسمعیل بن

از برای فرزند خود ملک شاه غازی خواست آنگاه خاقان قاصدی نزدیک ملک
یزدجرد فرستاد که در ولایت ری چه بسیار شهرت دارد که همراه دختر خود بفرستم چون
ملک یزدجرد این سخن بشنید شاد شد و گفت در ولایت ما همه قسم بسیار هست
غیر از کنکره نواز که در ولایت ما نیست مقصود آنست که چند نفر کنکره نواز
را از آنجانب روانه کنی همراه زنان گویند که کنکره نوازان همراه دختر
پادشاه روانه نمودند چون بولایت ری افتادند وطن ساختند و ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب کنکره نواز تا زمانی که ملک شاه غازی از دنیا سفر
کرده بجوار رحمت حق پیوست بعد از پنجاه سال دیگر کنکره نوازان فغان نمودند
که ما سیدیم اما عرب کنکره نواز و فرزندان در [illegible] المسر د بموضع کلپایه افتادند و وطن
ساختند و ذریات ایشان بسیار شد و خود را بناحق سید خواندند اما محمود
کنکره نواز و فرزندان در شهر ری افتاده وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار
شد خود را ناحق سید خواندند اما ابراهیم کنکره نواز و فرزندان در ولایت همدان
افتادند و وطن ساختند بموضع کمک و خود را بناحق سید خواندند اما حسین
کنکره نواز با فرزندان و برادران و برادرزادگان بموضع اوستان میمون
آباد افتاده وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد و خود را ناحق سید
[illegible] اما بهرام کنکره نواز و فرزندان و برادران و برادرزادگان در شهر
[illegible] افتادند وطن ساختند و ناحق خود را سید خواندند اما حسام الدین
[illegible] فرزندان و برادران و برادرزادگان و اولاد و اقربا هزار و
[illegible] شهر شیراز افتادند و خود را بناحق سید خواندند اما ایدان شاه
[illegible] نواز و فرزندان و اولاد و اصحاب او سیصد تن بودند

در شهر تبریز افتاده وطن ساختند و خود را ناحق سید خواندند آقا سهراب کنگره نواز و
فرزندان و محراب کنگره نواز در شهر آذربایجان افتادند و خود را ناحق سید خواندند
آقا قاسم کنگره نواز در ولایت رودبار قصران افتاده بموضع رودک وطن ساختند
و خود را ناحق سید خواندند آقا علی کنگره نواز در ولایت شمران بموضع ورعلیا
افتادند و وطن ساختند و خود را ناحق سید خواندند آقا یوسف کنگره نواز و
حیدر کنگره نواز در شهر شماخی افتاده وطن ساختند و خود را ناحق سید خواندند
آقا عنایت کنگره نواز و هدایت کنگره نواز در شهر نخجوان افتاده وطن ساختند
و خود را ناحق سید خواندند آقا هادی کنگره نواز و فرزندان و برادران هزار و
یکصد و پنجاه نفر بودند روی بولایت اصفهان نهادند چون بموضع گلستانه
افتادند در همان جا وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شده و خود را ناحق سید خواندند

در ذکر انساب سادات جلیل القدر مشهور در هندوستان وغیره

سادات امروهه قریه از مضافات دهلی است سادات آنجا از اولاد سید شرف
الدین شاه بن سید علی بن سید مرتضی بن ابی المعالی بن ابی الفرح بن سید داود
بن سید حسین بن سید علی بن سید هارون بن جعفر کذاب بن امام علی الهادی ع
میباشند نسب سادات گردیز مشهور در هندوستان منتهی میشود بسید هارون
بن جعفر کذاب بن امام علی الهادی علیه السلام نسب سادات بهکر ایشان از
اولاد سید بدر الدین بن سید صدر الدین محمد الخطیب بن سید جلال الدین حسین
بخاری بن سید محمود بن سید شجاع الدین بن سید ابراهیم بن سید قاسم بن سید
زید بن سید جعفر بن سید حمزه بن سید هارون بن سید عقیل بن سید اسمعیل بن

١٠١٤

سید ابی الحسن علی التجار بن جعفر کذاب بن امام علی الهادی علیه السلام می باشند
نسب سادات بخاری طایفه بزرگند از سادات صاحب سعادات که در
ولایت هند و ملتان و لاهور و دهلی می باشند جد اعلای ایشان سید جلال الدین
بن حسین بن سید علی بن سید جعفر بن سید محمد بن سید محمود بن سید احمد بن سید
عبدالله بن سید علی بن سید جعفر بن سید جعفر بن امام علی الهادی علیه السلام
از جانب عراق به بخارا افتاده و چون بعضی از زمام بعداب صحبت مروانیان
انجا گرفتار گردید اقامت آنجا را دشوار دید از روی اضطرار متوجه کابل
شد چون بکابل رسید و دهای آنجماعت را مانند اهل بخارا مرتبه تنگ
خارا دید هیچ وراست ایشان را نیز نپسندید از غایت حیرت و ملالت کیا
رسید زبان بمضمون این بیت برکشید ؛ قتل عامی آرزو دارم هلاکو خان
کجاست ؛ زانکه از سرحد کابل تا بخارا کشتنی ست آخر الامر بولایت هند آمد
و باهالی انجا اظهار نمود که ما از بخارائیم و در شکستن سنگ خارائیم بنابرین سید
مذکور و اولاد انجا و اولاد مدت بسیار در سواد هند روزگار بتقیه بسر گذرانیدند
و از سلاطین انجا تعظیم و رعایت بغایت میدیدند تا آنکه بسبب استمرار زمان
مدار و تقیه جمعی کثیر از آن طایفه علیه مذهب پدران بزرگوار را گم کردند و
بعضی از ایشان که صاحب فضل و کرامت بودند مانند سید راجو حق بینی
وجوهی نمودند و ذیل همتشان از لوث الزام تقیه منزه و پاک بود پیرو
مذهب اجداد بزرگوار را اسیر کردند نسب سادات بنی زهره از اولاد سید
الفضلاء سید علاء الملة والدین ابو الحسن علی بن ابی ابراهیم محمد بن ابی علی
الحسن بن ابی المحاسن زهرة بن ابی المواهب علی بن ابی سالم محمد بن

ابی ابراهیم محمد النقیب بن ابی علی احمد بن ابی جعفر محمد بن ابی عبد الله الحسین بن ابی
ابراهیم اسحق المؤتمن بن الامام ابی عبد الله جعفر صادق علیه السلام میباشند
نسب سادات دراز گیسو از اولاد زید الجندی سید محمد گیسو دراز مدفون گلبرگه
من بلاد دکن ابن سید یوسف بن علی بن محمد بن یوسف بن حسین بن محمد بن حمزه بن
داود بن ابی الحسن زید الجندی بن ابی عبد الله الحسین القدان بن ابی منصور محمد
الاکبر بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید الشهید بن علی بن الحسین ع میباشند نسب
سادات بنی بکوته که الیشار ابنی عبد الله نیز گویند خانواده بزرگند و سادات
عالیدرجات در عرض عراق عرب و کوفه بکثرت عدت و عدد مشهورند از اکابر
کوفه بوده اند در زمان سید مرتضی علم الهدی انتسابت و اصالت خود ترک نقابت
بغداد و عراق عرب میشده اند از نسل عبد الله رابع اند که منتهی میشود بعبد الله
ثالث و عبد الله ثانی و عبد الله اول که عبد الله الاعرج بن الحسین الاصغر بن
الامام الهمام ابو الائمه الکرام علی زین العابدین علیه السلام است نسب سادات
بنی مختار از اخیار ذریه رسول مختار اند نسب شریف ایشان بابی علی المختار النقیب
سیر الحاج میرسد نقابت مشهد منور حضرت امیر ع و امارت حج الاسلام مدتی
باکابر آن سلسله مفوض بوده سید جلیل القدر نقیب النقبای ممالک عراق و خراسان
شمس الدین ابو القاسم علی بن عمید بن عبد المطلب بن جلال الدین ابو نصر ابراهیم
بن سید عمید الدین عبد المطلب بن شمس الدین علی ماضی است که آخر نقبای بنی
عباس بود و این شمس الدین علی ثانی در زمان سلطنت شاهرخ میرزا از نجف
بخراسان آمده در سبزوار متوطن شد و ایالت سبزوار با و متعلق بود همچنین سید
میر محمد قاسم نسابه که در سبزوار متوطن است و میر شرف الدین علی از سبزوار

جد شیخ رشید النقیب النقباء بلخ و تولیت آن به اوشان مفوض شد بعد از وفات شاهرخ میرزا
از انجا جدا شده بهند رفتند والحال اولاد امجاد ایشان در هند اقامت دارند مشهور
بسادات نبی مختار اند نسب سادات انجویه از اعیان سادات شیراز اند و در قدم
تشیع از دیگران ممتاز اند نسب شریف ایشان بقاسم الرسی بن حسن بن ابراهیم طباطبا
حسنی منتهی میشود بعضی از ایشان بولایت هند افتاده در انجا نیز نقابت میکنند و در نزد
سلاطین آن دیار معظم و صاحب خیل و حشم و طبل و علم اند نسب سادات مرعشیه
مخفی نماند که مرعش بروجهی که در کتاب صحاح اللغة مستفاد میشود بلده ایست از جزیره
موصل هستند از اولاد علی المرعشی ابن عبد الله بن محمد بن الحسن بن حسین الاصغر
ابن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام این طایفه چهار فرقه اند فرق
اول سادات عالیه درجات مازندران فرق دوم سادات شوشتر که در اصل
از مازندران بانجا آمده اند فرق سیم مرعشیه اصفهان که اصل ایشان نیز از مازندران
باصفهان آمده اند فرق چهارم مرعشیه قزوین که از قدیم الایام در آن دیار توقف
دارند و ساکن میباشند و همواره بمذهب حق ائمه ع عمل نموده اند نسب سادات
رضویه مشهد رضا ع و سادات رضویه منسوبه قم مجموع بابی عبد الله احمد نقیب قم
ابن محمد الاعرج ابن احمد بن موسی المبرقع ابن الامام محمد التقی علیه السلام منتهی می شود
نسب سادات موسویه از اولاد احمد بن محمد الاعرابی ابن قاسم بن ابو القاسم حمزه
ابن امام موسی کاظم ع میرسند نسب شرفاء و حکام مکه معظمه از اولاد جعفر المکنی
بابو محمد بن محمد الامیر بن حسن الامیر بن محمد الاکبر بن موسی بن عبد الله بن موسی جون
بن عبد الله محض بن مثنی بن امام حسن ع میباشند نسب سادات نوربیه که در شوشتر
متوطن اند ابتدای سلسله از سید نعمت الله بن سید عبد الله بن سید محمد بن سید

حسین بن سید احمد بن سید محمود بن سید غیاث الدین بن سید مجد الدین بن سید
نور الدین بن سید سعد الدین بن سید عیسی بن سید موسی بن سید عبد الله بن الامام
ابی الحسن موسی الکاظم علیه السلام است و نسبی را چنین که قلیل الوسایط باشد
ائمهٔ انساب عالی گویند نسب سادات قنوج از اولاد زید ثم سید صدر جهان
القنوجی البهانوی بن سید عبد المقتدر بن سید شاهین بن سید احمد معروف به سید
منجهلی بن سید عبد الله از کهتل وارد شد به قنوج و ساکن شد در انجا ابن سید عبد الله
بن سید محمد بن سید سراج الدین بن سید تاج الدین بن سید علیم الدین بن سید کمال
الدین الترمذی ابن سید کمال الدین وارد شد از ترمذ بهند و متوطن شد در قریه کهتل من
اعمال سرهند ابن سید عثمان بن سید ابی بکر بن سید عبد الله بن سید طاهر بن سید زید
معروف به زید سدید و ملقب بعم عمر و للترمذی الذکور از ایشان هستند سادات
بهنور من مضافات سنبهل و از ایشانند سادات سامانه و بعضی از انها معروف اند
به اولاد منجهلی در سامانه و بعضی بسادات بخاری مشهور اند و الله اعلم بالصواب

خاتمه

بر خداوندان دانش و بینش و اصحاب فطانت و فراست پوشیده و مستور نماند که
علم انساب و نسابه در ازمنه قدیم و مردمان متورخ و پیش متداول بوده چنانچه
در عرب جمعی معروف بوده اند که علم انساب و نژاد عرب را نیکو میدانستند
و ثمره رای معرفت خانواده که صاحب صفات پسندیده بوده اند میباشند
چونکه اخلاق و صفات نیکو موروثیست و در حکمت فن اخلاق حکما آن را بوراثت
فهمیده و خلاصه چون معرفت انساب و هر خانواده و شجره را در کتب و دفاتر
ثبت میکرده اند تا معلوم گردد نیکوان و نژاد و بوران خانه آبا و کلان و نسبها

خانواده سماحت وشجاعت وسیادت وشرافت ونجابت پیغمبری است که
مفاخرت نژاد نیکو بعرش برین رسانیده وبالخصوص سادات عالیه درجات
والامراد کان واجب التعظیم که قبور ایشان در هر خطه ومقام کاهی از عرب وعجم
نشانی وعلامتی است برای این دودمان فاما شرح حال هر یک ومقام کام
وکیفیت حالات واطوار ایشان بیشتر وبیشتر مخفی بوده واگرچه شرح حالات هر یک
را در کتب رجال علما امامیه وعامه ذکر نموده ولی متفرقه وکتابی مجموعه وبا تفصیل
بدست نیفتاده تا درین اوقات بتائیدات حق سبحانه وپرتو انوار هدی کتابی بدست
افتاد که بنام کنز الانساب بوده نسبت تالیفش بسید مرتضی علم الهدی بود لهذا
برای معرفت انساب سادات عالیه درجات سندی نیکو بود این بنده قلیل
البضاعه اقل عباد الله میرزا محمد ملک الکتاب شیرازی بعون الله ملک الوهاب
آن را بزیور طبع درآورده امید که مطالعه کنندگان از آن
بهره مند شوند وبانی را بدعای خیر یاد نمایند
بتاریخ غره شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۳۱۲
بخط اقل عباد الله میرزا احمد
شیرازی صورت اتمام
پذیرفت ۱۳۱۳
تمت

حمله ارسید

غرض از ترقیم و تسطیر این کلمات بسا فی آیات اینکه چیزی که ذخیره آخرت و باقیات الصالحات
خزائن وَ ما عِندکُم یَنفَدُ وَ مَا عِندَ اللهِ بَاقٍ باشند نیست مگر کتب راه معرفت و پیروی احکام شریعت
غرای محمدی و اهل بیت طاهرین ایشان لهذا بسبب ذخیره و باقی ماندن ثواب مستمری دائمی
این توفیق و سعادت نصیب و شامل حال عالیجاه رفیع جایگاه سعادت همراه آقا میرزا
محمد حسین خلف صدق و مرحمت و غفران پناه مرحوم مبرور حاجی میرزا علی نقی شیرازی
گردید که کتاب بحر الانساب که مشتمل بر شرح احوالات امام زاده گان واجب التعظیم والتکریم
و سادات عالی درجات که منشعب بسلاسل و اسباط حسنی و حسینی است و شرح احوالات
مقابر ایشان بنحوی که معلوم و مکشوف گردد و معرفت هریک بوجه کمال حاصل شود که
هر زمان که علی الدهور والشهور معرفت احوال ایشان را نموده در مزار و مقابر ایشان
از روی معرفت زیارت نموده و فوز عظیم حاصل نموده و ثواب آن را واصل و عاید
آن مرحوم مبرور مغفور والد ماجد ایشان که مرحوم حاجی میرزا علی نقی نمایند متوقع از خوانندگان
کان و مطالعه کننده گان اینکه واقف و والد ایشان را بیاد ذکر خیر شاد فرموده و ثواب
آن را بواقف و والد رسانیده وقفاً صحیحاً شرعیاً و جلساً مؤبداً بحیث لا یُباع ولا یُشتری ولا یُرهن
فمن فعل ذالک یستحق الغضب والمقت من الله فیا یا اخوانی لا تعاونوا بافکارنا و ذکرنا لعل الله
یوفقکم لطلب رضائه انه خیر معین و مخفی نماند که این کتاب مستطاب بسی کتاب نیکوئی است در شرح
احوال امام زاده گان و اگرچه علمای اعلام و فقها و مجتهدین و علمای رجال بواسطه بعضی از اخبار
عامیه آن قدح در آن نموده و بعضی کلمات آن را منافی دانسته باخبار اصول کافیه و ضروریات
که معتمد علیها باشد در نزد ایشان ولی جمعی دیگر از علما تصحیح بعضی از اخبار آن را نموده و حکم در
صحت نموده مثل مرحوم آخوند دربندی و غیره و حقیر هم بنای خود را گذارده ام بر صحت بعضی از اخبار
آن و صدق یقین نزاد بعینیت امام زاده گان و شهرت و نقل خلف از سلف در صحت این
قبور متعینه بهتر شاهد حال است و هذا ما سطرنا و رقمنا و اشهدنا علیه و انا الاحقر امام الحکماء محمد جعفر

حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام [illegible] بیست ونہ فرزند
امام حسن وامام حسین علیہما السلام ومحمد حنفیہ و
ابوبکر علی وعمر علی وعثمان علی وعفان علی وسہل وز